



المقالة الفصيحة في

الوصية والنصيحة

تأليف

السيد الكريم ذي القدر العظيم والرحم الصميم الواجب له التكرير والتعظيم

مولانا الملك المفخر السيد محمد صديق حسن خان بهادري

نواب بهوپال المعظم رحمه الله في مدته

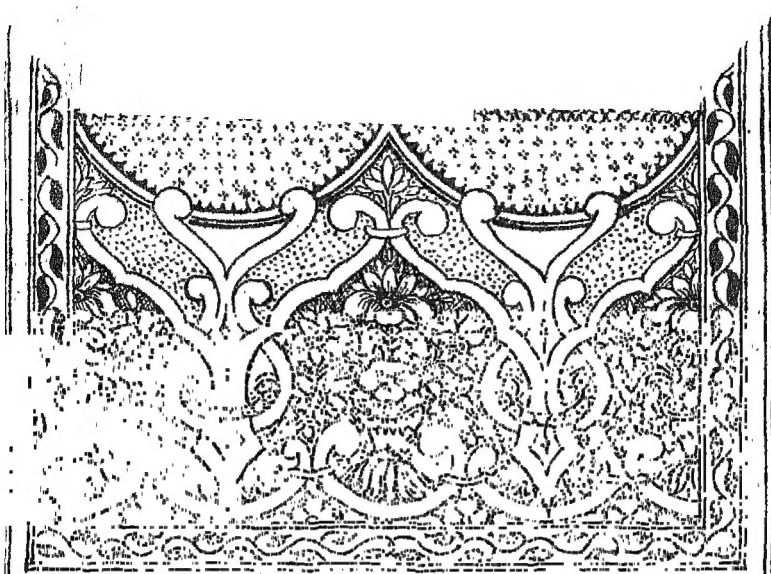
وبأمر في علمه وعدته

أمين ترومين

طبع في المطبع المشي عام الكائن في بلدة كبر آباد

بإدارة المنشئ محمد احمد خان الصوفي سلمه المنان

١٢٩٨ هـ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي خلقنا وسمانا على لسان ابينا ابراهيم الخليل عليه السلام
مسلمين واخرجنا من ارحام المومنات واصلا بهل البيت المومنين و
الصلوة والسلام على سيدنا محمد المامون الامين الذي بشرنا بان العاقبة
للمتقين وعلى آله وصحبه وعترته وحزبه الطيبين الطاهرين الاكرمين
بعدد اين چند وصايا وفضا يا ست كه بضرورت اسلاميه دينيه و دعائيت
حاجت دنيويه درين بطاقت بقبه تحري عبارت و سلسله تقرير اشارت در آيد
برنگارش و باعث برگزارش آن نصيحت اخلاف و اولاد اولاد و بالذات و خير گالي
اجاب واصحاب ثانيا و بالعرض ست و درمين فجاویش برات و مة خودم از باز پرس
روز رستخير مطوي ست چه ببلغ اين چنين مقاصد كي از ابواب امر مبروف و نهی

عن النكرو اسباب نصیحت مامور باست هر سعادت مندر شادت پیوند از
 یاران و فرزندان که بعض آن بیاویزد و سپاره از ان قیام ورزد امید است
 که در هر دو سر روی رستگاری بنید و گمان نتوان کرد که این ایلاع ابدلع
 ست چیر که جمعی از سلف است و شایخ ملت این کار کرده اند و هیچ یکی از انباران
 انکار ننموده و خودش از رب العالمین و صادق مصدوق این ثابت است تا بیکر
 مخلوق چه رسد قال تعالی ولقد وصینا الذین اوتوا الکتاب کلاية و درین
 باب نصوص کتاب بسیار است چنانکه بیاید و قال رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم الدین النصیحة قلنا لمن قال لله و لکتابه و لرسوله و لائمة
 المسلمین و عامتهم رواه مسلم عن ابی رقیة تمیم بن اوس الداهری
 رضی الله عنه و در حدیث جریر بن عبد الله آمده قال بایست رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم علی اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و النصیحة لکل مسلم متفق
 علیه و یویدیه ما رواه انس عن النبی صلی الله علیه و آله قال لا یومن احدکم حتی یحب
 لآخره ما یحب لنفسه و این نیز متفق علیه شیعین است و قال تعالی انما
 المؤمنون اخوة و قال اخبار اعرن نوح علیه السلام و النصیحة لکم
 و قال حکایة عن هود علیه السلام و انا لکم ناصح امین و این نامه نافذ است
 بالمقالة الفصیحة فی الوصیة و النصیحة
 و شتمل است بر یک مقدمه و دو باب و یک خاتمه اعاذنا الله تعالی عن
 النار الخاطمة

مقدمه

در اثبات وصیت و حکم آن

قال تعالی ووصی بها ابراهیم بنیه و یعقوب ان الله اصطفی لکم
 الدین فلا تموتن الا و انتم مسلمون ضمیر بها درین کریمه راجع
 بسوختی خفیه است و یعقوب معطوف است بر ابراهیم زیرا که ولادتش بعد از
 موت وی علیه السلام بوده پس در وصی احم داخل نبود بلکه چنانکه ابراهیم بنا بر
 خود را که هشت یا چهارده کس بودند و منهم اسمعیل علیه السلام وصیت فرمود
 همچنان یعقوب بنا بر خود را که دوازده نفر بودند وصیت کرد با التزام اسلام و گفت
 نمیرید که آنکه شما اسلمان باشید یعنی اسلام را چندان التزام نشوید که مرگ شما هم بران
 بود و مویداوست حدیث جابر رضی الله عنه که گفت شنیدم رسول خدا را صلعم
 پیش از مرگ وی بسه روز که میفرمود که ای یحییٰ احد که را و هو یحسن الظن
 بر به سواد الشیخان و معلوم است که ملل کفر همه سو و ظن است بخالق چنانکه
 اسلام تمام حسن ظن است با و تعالی و قال تعالی کتب علیکم اذا حضر احدکم
 الموت ان ترک خیرا الوصیه الا یت کتابت درینجا در معنی فرض و اثبات است
 و مراد بجنور موت جنور اسباب و امارات و ظهور علامات مرگ از علل و امراض مخوفه
 و استقام و ادوار مرهیه است چنانکه قائل گفته

موی سفید از اجل آرد پیام نشت خم از مرگ رساند سلام

و مراد بنحیر مال است قلیل باشد یا کثیر و اطلاق خیر در قرآن کریم بر مال در غیر یک

موضع آمده منها قوله تعالى وانه لحب الخير لشد يد وصيت وايضا
 در اصل عبارت است از امر کردن بچيزی و عهد بستن بدان در حیات و بعد از مات
 و مراد اینجا امر بما بعد الموت است و اثم تبديل وصيت بغير کردن بسبيل باشد و صبی
 متمنص است از آن گر آنکه ایضا را و با مری ناجائز باشد قال تعالى فمن بدل له بعد
 ما سمعه فانما اشبهه علی الذين يبذلونہ وقال تعالى والذين يتوفون
 منکم ویدفرون اذ واجوا وصیة لانزلوا جهرا لایة و درین آیه هر چند مرت
 حول نسخ است بعدت چارها موده روز لکن افاده اثبات ایضا میکند و قال
 تعالى یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین الایة و این آیه تفصیل
 اجمالی است که در آیه دیگر آمده و هو قوله سبحانه للرجال نصیب مما ترک
 الوالدان والاقرابون الی آخر الایة و درین کریمه احکام موارث و فرض منکر
 است و انصاء هر واحد مستور و لفظ من بعد وصیة یوصی بها او دین باشد
 صبیح چار جای آمده و قال تعالى ولقد وصینا الذین اوتوا الکتاب من قبلکم
 وایاکم ان اتقوا الله مردمن قبل یهود و نصاری اصحاب کتب قدیمه اند و مراد
 به ایاکم اهل قرآن گو یا امر تقوی شریعت قدیمه است که حق تعالی جمیع ائمه سالف
 و جموع سابقه را بر السن رسل و افواہ انبیاء علیهم السلام بدان وصیت فرمود
 آیات در بیان تقوی در کتاب عزیز بسیار آمده قال تعالى یا ایها الذین آمنوا
 اتقوا الله حق تقاته وقال فاتقوا الله ما استطعتم و این آیه سیمین مراد
 آیه اولی است و قال یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا لا سبیل و قال
 و من یتق الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لا یحتسب و قال

وان تتقوا الله يجعل لكم فرقانا و يكفر عنكم سيئاتكم و يغفر لكم نوبى
گفته الايات فى الامر بالتقوى كثيرة معلومة انتهى در پنج مقبول من
شرائع الرسول گفته آيات داله بر فضيلت تقوى زياده بر يك صد و پنجاه آيه
ست از آن جمله در زياده بر چهل آيه امر بتقوى ست و پنج شى در خصال خير اكثر الذكر
و الثناء از تقوى نيست و در اجاديت شريفه نيز بسيار تفصيل خير در تقوى آمده و
بنص قرآن كريم گرامى تر مردم متقى تر ايشان ست نزد خداى تعالى و او سبحانه محب
ولى و مولى و ناصر اهل تقوى ست و متقى را حاقبت حسنى و حسن مآب هميا و از براى او
بهشت موعود و روز جزا گويار و زرع و سى او ست قال تعالى ان خير الزاد
التقوى و قال و لبا س التقوى ذلك خير و اين تقوى سبب اجر و شرط
مشو ب و موجب دفع كيد و باعث امداد از غيب و جالب مغفرت و رحمت الهى
سبب تكفير سيئات و فتح بركات و موجب تفرقه بيا ن حق و باطل و سبب خروج از
مضائق رزق و باعث بر حصول آن من حيث لا يحتسب ست او تعالى مؤمنان را
امر بتعاون بر بر و تقوى فرموده و از تعاون بر اثم و عدوان نهي فرموده و اولين
و آخرين را بتقوى وصيت کرده الى آخرها قال و هو كلام حسن جيد يندبى
التعويل عليه و در حديث ابى هريره آمده قال قيل يا رسول الله من اكرم
الناس قال اتقاهم لله الحديث متفق عليه و در حديث ابو سعيد خدرى ست
مرفوعا ان الدنيا حاوة خضرة و ان الله مستخلفكم فيها فينظر كيف
تعملون فاتقوا الدنيا و اتقوا النساء فان اول فتنة كانت فى بنى اسرائيل
كانت فى النساء و رواه مسلم و عن ابن مسعود رضى الله عنه ان النبى صلى

كان يقول اللهم اني اسالك الهدى والتقى والعفاف والغنى رواه مسلم وعن ابي رافع
 عدي بن حاتم الطائي رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من حلف على
 يمين ثم راى غيرها اتقى الله منها فليأت التقوى اخرجه مسلم ايضا ودر حديث ابى تا
 صدى بن عجلان باهلى آمده كه وى آنحضرت صلعم را شنيد كه در حجة الوداع ميفرمود اتقوا الله
 وصلوا خمسكم وصوموا شهركم وادوا زكاة اموالكم واطيعوا امرؤكم تدخلوا الجنة
 ريكور واه الترمذى فى اخر كتاب الصلوة وقال هذا حديث حسن صحيح وازنيجاريا
 باشي كه شاع عليه السلام را بهتمام در امر تقوى تا كجاست سخن دين باب در است در بار كز در شتر
 كلام بران خروج از خانه دعاست تا جرم رجوع آيات وصيت ميرود قال تعالى او كنتم شهداء
 اذ وصاكم الله بهذالامر تكبى وت والزام محبت است بر تحريم ازواج ثانياه از انعام وقال تعالى
 ذلکم وصاكم به لعلکم تعقلون اشارت بامور متقدمة درين آيت كه عدم شرك بخدا و احسان
 باوالدين عدم قتل اولاد بخوف اطلاق وعدم قربان فواحش ظاهره و باطنه وعدم قتل نفس محرمه است كقوله
 گواي حفظ اين امور داخل در تقوى است و بدان صيت واقع شده وقال تعالى ذلکم وصاكم به لعلکم
 تدكرون اشارت است بامور متقدمة در آيه كه عدم قربان بال تميم باشد مگر بخصات حسن تا
 آنكه بجواني و هوشمندی رسد و ايمارست بسوى ايفاء كليل و ميزان بقسط و بعدل در قول
 اگر چه صاحب قرابت بود و بسوى ايفاء بعد آلى وقال تعالى ذلکم وصاكم به لعلکم
 تتقون اشار اليه اين اشاره صراط مستقيم و عدم اتباع سبل است كه موجبيل از راه راست
 اسلام گردد و سبل عام است از ملل و نحل كفرية و طرق مبتدعة مستحذره در اسلام وقال
 تعالى ووصيناك الانسان بوالديه حسنا وانجاهدك للمشركين بما ليس لك
 به علم فلا تقطعوا بها و اين احسان موصى به شامل عطاء مال و نيل خير و ايلين

قول و خفض جناح و عدم مخالفت ابوبین در امور مشروع و مباح است و قال سبحانه
 حکایت عن عیسی علیه السلام اوصانی بالصلاة والزکوة ما دمت حیا
 معلوم شد که ناز و روزه تا آخر حیات بنحله و صایای او تعالی است و قال تعالی
 و وصینا الانسان بوالدیه حملته امه و هنا علی و هن و فصلاک فعامین
 ان اشکری و لو الدیك الی المصیر الی قوله و صاحبهما فی الدین معروفان
 و امر باحصان بآباد و پیر در غیر موضع از قرآن کریم آمده که بنحله و وصیت و در اینجا
 شکر ابوبین را قرین شکر خود ساخته و این کمال تنبیه بر نادیده شکرین هر دو است و نص است
 بر عظم حقوق ایشان و قال تعالی فلا یتطیعون توصیة و لا الی اهلهم
 یرجعون و این نیز صحیح و خاصه خواهد بود مفسرین گفته اند ای که یتطیع بعضهم
 ان یوصی الی بعض بماله و ما علیه او لا یتطیع ان یوصیه بالتقبة و
 الاقلاع عن المحاصی بل یموتون فی اسواقهم و مواضعهم و درین کریم
 اشارت بر ترک وصیت و عدم حصول فرصت آن بسبب فزید تاخیر و قال
 تعالی شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا و الذی اوحینا الیک و ما
 و صینا به ابراهیم و موسی و عیسی ان اقیموالدین و لا تتفرقوا فیه
 و این وصیت تجوید خدا و دین اسلام و اصول شرع بود که در آن احدی از رسل
 مخالف نیست و همه کتب سماوی بر آن متفق بوده اند و این هر چهار پیغمبر از انبیاء
 اولی الغرم اند که ایشان را باین وصیت ارشاد کرد و قال تعالی و وصینا الانسان
 بوالدیه حسنا حملته امه کرها و وضعت کرها و حملها و فصلاک ثلثون
 شهرا الایة حسن و احسان بیک معنی است و هر امر که بدان خدا و رسول توصیت

فرمانند معلوم است که بنایت مستقیم بر ایشان باشد و قال تعالی ثمرکان من
الذین امنوا و تواصوا بالصبر و تواصوا بالرحمة اولئک اصحاب
المیمنة منسرين گفته اند یعنی اوصی بعضهم بعضا بالصبر علی طاعة
الله و عن معاصیه و علی ما اصابهم من البلاء و المصائب و المحن و الشدائد
و بالرحمة علی عباد الله و قال تعالی و العصران الانسان لفی خسر الا الذین
امنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر و این آخر وصایا
قرآنی است و جامع جمیع مزایای فرقانی چه مراد بحق ایمان و توحید و قیام بشر الخ
اسلام است که کتاب عزیز و سنت مطهره بر آن مشتمل بوده و مراد به صبر شکستباری
از معاصی خدا و بر فراموشی او و بر بلا یا آفات است که از وجه ایشان حق بخلق دنیا
حال حق پرستان میشود و از نیجا معلوم توان کرد که اختیار حق را از لزوم صبر
ناگزیر است و لهذا بر صبر و عده اجر به حساب کرده اند قال تعالی انما یوفی
الصابرین اجرهم بغير حساب و آمده که ان الله مع الصابرين و کذا هم شرف
بالا تر از آن باشد که صبور قادر با صابر عاجز همراه بود این است بعض آیات و جمیع
آن بر تالی قرآن مخفی نیست و اما احادیث مصطفویه علی صاحبها الصلوة و التحیة
در امر بوعیت و حکم آن پس بسیار است و در آن حث است بر ایستادگی و نهی از خیف
و جور اندازان و بیان فضیلت تبخیر و تنفید اوست در حال حیات و صحت و حوار
و ثبات نفس باشارة النص او دلالة النص چنانکه در حدیث ابن عمر است رضی الله
عنه ان رسول الله صلعم قال ما حق امرء مسلم یبیت لیلین و لاه
شیء یرید ان یوصی فیہ الا و وصیته مکتوبة عند راسه و رواه الجماعة

و درین حدیث حجت است از برای کسیکه عمل میکند بر خط معروف و جمع
وصیت و صایاست و اطلاقش بر فعل موصی و بر موصی به از مال و جز آن از عهد
و نحو آن می آید و درین هنگام بمعنی مصدر باشد که ایضا است و بمعنی مفعول بود
که اسم است و وصیت در شرع عبارتست از عهد خاص که مضاف باشد بسوی
ما بعد الموت و بر چیزی که بدان زجر از منتهیات وحش برامورات واقع شود
نیز اطلاق می یابد و تا درین خبر نافیه است بمعنی لیس و خبرش ما بعد الاست
و در روایت شافعی از سفیان بن ین لفظ آمده ما حق امره یومن بالوصیة
الحديث ای یومن بانها حق و ابن عبد البر و طحاوی روایتش بلفظ

لا یحل لامرء مسلم له مال نموده و شافعی گفته معنی تطیع بعضهم
ما الحزم ولا احتیاط للمسلم الا ان یکون وصیته علیه بالقبلة و
قال الخطابی و قید مسلم درین جمله خارج بخارج غالب بود و درین کرمیه
هم فی الجملة صورت جواز دارد و ابن المنذر در آن حکایت التمسیت

نزد ابی عوانه و بهیچیک شب و نزد مسلم و نسائی شب بجای دو شب آمده
حافظ ابن حجر عسقلانی گوید ذکر دو شب و سه شب بنا بر رفع حرج است بسبب تراحم
اشغال انسان که محتاج بیاد و بی اوست تا درین مقدار نسیحت ذکر شنی محتاج الیه
بیابد و اختلاف روایات دال بر آنست که این تقریب است نه تحدید معنی آنکه
بر وی زمان قلیل هم نگذرد و لکن آنکه وصیتش نوشته موجود باشد و درین عبارت
اشارتست بسوی اغتفار از من بسیر و گویا سه شب غایت تاخیر و نهایت
امهال است و لهذا ابن عمر گفته لم ارب لیلة منذ سمعت رسول الله صلعم

يقول ذلك الا و صیتی عندی و از نیجا عروج پاپیه ابن عمر در اتبع
می توان دریافت که در امثال امر بنوی تا کجا رسیده طبعی گفته در تخصیص و شب
و سه شب بزرگتر است در اراده مبالغه ای که لا ینبغی ان یبیت نر مناما و
قد ساکنه فی اللیلین و الثلاث فلا ینبغی له ان یتجا و نر ذلک گویم
شارع و اهل علم ارشاد بدو شب و سه شب میکنند و امروز که زمانه به روش قیات
کبری و همنان ساعت عظمی است مردم تا آنجا تاخیر میکنند که صبحه مرگ در میرسد
و فوت بوضیعت نمی رسد و این هذامن ذلک جمعی را از هم عصران که قدری
از معاصی خدا و بر مردن خود دران بیماری یقین نکرده از ایضا و محرم مانند
حال حق پرستان میشود موت دست برد این و آن شده بحسب فرائض پوشیده
ناگزیر است و لهذا بر طبری صرف شد بلکه آنچه در یکی عمر کمال صون فراموش
الصبا برون آمده در زمان سیر گردید و فنا شده

دل بسی خون بکف آورد و ای پخته	اسد اسد که تلف کرده اند و خفته بود
-------------------------------	------------------------------------

اهل علم گفته اند که در وصیت نوشتن جمیع اشیا محقره و آنچه عادت بحسب
ازان و وفایان زبان قریب جاری است مندوب نیست و این حدیث
همراه قوله تعالی کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت الایة استدلال
کرده اند بر وجوب وصیت و این قائل است جماعتی از سلف منهم عطاء و الزهری
و ابو مجلز و طلحه بن مصرف فی آخرین و بهیچ حکایتش از شافعی در قول قدیم
کرده و به قال اتحق و داود و ابو عوانه الاسفرائینی و ابن جریر در فتح الباری

گفته و دیگران هم باین رفته اند و مذہب جمهور زندق و عدم و جوب است و
 این را ابن عبد البر بہت بسوی اجماع کرده و این مجازفت است چہ در اجماع
 کلام است چنانکہ در طریقہ شنی و اقلید مذکور است و در ارشاد الفحول و حصول المال
 مسطور است و جواب جمهور را از آیہ کریمہ آنست کہ منسوخ است کما فی البخاری عن
 ابن عباس و جوابش از طرف قائلین و جوب آنست کہ منسوخ وصیت از برای
 والدین و اقارب است کہ وارث میت اند نہ نفس ایصار و ہر کہ وارث نیست
 در حق او مقتضی نسخ نہ در آیہ موجود است و نہ در تفسیر ابن عباس جواب جمهور
 از حدیث مذکور آنست کہ لفظ باحق امر را از برای حزم و احتیاط است بنا بر آنکہ
 گاہ باشد کہ مرگ ناگاہ میرسد و فرصت وصیت نیندہد و مؤمن را لا اقل نیست
 کہ از یاد موت و غفلت باشد قال الشافعی و گفته اند کہ لفظ حق در لغت بمعنی
 شی ثابت است و اطلاقش در شریع بر چیزی آید کہ بدان حکم ثابت گردد و آن
 عام تر است از آنکہ واجب باشد یا مندوب و اطلاق حق بر مباح بقت می آید
 قالہ القرطبی و نیز تفویض امر بسوی ارادہ نوصی دال بر عدم وجوب است
 و لکن در روایت مقدمہ بلفظ لا یجمل الامر مسلم اشکال باقی است و گفته اند
 یہ تحمل کہ راوی ذکر روایت بالمعنی کردہ باشد و از نفی اصل عدم وصیت ثبوت
 جواز وصیت بمعنی اعم مراد داشته و زیر آن واجب و مندوب و مباح ہمہ داخل
 است و آنانکہ قائل و جوب اند قول اکثر آنها آنست کہ فی الجملہ واجب است
 طاؤس و قتادہ و جابر بن زید و دیگران گفته اند کہ وجوب از برای قرابتی است
 کہ خاصہ وارث میشوند و ابو ثور گفته کہ وجوب وصیت در آیہ و حدیث مختص

کبسی است که بروی کدام حق شرعی است و می ترسد که آن حق از صاحب حق
 ضائع گردد اگر بدان حق وصیت نمی کند همچو ولایت و دین و نحوها و تقیید
 بقوله و له شئی بریدان یوصی فیه دلالت دارد بر آن در فتح الباری گفته
 حاصلش راجع بسوی قول جمهور است که وصیت واجب بعینها نیست و آنچه
 واجب بعینه است خروج است از حقوق واجبہ للغیر خواه بتخیر باشد یا بصیت
 و محل وجوب وصیت دمی است که عاجز باشد از تخیر و غیر او که ثبوت حق بخواهی
 او می تواند شد از آنمی داند و اگر قادر است و غیر وی آنرا میداند پس وجوب
 نیست حافظ این حجر گفته و از مجموع آنچه ذکر یافت معلوم شد که وصیت
 گاه واجب است و گاه مندوب در حق کسی که امید کثرت اجر و ثواب دارد
 و گاه مکروه است و عکس آن و گاه مباح است در حق کسی که هر دو امر در وی
 یکسان باشد و گاه محرم است اگر در آن اضرار بود چنانکه از ابن عباس آمده
 و اضرار در وصیت منجمله کبار است چنانکه باسناد صحیح موقوفانزد سعید
 بن منصور و مرفوعانزد نسائی آمده و رجالش ثقات اند و جمهور استدلال اند
 بر عدم وجوبش بر روایت عائشه صدیقہ متی اوصی و بر روایت ابن ابی اوفی
 که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم وصیت نکرد و این در بخاری است و نزد
 احمد است از ابن عباس و له یوص پس اگر وصیت واجب می بود آنحضرت
 صلعم آنرا ترک نمی فرمود و جوابش آنست که مراد نفی وصیت بخلاف است
 نه مطلقا بدلیل آنکه در مرض موت بچند امر وصیت کرد و از آنجمله یکی انفاق به پیغمبر
 است یعنی پاره زر که در خانه مانده بود چنانکه هم در حدیث عائشه است نزد

احمد و ابن سعد و ابن خزيمة و در مخازنی ابن اسحق آمده از عبید الله بن
 عبد الله بن عباس که گفت لم یوص رسول الله صلعم عند موته الا
 بثلاث و از آن جمله آنست که در خبری که عرب دو دین نباشد و بعثت اسامه تا فقه
 گردد و در صحیح مسلم است از ابن عباس و صی ثلث و من جمله آن اجازه و فقه
 است و از آنست نزد احمد و نسائی و ابن سعد کانت غایة وصیة رسول
 الله صلعم حین حضر الموت الصلوة و ما ملکک ایما نکم و این را
 شاهدست از حدیث علی زو ابی داؤد و ابن ماجه و از حدیث ام سلمه زو نسائی
 بسند جید احادیث درین باب بسیارست حافظ در فتح الباری شطری صاحب
 از آن آورده و شوکانی در آن رساله مستقلة جمع نموده و در نیل الاوطار گفته
 و لا یخفی ان نفی عائشة للموصیة کل الموت لا یستلزم نفیها فی جمیع
 الاوقات فاذا قام البرهان الصحیح من یدعی الوصایة فی شی معین
 قبل انتهی و در لفظ حدیث تقدم مکتوبة عند راسه دلیلست بر جواز
 اعتماد بر خط و کتابت اگر چه مقترن بشهادت نباشد و همچنین نص شافعی این
 را خاص بوصیت ساخته بنا بر ثبوت خبر در آن نه در غیر آن از احکام و جمهور
 گویند مراد آنست که مکتوبة بشرطها و محب طبری گفته درضا را شاهد
 بعدست و در جوابش گفته اند که اشراط اشهاد بامر خارجست کتوله تعالی
 شهادة بلینکم اذا حضر احدکم الموت حین الوصیة و این دلیلست
 بر اعتبار شاهد در وصیت و قرطبی گفته ذکر کتابت مبالغهست در زیادت
 توثیق ورنه وصیت مشهود بها تنفق علیهاست اگر چه مکتوب نباشد و گذشت

که وصیت ضرر منجمه کبارست شوکانی فرماید فما احق و وصیة الضمیر را
بالباطال من غیر فرق بین الثلث و ما دونه و ما فوقه

و اما مقدار وصیت

پس در حدیث متفق علیه بر روایت ابن عباس آمده که گفت لو ان الناس
غضوا من الثلث الى الربع فان رسول الله صلعم قال الثلث والثلث
کثیر و در حدیث سعد بن ابی وقاص که خبر یکصد شترند شتر بعد لفظ الثلث کثیر او کبیر
این عبارت آمده انک ان تذروا ثلثک اخیاء خیر من ان تدعهم عالة
یتکففون الناس و رواه الجماعة و در حدیث ابی الدرداء است عن النبی صلعم قال
ان الله تصدق علیکم بثلث اموالکم عند وفاتکم زیادة فی حسناتکم لیجعلها
لکم زیادة فی اعمالکم و رواه الدارقطني و احمد و رواه البیهقی و ابن ماجه
و البزار عن حدیث ابی هریره و سندش ضعیف است و در حدیث
اول دلیل است بر جواز وصیت بثلث و بر آنکه نقصان از ثلث و عدم زیاده
بر آن اولی است در فتح گفته استقر الاجماع علی منع الوصیة بأثر یل
من الثلث انتهى و در حدیث ابی الدرداء دلالت است بر آنکه قربت در
وصیت شرط است و چون حکم وصیت معلوم شد مقدمه تمهید یافت و لهذا محمد

باب در وصایا

نخستین وصیت زبیتن و مردن بر اسلام است چه او سحانه دین اسلام
را از میان جمله ملل و نخل از برای ابراهیم علیه السلام بر چیده و وی علیه السلام
ابنا خود را بمرگ بران وصیت فرموده که تقدم و در حدیث ابی هریره و احمد

وطبرانی در اوسط ذکر محیی اعمال روز قیامت مرفوعاً آمده ثم یجئ
 الاسلام فیقول یا رب انت السلام وانا الاسلام فیقول انک علی
 خیر لک الیوم آخذ و بک اعطی و حق تعالی فرموده و من یتبع غیر
 الاسلام دیناً فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین در قاموس
 گفته اسلام انقاد و صبر مسلماً آنکه و این معنی لغوی اوست و تفسیرش
 در حدیث جبریل علیه السلام از جناب نبوت صلعم چنین آمده الاسلام ان
 تشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله و تقیم الصلوة و تؤتی
 الزکوة و تصوم رمضان و تحج البیت ان استطعت الیه سبیلاً
 الحدیث اخرجه مسلم و در حدیث رفاعه بن رافع زرقی ست مرفوعاً
 اللهم توفنا مسلمین و الحقنا بالصالحین غیر خزایا و لا مفتقنین
 اخرجه احمد و البخاری فی الادب و النساء و الحاکم و صححه و ارأه
 ابراهیم خلیل ست در کتاب غزیر بنیاد و جعلنا مسلمین لک و گفت و من
 ذریتنا امة مسلمة لک و الحمد لله که ما از ذریت وی علیه السلامیم پس ما را
 ناگزیر باشد از آنکه خود را مسلمان داریم و او تعالی این است را پیش از وجود
 او در توریت و انجیل سلمان نامیده و اسلام را مات ابراهیم شان داد و همی
 در کریمه هوسما که المسلمین من قبل گفته یعنی فی التوراة و الانجیل و یوسف
 صدیق علیه السلام سوال کرد و گفت توفنی مسلماً و الحقنی بالصالحین
 و او تعالی اسلام را دین نامیده و فرموده ان الدین عند الله الاسلام و از
 برای تمام بریت آنرا برگزیده کما قال سبحانه و رضیت لکم الاسلام دیناً

واتصاف هر آنکسی که در زمین و آسمان است بدان بیان فرموده قال تعالی
 وله اسلم من فی السموات والارض طوعا و کرها والیه یرجعون ابن
 عباس در تفسیر این آیه گفته من فی السموات الملائكة ومن فی الارض
 من ولد علی الاسلام و کرها من اتی به من سبا یا الامم فی السلاسل
 والاغلال یقادون الی الجنة وهم کاهنون اخرجه الطبرانی و نسبو
 ما کان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا ولكن کان حنیفا مسلما و اکانه
 من المشرکین درین آیه نفی کرد از ابراهیم جمیع ادیان را و اثبات اسلام نمود
 از برای وی علیه السلام و جناب ختمی پناه صلعم را گفت که چنین بگوید و انا اول
 المسلمین و این را از اذکار اشرف طاعات ایمانیان بلکه منقلح افضل
 عبادات اسلامیان گردانید که قائلش در هر روز پنج مرتبه تکرارش میکند و
 کیف که اسلام سبب نجات از احوال فردا و بیض و جوه اولیاست و سبب
 جوه معضین از اسلام سیاه گردد و ایشان بسبب اسلام از حوض سید ولد
 عدنان نرود و ذوال اهل عصیان نباشند و از صراط بگذرند و میکشند و
 در زیر آن بنشینند و با سلام امتیاز از مجربان در آن رستخیز است بهم دهد و من
 نخرج من النار و ادخل الجنة فقد فانی و ما الحیة الدنیا الا متاع
 الغرور و همین اسلام است که بسبب آن بنده زیر خاک بجواب ملائکه رب الارباب
 بپردازد و در پاسخ سوال آنان ثابت ماند در حدیث جابر آمده قال قال
 رسول الله صلعم اذا وضع المومن فی قبره اتاه ملکان فانتھرا
 فقام یهیب کما یهیب النائم فیقال من ربک فیقول الله دینی الاسلام

و نبی محمد فینادی منادان صدق عبدی فافر شوه من الجنة
 اخرجه ابن ابی عامر فی السنة وابن مردويه والبيهقي من طريق
 ابی سفیان عن جابر ودرین باب حدیث است وروح القدس نازل شد
 به بشارت از برای سلمان که قال تعالی قل نزل به روح القدس من
 ربك لیثبت الذین آمنوا وهدی و بشری للمسلمین و اوتعالی
 بنا بر این اسلام از برای بندگان نعمتهای غیر محصاة مهیا کرده چنانکه از کرمیه
 والله جعل لكم من بیوتكم سكنا و آخر هر دو آیه الی قوله كذلك یتسم نعمته
 علیکم لعلکم تسلمون آشکارست سید علامه بدر الملة المنیر محمد بن اسماعیل بن
 صلاح الامیر قدس سره فرماید و کما استقلتها تان الایتان علی تعداد نعم
 لا ینفی بالتعبیر عنهما لسان بل لو تکلم علیهما علی انفرادهما الاحتمال
 مجلد یتغرق عدة اوقات و از زمان انته فالحمد لله الذی من
 علینا بالاسلام و هدا ناله بفضلہ و الانعام و ما کنا لنهتدی لو لولا ان
 هدانا الله کلمة صادقة یقولها المسلمون فی داسر السلا و باجملة
 فضائل و مناقب اسلام بیش از آن است که دین مختصر بگنجید و بعد از آنکه خاتم
 رسل و مادی کل مبعوث شده حقیقت مله و نمله دین دین مبین و شرع تبیین
 منحصر گشته و گرفتن دین دیگر هر چه باشد و هر کجا که باشد از هم پاشیده پس در
 حفظ این دولت سترگ و مراقبت این نعمت بزرگ چندان می باید کوشید که
 هیچ شی از اشیاء دنیا همچوزن و فرزند و دولت و حکومت از آن تضرر نزل
 نمی تواند کرد و هیچ امر از امور مصائب و مصاعب این سپنج سر از آن باز

نمی تواند داشت به

اگر ز کوه فرو غلطد آسیا سنگی	نه عارف است که از راه سنگ بر خیزد
------------------------------	-----------------------------------

بلکه اگر یکی را از ماهی گیتی بختی بخشد و تمام عالم در کنارش ننهد و خواهند که از دین اسلام برگردانند و بکیش کبر و ترسا و مجوس درآرند و نعوذ با سید منزه فرض باشد که لهو الدنیا و لنا الاخرة را در نظر داشته پشت پا بر آن همه آسودگی بزنیم و عاجل فانی را بر آجل باقی زینهار تقدیم ندیم تا بتزلزل باقل قلیلی از ان و قدریسیری از ان چه رسد جمعی کثیر را دیدیم که اقبال چاه و دولت چند روزه ایشان را از دایره اسلام بدر برده خاسر داین گردانید و معذاد نیا هم را مراد دست بایشان بهم نداد و بهیگی دوا دوش ایشان که در سر این کار بر روی کار آوردند چون گرد باد صحرا بر باد رفت و ازین سو رانده و از ان سو مانده گردیدند و نعوذ یا الله من سوء المنقلب

دنیای طلب تا همه دینیت باشد	دنیا طلبی نه آن نه اینت باشد
-----------------------------	------------------------------

دین دور پسین که از صد سیندهم هجرت سه سال باقی است اسباب گمراهی و ساز و برگ کفر و کافری بسی مهیاست و فرقه ضاله و افراخ ایشان از آزاد طبعان دهریه کیش ایتامی بس دور و دراز در بر می مردم از دین اسلام بانواع حیل و یکدست که حصر آن جز خداوند تعالی دیگری نمی تواند بوده است و بهزار ریو و رنگ از ائمه این نام از انام و انتواع حکومت اسلام از جمیع اقطار ارض میخواهند و سالی نمی گذرد که جرگه از عوام کالانعام که اراده و مشیت الهی بشمار ایشان رفته خلع رتبه اسلام از رقاب کرده و در دام حدیث

اینان که قمار شده بهای جهنم نمی رود تا آنکه امروز چنانکه در بعض اخبار آمده
 از دین اسلام جز اسمی و رسمی باقی نیست و با جمله عمر این وصیت که عبارت
 از مردن بر اسلام باشد بسی دراز بوده که از عهد ابراهیم خلیل که آدم ثالث
 ابوالانبیاء و مکرم جمیع احمد و نیاست تا بپای آیدگان کابر اعرن کابرو
 اباعن جدر رسیده بلکه ناقل آن از وی علیه الصلوٰۃ خود حضرت رب العالمین
 است و مبلغ آن جبریل علیه السلام و رسول امین صلی الله علیه و آله و سلم پیش
 ازین سندی عالی نخواهد بود و تا این وصیت بر جناب ختمی پناه نازل گشته
 جمهور مسلمین از خاصه و عامه بر آن عامل و بدان قائل بوده اند ضعیف باشد
 که نیز بگ کارخانه گمراهی ما را ازین وصیت دیرگاهی که از سیزده صد سال
 هجرت شیوخ و اکابر ما بران ماستی بوده اند از استقامت بر باید و پاره از
 عاجل فانی ما را فریفته از آجل باقی باز دار و بلکه در خور حال ما است که به
 فحواشی مقال ابراهیمیه اذ قال له سربله اسلم قال اسلمت لرب العالمین
 با خلیل علیه السلام هم زبان و کیدل با شیم و آنچه یوسف صدیق علیه السلام آرزو
 کرده در پس هر نماز بحضرت خداوندی جلست عظمت گزارش کرده با شیم رب انت
 ولی فی الدنیا و الاخره توفنی مسلماً و الحقنی بالصالحین شیطان لعین
 دشمن تو را و نفس آماره عدوز بردست است که هر لحظه در تعقب ماست نمیخواهد
 که قدم ما بر جاده واضح اسلام راسخ ماند و از برای این زلزله هزار قلاقل و مابل
 هر دم بر روی کار می آرد پس ثبات قدم درین معرکه بنایت دشوار است و
 استقامت بر دین اسلام عقبه کنود الا من رحمه الله تعالی شا بهازی باید که

درین حصص و بعض خود را جمع دارد و فریفته این همه نقش و نگار کفر و کافری
نگردد و باز حاج اعداء اسلام از جا نرود

همه اندر زمین تو این است | که تو طفلی و خانه رنگین است

اللهم ثبت قلبنا علی دینک و امتنا علی صلة رسولک و اذ الیه
بقوم فتنه ففوقنا غیر مفتون -

وصیت دیگر همان وصیت اول مقاله و ضمیمه است یعنی چنگ زدن
کتاب و سنت در اعتقاد و عمل و پیوسته تهدید بر هر دو مشغول شدن و هر دو
حصه از هر دو خواندن و اگر طاقت خواندن ندارد ترجمه و رقی از هر دو شنیدن
و در عقاید مذہب قدما ایستادگی اختیار کردن و از تفصیل و تفتیش آنچه سلف
تفتیش نکردند اعراض نمودن و تشکیکات معقولیان خام التفات نکردن
و در فروع پیروی علمای محدثین که جامع باشند میان فقه و حدیث کردن و اما
تفریعات فقهیه را بر کتاب و سنت عرض نمودن آنچه موافق باشد در حینه
قبول آوردن و الا کالای بد برایش خاوند دادن است را هیچ وقت از عرض
مجتهدات بر کتاب و سنت استغناء حاصل نیست و سخن متشکفه فقها که تقلید
عالمی را دست آور ساخته تتبع سنت را ترک کرده اند شنیدن و بدیشان
التفات نکردن و قربت خدا جستن بدوری اینان انتهی کلامه رح و این وصیت
شامل خیر دنیا و آخرت هر دو است و در زیر هر جمله اش عالمی از فوائد مندرج
و مطلوبی است که تفصیلش خوانان مولف مستقل باشند مختصر این است که کتاب
عبارت از قرآن کریم و رفقا عظیم است و از عادات اهل اسلام معلوم است که

طفل برانزد کشور و زبان اول چیزی که می آموزند همین کتاب معلی القاب
 ست تا در نخستین و بلکه آشنای توحید گردد و بعضی آنرا حفظ میکنند و بعضی دیگر
 بر قرأت در مصحف بس مینمایند و هر دو خوب است لکن مجرب خواندن اگر چه اجماع
 دارد اما ضرور است که عامه اطفال را ترجمه هندی مثل موضح القرآن با فای
 همچو فتح الرحمن بیاموزند و فوائد هر دو را گوش زد آنان سازند تا حلاوتی از
 ایمان و اطلاعی بر مضامین فیض آکین قرآن روزی روزگار ایشان گردد و
 خاصه را تفاسیر اهل معرفت بعلم حدیث از برای درس و تدریس پسند است
 مثل تفسیر ابن کثیر و فتح القدیر و فتح البیان از مطولات و جلالین و سخوان از
 مختصرات و سنت عبارات از دواوین احادیث است و درین علم شریف قدیم
 و حدیثا کتب بسیار بلکه بشمار فراهم کرده شده چنانکه از حصه اول کتاب اتحاد
 النبلا پیداست اما آنچه در اتقان و صحت و شهرت و قبول سر بلندست همین
 شش کتاب معروف است که عبارت باشد از صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع ترمذی
 و مجتبیای نسائی و سنن ابی داود و سنن ابن ماجه و نزد بعضی موطای مالک است
 عوض ابن ماجه و نزد صاحب این وصیت رتبه موطا بالاتر از همه باست و شک
 نیست که کتاب موطا کتاب مبارک قدیم است و آنچه در دست از مرفوعات و
 بلاغیات اصح صحیح است در نقل لکن صحیح بخاری مشتمل است بر غالب آن و علی
 کل حال استقر اشهادست بر آنکه هیچ کتاب حدیث بر تبه این کتب سه نمیرسد
 و این کتب کافی و وافی است از برای مجتهد و مقلد و عامل با حدیث و جامع
 جمیع ابواب اسلام و ایمان و اوامر و نواهی است و معند اجمعی از اهل علم و عمل

احادیث احکام را از این امهات ستوده و جز آن که بصحت و حسن رسید جداگانه
نوشته اند و کار و بار کردار و گفتار را بر امت امیه مرحومه بغایت آسان
نموده و خیر اعم از تعالی عندها و عن جمیع المسلمین خیر او افراد حسن مولفات
درین باب دو کتاب است یکی منتقى للشیخ ابن تیمیة رحم دیگر بلوغ المرام للحافظ
ابن حجر العسقلانی و آنچه ماسوای این هر دو است بجامعیت و اتقان اینها میرسد
و آنچه درین هر دو شکل و غریب است فقها و لغت یار و آیه و درایت حل آن در شرح
این هر دو است و اجل و اکمل شرح کتاب نیل الاوطار للشوکانی و سبک الختام
لهذا العبد الفانی است چنانکه اجمع شرح بخاری فتح الباری است اگر چه شرح
صحاح سته لایما آنچه از ان بیان اهل علم معتقد و معتبر است همه حسنات بر حسنات است
و در مختصات فقه سنت کتاب روضه ندیه شرح در ربیعه گوهر یکدانه است که قیمت
و قدرش جز یکیکه عابر دفاتر حدیث و عاثر طوایف فروغ است دیگری نمی داند
و قدای اهل سنت که با اختیار عقائد ایشان صراحت رفته عبارت اند از چهار
محدثین مثل امام مالک و شافعی و احمد و تلامیذ ایشان که اصحاب صحیح ستند
و تلامیذ تلامیذ ایشان که احزاب متحرکه و جموع متکثره اصحاب حدیث است
و عقیده ایشان همان است که ظاهر قرآن و حدیث بر آن دلالت دارد و قائل
اند با سماء و صفات الهی که در کتاب و سنت آمده و آنچه در آن صریح است بدان
معتقدند و تفرقه اشعریه و ماتریدییه نمی شناسند و آنچه از ان شکل است تصویر
مرادش بقا مانش میکنند و بتاویل رضائنی دهند و صفات باری تعالی را بر
ظاهرش جاری می نمایند و از تعطیل و تشبیه و کیف و تنزیه ترشیده اهل

کلام بنیراند و در اجراء هر صفت که تشبیه از و مقبدر میکرد و بسبب کلمه اجمالی
 علاجش میکنند و آن کلمه صادقه این است لیس کمثلہ شیء و مثل او است
 و لہ یکن لہ کفوا الحد و نحو او است و لله المثل الاعلی و درین باب تألیفها
 است پیشقدم این گروه حق پرده امام احمد بن حنبل رضی اللہ عنہ است بعد
 اتباع او مثل شیخ الاسلام احمد بن تمیم و حافظ محمد بن ابی بکر بن القیم و ابن
 قدامہ مقدسی و علامہ صابونی و سفارینی و غیر ہم سپس علامہ شوکانی و کرد
 او و احسن و اجمع کتب درین باب کتاب الجواز و الصلوات من جمیع الاسامی و بعضا
 است و اسم او دال بر سببی است و این خود از آن فرزندان گرامی است دیگر کتاب
 انتقاد رجیح و نفعیہ الرائد و قطف الثمر است و اطول اینها کتاب امام سفارینی
 است و انحصار آن عقیدہ صابونی و در رد شرک و بدع و اثبات توحید کتاب
 اقتضاء الصراط المستقیم و کتاب الفرقان و عقائد حمویہ و واسطیہ و جزآن
 و کتاب رد الاشراک و ترجمہ او سببی بتقویۃ الایمان و کتاب فتح المجید شرح
 کتاب التوحید و کتاب اغاثۃ اللہ فان و تجرید التوحید و لطہیر الاعتقاد
 و جزآن است و در فروع پیروسی علمای محدثین نمودن یکی طریقہ انیقہ از برای
 عامہ مسلمین است کہ خودشان بر عرض مجتہدات بر کتاب و سنت قادر نبوده اند
 و ہر کہ عالم و فراول و عارف مفہیم و عطف قرآن و حدیث است و مؤلفات
 ائمہ و سلف امہ در نظر دارد و وی جامع باشد میان حدیث و فقہ محتاج تقلید
 متعسفہ فقہا نیست و مبالاتی بر دو قبول ایشان ندارد و الحمد للہ تعالی کہ
 بیچ زمانہ از صدر اول تا ایندم ازین جنس اہل علم در قطری از اقطار ارض

خالي نيت ونحوه يوجد انشاء الله تعالى شوكان في رح در كتاب البدر الطالع
 مجاسن من بعد القرن السابع نوشته لما شاع على السنة بجماعة من الرعاي
 اختصاص سلف هذه الامة باحرار فضيلة السبق في العلوم دون خلفها
 حتى اشتهر عن جماعة من اهل المذاهب الاربعة تعذر وجود هجتها
 بعد المائة السادسة كما نقل عن البعض او بعد المائة السابعة كما رجمه
 اخرون وكانت هذه المقالة بمكان من الجهالة لا تخفى على من له ادنى
 حظ من علم وانزرنصيب من عرفان واحقر حصرة من فهم لا نها قصر
 للتفضل الالهى والفيض الربانى على بعض العباد دون بعض وعلى اهل
 عصر دون عصر وانباء دهر دون دهر بدون برهان ولا قرآن
 على ان هذه المقالة المخذولة والحكاية المرذولة تستلزم خلوه هذه
 الاعصار المتأخرة عن قائله بحمد الله ومترجم عن كتابه وسنة رسول
 صلعم ومبين لما شرعه لعباده وذلك هو ضياء الشريعة بلا مية
 وذهاب الدين بلا شك وهو تعالى قد تكفل بحفظ دينه وليس المراد
 حفظه في بطون الصحف والدفاتر بل ايجاد من يبينه للناس في
 كل وقت وعند كل حاجة حدا في ذلك الى وضع كتاب يشتمل على
 تراجم اكابر العلماء من اهل القرن الثامن ومن بعدهم من بلغنى
 خبرهم الى عصرنا هذا ليعلم صاحب تلك المقالة ان الله تعالى وله
 المنة قد تفضل على الخلف كما تفضل على السلف بل ربما كان في
 اهل العصور المتأخرة من العلماء المحيطين بالمعارف العلمية على اختلاف

انواعها من یقل نظیره من اهل العصور المتقدمة كما سیقف علی
ذلك من امعن النظر فی هذا الكتاب وحل عن عنقه عری التقليد
والا یرتیب انتهی المراد منه واین عبارت نادی ست با علی صوت بجم
ختم اجتهاد دین امت و وجود حامل علوم حق تا آخر دوران شیخ احمد ولی الله
محدث دهلوی و سید محمد بن اسمعیل مینی و علامه شوکانی و بعض معاصرین ایشان
و غالب تلامذه این بزرگواران در عرب و عجم از همین زمره شار الیها بودند و
هنوز جا گرم دارند و لکن

گرنه بنید بروز شپره چشم | چشمه آفتاب را چه گناه

و علی کل حال در حدیث ابراهیم بن عبد الرحمن عذری آمده که قال رسول
الله صلعم یحمل هذا العلم من کل خلف عدوله ینفون عنه تحریف
الغالیین و انتحال المبطلین و تاویل الجاهلین و رواه البیهقی فی کتاب
المدخل هر سلا و در حدیث ابی هریره رضی الله عنه ست عن رسول الله
صلعم قال ان الله عز وجل یبعث لهذه الامة علی رأس کل مائة
سنة من یجد دلها دینها رواه ابو داود و عن معاوية قال سمعت النبی
صلعم یقول لا یرال من امتی امة قائمة بامر الله لا یضرهم من خذلهم ولا
من خالفهم حتی یأتی امر الله و هم علی ذلك متفق علیه و عن معاوية بن
قره عن ابیه قال قال رسول الله صلعم لا یرال طائفة من امتی منصورین
لا یضرهم من خذلهم حتی تقوم الساعة قال ابن المدینی هم اصحاب
الحديث رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح درین حدیث

دلیل است بر آنکه در هر طبقه جمعی حامل این علم خواهد بود و آن جمیع عدل است
 و مراد باین علم علم کتاب و سنت است زیرا که در زمان نبوت غیر این هر دو علم
 دیگر نبود و در حدیث عبدالله بن عمروست که فرمود آنحضرت صلعم العلم ثلاثة
 آية محكمة او سنة قائمة او فريضة عادلة وما كان سوى ذلك
 فهو فضل رواه ابو داود وابن ماجه لأم در قوله العلم ظاهر آنست که از
 برای استغراق است اگر چه بعضی حملش بر عهد کرده اند و مراد بدان علم دین
 داشته و مراد بآیت حکمه قرآنست و سنت قائمه حدیث صحیح و بفریضة عادله
 علم میراث و مراد بفضل زیادت است که ضرورتی اندر آن نیست گویا آنچه جز
 کتاب و سنت است هر چه باشد از وادی علم لایبغ و وجهل لایضر است -
 وصیت دیگر چنانکه در مقاله وضعیه فرموده آنست که دست در دست شاخ
 این زمان هرگز نباید داد و بیعت با ایشان نباید کرد و بخلو عام مغرور نباید بود
 زیرا که اکثر خلو عام بسبب ستم است و امور رسمیه را بحقیقت اعتباری نیست
 و کرامات فروشان این زمان الا ماشاء الله تعالی طلسمات و نیرنجات را اگر اما
 دانسته اند تفصیل این اجمال آنکه اشهر اصناف خرق عادت اشراف بر خواطر
 ست و انکشاف و افعات آئنده و اشراف و کشف با طرق بسیار است از انجمل
 باب ضمیر از علم نجوم و رمل است نه پنداری که حکم در نجوم موقوف است بر سیو
 بیوت و رمل را از آنچه در کار است ما تجربه کرده ایم که ماهر در فن نجوم چون دانست
 که الحال کدام دقیقه است از دقائق روز از انجا دهن او منتقل میشود و باطل
 و همه بیوت و مواضع کوکب در خاطرش صورت می بندد گویا صفحه تسویه البیوت

مقابل او ستاده است و همچنین ما هر در فن رمل گاهی در دل خود معین میکنند
 که فلان انگشت را بچنان قرار دادم و فلان انگشت را فلان شکل و در ذهن
 صورت می بندد که ازین شکل که ام حکم متولد میشود تا آنکه زائجه پیش او حاضر
 میشود و از انجمله باب کلمات است با نوا عا و آن بغایت تسعست تارة بهضاً
 جن و تارة بغیر آن و از انجمله باب طلسم است که قوای کواکب در صورتی بند میکنند
 و از ان اشرف حاصل میشود و اعمال جوگ که بعضی ملاحظات جوگیر را خاصیتی
 تام است در اشرف و کشف و من اراد تحقیق ذلک فلیدر جعالی کتب
 هذه الفنون و همت بستن بر کاری و شکل مهیب بر آمدن و دل بردن کسی
 داشتن و طالب را سحر که درن همه از فنون نیرنج است چند ملاحظه میکنند
 که باین کار میرسانند صلاح و فحور و سعادت و شقاوت و مقبول بودن و
 مردود بودن در اینجا هیچ فرق پیدا نمی کند و همچنین وجد و شوق و فلق و سحر
 این حالت در حاضران نشان آن حدت قوت بهیمیه است اندا هر که قوت بهیمیه او
 قوی تر و جدا و زیاده تر آری باین اعمال و این احوال بعضی صاحبان میکنند به
 نیتی از نیات نیک و اینقدر آنها را از کرامات میگرداند که لایحظی و بسیاری از
 ساده لوحان را دیده ایم که چون این اعمال را از شیخی فرا گرفته اند آنرا حین
 کرامات میدارند چاره کار آنکه کتب حدیث مثل صحیح بخاری و صحیح مسلم
 و سنن ابوداؤد و ترمذی خوانند و عمل بر طاهر سنت پیش گیر دانستی و اگر حق
 سبحانه در دل شوقی صادق کرامت فرماید و طلب این راه غالب شود کتاب
 عوارف و مشکوة و ریاض الصالحین و اذکار نووی و نحو اینها را از برای

آداب نماز و روزه و ادعیه و عمارت اوقات اختیار نماید بزرگان قشیده
 طریق پیدا کردن یادداشت را بر وجهی نوشته اند که احتیاج به تلقین هیچ مرشد
 ننماید کتاب قول جمیل درین باب بندست خذ ما صفا و دع ما کدرا
 و چون کیفیت نور عبادت و نسبت یادداشت حاصل شد بران مواظبت
 نماید اگر درین فرصت غزنی را در یابد که صحبت او متعالج جذب است و
 تاثیرش مردم را در سبک دباوی صحبت دارد تا آنکه حالت مطلوبه بلکه رسوخ
 گردد و در خلا و ملا بدان بلکه مشغول باشد مر جال لا تلهیهم تجارة ولا بیع
 عن ذکر الله سفر در وطن خلوت در انجمن دل بیار دست بکار همین معنی دار
 و این تاثیر جز در عصای حدیث و جماعه سنت نتوان یافت درین زمانه بتجلیس
 نیست الا ماشاء الله تعالی که من جمیع الوجوه کمال علم و عمل داشته باشد اگر
 از یک وجه کمال دارد از وجه دیگر عاطل است پس همان کمال را از وی حاصل
 باید کرد و از چیزهای دیگر چشم باید پوشید بشر عبادی الذین یستمعون
 القول فیتبعون احسنه در مقامه و ضمیمه گفته خذ ما صفا و دع ما کدرا
 نسبت صوفیه غفیمت کبری است و رسوم ایشان هیچ نمی ارزد این سخن
 بر بسیاری که ان خواهد بود اما مارا کاری فرمودند بر حسب آن باید گفت
 و برگشته زید و عمر و قترج نمی باید کرد و انتی و آنچه در تفصیل این اجمال بهمدین
 متفا که گذشته رجوع بدان می باید کرد و تصوف عبارت از احسان است
 که در حدیث جبریل علیه السلام ذکرش آمده و هو قوله صلعم لما قال
 جبریل فاخبرنی عن الاحسان قال الاحسان ان تعبد الله کانک

ترا لا فان لم تكن تراة فانه يراك الحديث متفق عليه من حديث
عمر بن الخطاب رضي الله عنه وباب احسان شرح دراز میخوابد
انچه از ان موافق سنت صحیحه است در کتاب قطر الولی للشوکانی روح مذکور است
وانچه در ان فقره جمله و متصوفه غفله از رای و هوای خود افرووده و آفریده اند
ابن تیمیّه رح در کتاب الفرقان بین اولیاء الرحمن و اولیاء الشیطان پیرده اند
روح آن برداشته و حق الهی را از باطل بجلج جدا ساخته و ابن قیم در مارج لکین
شرح منازل السائرین بشرح و بسط آن پرداخته و شک نیست که بشهادت
استقرار معلوم است که در سلسل صوفیه کرام آنانکه طریقه ایشان موافق سنت
بود و بنا بر کمال علم و عمل از بدعات مبراصل دور افتاده بودند و در تقوی و طهارت
ظاهر و باطن و قلت محبت دنیا متجن آمدند پیچ سلسله بصفا و رستی و موافقت
ظاهر شرع و متابعت سنت مطهره بنقشبندی نمی رسد اگر چه مقصود بهنگمان
همان یک چیز است پس پس کما قیل

عبادتنا کشتی و حسنک واحد و کل الی ذلک الجمال یشیر

اما حق آنست که اتباع ظاهر شریعت و ترک رسوم و بدع خلق تا شیری دیگر
دارد که در متلو ثابان راه و رسم درویشی یا فقه نمی شود قاضی فاضل صوفی
کامل ثنائیه پانی پتی در وصایای غولیش می نویسد که اکمل المکملین از نوع
بشر بلکه از ملائکه هم سید المرسلین محمد رسول الله صلعم هست هر کس قدر آن
سرور شایسته بهم رساند در باطن و ظاهر و صفات جلی و کبی و علم و اعتقاد
و عمل و عبادات و عبادات آنکس بها تقدیر کامل باید دانست و هر کس در شایسته در

پذیری از آن قاصرست همانقدر روی را ناقص باید دانست و لهذا بجهت
 کمال اتباع سنت سنیه که اولیایمی نقشبندی اختیار کرده اند گوی بقست
 برده اند و همین کمال مشابست بجهت کمال متابعت دلیلست برافضیت
 ایشان و اگر بجهت ما قاصر همتان از کمال متابعت آنجناب کوتاهی کند و
 اداء واجبات و ترک محرمات و مکروهات و مشتهیات در عبادات و عادات
 خصوصاً در معاملات قناعت کند آنهم بسیار غنیمتست گو کثرت نوافل و
 اتیان مستحبات و کمال اشتغال بسبب در عبادات و عادات از وی میسر نشود
 رسول فرمود صلعم من اتقى الشبهات استبرأ لدينه وعرضه ومن
 وقع فى الشبهات وقع فى الحرام الحدیث فی الصحیحین وحق تعالی
 میفرماید ان اولیاءه الا المتقون تقوی عبارت از ادا می واجبات و
 ترک محرمات و مشتهیاتست نه از کثرت نوافل و اتیان مستحبات اقیح محرمات
 رذائل نفسست مثل نفاق و عجب و کبر و حقد و حسد و ریا و سمعه و طول امل
 و حرص بر دنیا و مانند آن و بعد از آن محرمات که بافعال جوارح تعلق دارد و
 در کتب فقه یعنی فقه سنت مبین اند و اگر بجهت ازین مرتبه هم کوتاهی کند و از
 شوم نفس و شر شیطان ترک محرمات شود پس در آنچه اطلاق حقوق العباد
 باشد از آن اجتناب باید کرد که حق تعالی کریمست و رسول شفیع آنجناب
 امید غفوست و حقوق العباد در بخشش نمی آید آیات و احادیث درین باب
 بسیارست این رقیمه متحمل آن نتواند شد حدیث المسلم من سلم
 المسلمون من لسانه ویده و حدیث ان تحب للناس ما تحب

لنفسك وتكره لغير ما تكره لنفسك ورنجا کافیست هـ
 بباش در پی آزار و هر چه خواهی کن که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست
 یعنی مثل این گناهی نیست انتهی و ما احسن هذا القضاء من ذلك القاضی
 گویم قاضی کتب سنت صحیح و عامل بر آن جامع باشد میان شرع و تصوف زیرا که
 هر آنچه را در اصلاح ظاهر و باطن آدمی دخل است و بکار معاش و معاد اومی تواند
 آمد همه اش در آن صحف مبارکه بروی روشن و بیانی واضح تر از مهر و خشان
 ند که درست قصوری که درین راه نیاید از طرف ناکرده کاری ماست ورنه
 ممکن نیست که اگر یکی مضامین کتاب الرقاق و دیگر ابواب آداب را که در
 کتب سنت مسطور است در دل نگاهدارد و در جذر طبع و قعر خاطرش جاد و تاثیر
 نمایان و جذبی شایان او را فراگیرد و بی زاجر و واعظ و قسرهاست تصفیه صفات
 نشود که اکابر صوفیه و سلف است بدان مشار الیه هم بوده اند اما درین هنگام که
 در اختیار اسلام و بقا بر نام ایمان صدر خنجر کار است از احسان مراتب لایقان
 خود حساب نتوان گرفت که حکم کیمیا و عقدا دارد و آمر و زچنانکه وجود علما حق پرست
 صواب گو اخلص جو بهمنان عدم است وجود صوفیه صافی که جز رضا حق
 و قرب رب مقصد دیگر ندارند و دنیا و مافیها را در برابر رضای او بجانانه سجوی
 نتانند عزیز تر و نایاب تر گشته و این همه از تاثیرات غربت اسلام است در
 حدیث ابی هریره رضی الله عنه آمده قال رسول الله صلعه بداء الاسلام
 غریبا و سيعود کما بداء لظوی للغرباء اخرجه مسلم ولفظ حدیث
 عمرو بن عوف مرفوعا چنین است ان الدین بداء غریبا و سيعود کما بداء

فطوبی للغریاء وهو الذین یصلحون ما افسد الناس من بعدی من
سنتی رواه الترمذی ودرین باب حدیثیست جمله صالحه از ان در کتاب
الاختصاص با کتاب والسنة و کتاب العلم از دو اوین سنت مطهره مذکورست
و با جمله معدن هر کمال و مخزن هر صفت جلال و جمال و جابرۃ اصلاح بهر ظاهر
و باطن و آله فروغ هر صورت و معنی از اسلام و ایمان و احسان همین درایت
مقادیر حدیث و قرآنست و ماورای آن هیچ کمال متصور نیست تصویری
که در استحصال و حصول آن دست بهم میدهند از تلقا عدم عمل بموجب است
ورنه انسان را بعد از تکمیل مراتب تحصیل علوم کتاب و سنت احتیاجی بسوی
اجدی از مشایخ وقت و صوفیه عصر و درویشان زمان باقی نیست و آنکه
صحتش اثر می دهد و خفش دلی بر باید خود درین هنگام موجود نیست بلکه هم
اشیاء غفرا مغرب و هم پاپه کبریت احمرست الا من علمه الله تعالی
ولم یعلم حاصل آنکه

مصلحت دیدن آنست که یاران به کار	بگزارند و طرره یاری گیرند
---------------------------------	---------------------------

و صیحت دیگر در مقاله توضیه گفته حد ام معروف آنچه بخاطر این فقیر
رنجند آنست که در فراض و کبائر ذنوب و شائسته سلام بغف امر معروف
و نهی منکر باید کرد و با کسانیکه در ان باب تساهل دارند صحبت نباید داشت
و دشمن ایشان باید بود و در سایر اوامر خصوصاً در آنچه سلف یا خلف اختلاف
کرده باشند امر معروف و نهی منکر به تبلیغ حدیثست و بس و غف در آن
مستحسن نیست انتهی گویم در حدیث ابی سعید خدریست از آنحضرت صلعم که

فرمود من رأی منکر منکر افلیغیره بیده فان لم یستطع فیلسانه
 فان لم یستطع فبقلبه و ذلک اضعف الایمان رواه مسلم و این
 حدیث افاده کرد که تغییر منکر که عبارت از نهی است بر سه گونه است یکی بدست
 و این کار ملوک و نوابان ایشان است که زمام حکومت و نفاذ امر بدست ایشان
 نهاده اند و لکن وجود چنین سلاطین و امراء از عمر دراز منقوض گشته خصوصاً از دین
 سلطنت اسلامیة از میان بر افتاده و اکنون که فرمان روائی اکثر حاکم بدست
 فرقه ضاله است و تمام بهمت ایشان در بر انداختن اسلام و شعار او از جمله انام
 است مقدور نیست که بادی تغییر منکر بدست می تواند پرداخت و در بعض
 اقطار ارض که پاره حکومتی بدست اسلامیان است خود ایشامی بکار دین نیست
 و یکی بهمت و وقت وقف هوا پرستی و عیش طلبی و سستی است و هرگز سری
 بجانب اسلام بر نمی دارند تا با معروف و نهی از منکر چه رسد بلکه اگر یکی از
 عالی همتان اشارتی تبرک چیزی از اسباب فسق و فجور ایشان کند در پی از آن
 میگردند و بدترین دشمنانش می شمرند و دقیقه از دقائق ایذا و خط او فرو
 نمی گذارند و امر او معروف و نهی او از منکر منجر بصداقت دیگر میگردد و درین حالت
 صون نفس حفظ عرض اسلام واجب تر از امر معروف و نهی منکر است چنانکه
 شیخ الاسلام ابن تیمیة رح در بعض مولفات خود بدان اشارت کرده و حکایتی
 ازین وادی در آخر انتقاد رجحان رقمز گشته فلیراجعه دوم که امر معروف و نهی
 عن المنکر زبان است این کار اهل علم باشد که مردم را بوعظ از محرمات و نهیات
 باز می دارند خواه مستمعین بوجوبش کار بند گردند یا خیر ایشان بهر حال از دین خود

پاک میگردد و ازین جنس جماعه متعدد در هر قرن و قطر بوده و موجود است و هر چند
 بنا بر قلت اخلاص اندر زرگران و کوتاهی عمل خودشان سخن اهل و عطف چنانکه باید
 شاید در مردم دینی گیر و الا ماشاره الله تعالی باری این شیوه و جریان این طریقه
 خالی از منفعتی نیست گوئیم باشد و این مرتبه نسبت بر تبه اول در درجه ثانوی
 است بنص شارع و بنا بر آن بر عدم استطاعت نفاذ آن بدست بوده و سود این
 تذکیر غالباً مخصوص بجامه است باشد و زمان بقا را خیلی کمتر و اما خاصه پس از
 برای ایشان طریقه تالیف و جمع کتب است در هر عصر و نفع آن مستمر و دائم است
 و لهذا تا در اوائل است و صدر ملت شیوه تصنیف بر روی کار آمده از ان دم
 تا این دم در هر قرن و عصر جم غفیر و جمع کثیر بدان قیام کرده و اهتمامی عظیم در آن
 باب بوجود آورده و باین وسیله صالحه آخر است از اول ملت در هر زمان مستفید
 و تنفیض مانند و از پیشینیان منتی عظمی بر برقاب پسینیان ثابت گردیده و احکام
 اسلام و شعائر دین همین در هر راه از زمین بهجرت بعبارات شتی و اشارات الی
 حتی بغرض آنکه در دل نشیند و بخاطر ناظر فرود آید جلوه گشت چه تلوین عبار و
 تنوع ضمائر را اثری دیگر در دلهاست کوششی آخر از برای خاطر با امارین کائنات
 هم ریا و سمعه را دخل پیدا شد چنانکه در تذکیر و عطف بود پس مؤلفات جماعه که بنا
 شهرت و قبول از دیاد جاه و دولت و نام آوری در نظر عامه خلق و خاصه فحول
 بتالیف پرداخته اند از اثر دورست و بقا از آن بغایت قلیل و مجموعات عصا
 که اخلاص بهرستان ایشان است و مرضات الهی و تبلیغ احکام و اوامر شریعت
 ختمی بنای شیوه مرضیه دل و زبان اینان نفع دیگر دارد و در هر عصر قرار

منزلت آن در نظر اهل علم و اصحاب دین روز افزون میگردد و خلاف عدا خدا
 و رسول زبانی در کار ایشان نمی رساند مثل موطا امام مالک و حکایت وی ح
 درین باب معروف است و درستان المحدثین و اتحاف النبلا مکتوب و باجمه
 تألیف کتب درین نیز یکی از باب امر معروف و نهی عن المنکر است و سودا این
 صنیع بغایت وسیع و بلند از حدیث شریف بروایت ابوهریره رضی الله عنه
 آمده قال رسول الله صلعم اذا مات الانسان انقطع عنه عمله
 الا من ثلثة الا من صدقة جار یة او علم ینتفع به او ولد صالح یرحم
 له رواه مسلم لکن دین زبان پسین که به روش قیاست است آفات بسیار
 درین کار پیدا شده و عصبیت و نفسانیت بیشتر در آن راه یافته و جهانی در
 سلاسل هوا و اعجاب نفس گرفتار گشته و در پی آزار یکدیگر گردیده تا آنکه تبری
 را از خود در تحقیق و دریافت نمی تواند دید و ناگزیر است که با هم عصر خود را بگذرانند
 و راست او را در چشم بنابر زمان که غالباً عوام کالایع اعم اندازار است باز نماید گو
 دین وی بر باد رود و جرح معاصر بحق معاصر نزد تحقیقین معتبر نباشد الا معصمه
 الله تعالی و نوبت اختلاف با هم تا آنجا کشیده که از اصول و فروع مسائل بیج
 مسئله بی خلاف مانده و در هر جانبی جمعی بهم رسیده و هر شوریده سری الهی
 تیره درونی را و سوء شیطان در غرض کرده در برابر اکابر ائمه معصومین خالی سلف
 ائمه قرون بالیه مبارزه و مکاره نصب ساخته و هزار شبهه و شکوک بطلال کتب
 فروع که عصای آراء و عرق اهور است و بلا حظه و فاقترقاوی که رختیه
 خامه شکسته متشقه فقهاست در تحقیقات عصای صدر اول و اختیارات

مستنده ائمه قدیم پیدا نموده و آخر امت اول ملت را بشتم و سب و لعن یاد
 کرده مقلده اهل حدیث را بد میگویند و جمله ائمه اربعه و نظائر و شبهه ایشان
 را بدی یاد می آرند و لغو بخداوند من جمیع ماکر همه الله مسلمانان بگو
 و مسلمانی در کتاب مؤمن متقی را چاره جز آن نیست که اکابر دین را بشناسد کتب
 شرح معین از منقولات متاخرین ممتاز ساخته در گوشه تنهایی بمطالعه مؤلفات ائمه
 حق بین و صواب گو سپردارد و با گفتگوی زید و عمر و جستجوی این و آن نیامیزد
 و هرگز با احدی از طلبه علم و علمای سواد دنیا طلب شهرت خواه صحبت نگزیند و
 گوش بر هرزه درانی و تراش خواهی این گروه هوا پرده نهند و از قلقه لسانی و شیوا
 بیانی ایشان از جابر و دو هدایت و رشد را از دواوین اسلام و مجامع ائمه سلف
 کرام و فحول اعلام جوید و بران صبر و قناعت و رزد و از مؤلفات آخر زمان
 خصوصاً آنچه در رد و قدح یکدیگرست یکسر چشم بصیرت و بصارت را فرو بندد
 زیرا که درک صحیح و درایت صریح و استقامت بر حق امری بس دشوار است پس
 قوت ثبات دران و قدرت استبناات ازان در خود ندارد و مطالعه این
 جنس رسائل و مسائل لابد خام طبعان کم علم و غافل مزاجان بی پروا را از جادو
 حق بوادعی باطل می اندازد و ماچار قصر بر کتب متفق علیها و حصه نظر در آنها
 کافی و وافی و شافیست قل الله ثمره هم فی خوضهم یلبسون و لهم
 انهم لفی سکر قههم لعیبهم طریق سوم امر معروف و نهی از منکر که انکار
 بدل است کما یخلق است که از حکومت و حکمت محروم افتاده اند و این اشاع
 علیه السلام ضعف ایمان گفته زیرا که فروتر از هر درستی بالاست و این

ایمان ضعیف هم درین زمان بسپین جز در افراد از اسلامیان نتوان یافت زیرا که
کثرت اختلاط با افراخ فرقه ضالّه و صحبت هر وقت با حکام این قوم انکار شکر را
هم از دلایم مسلمانان راجوده و هم نواله و هم پیاله شدن را با این گروه تفاوت
پژوه جلوه استحسان نجشیده تا آنکه قرب ایشان را بهتر از قرب علم و اهل علم می نندازد
و مراسم و مواسم اینان را افضل از شاعر اسلام می شناسد با آنکه در حدیث عبد الله
بن مسعود رضی الله عنه آمده که قال رسول الله صلعم لما وقعت بنی
اسرائیل فی المعاصی نهتهم علما و هم فلام ینتهوا فجالسهم فی
محالسه و اکلهم و شاربهم فضوب الله قلوب بعضهم ببعض
فلعنهم علی لسان داؤد و عیسی بن مریم ذاک بما عصوا و کانوا
یعتدون قال فجالس رسول الله صلعم و کان متکیا فقال لا والذی
نفسی بیده حتی تأطر و هم اطرا رواه الترمذی و ابوجهاد و فی
روایة قال کلا والله لتأمرنّ بالمعروف و لتنهونّ عن المنکر و
لتأخذنّ علی یدی الظالم و لتأطرنّه علی الحق اطرا و لتقصرنّه علی
الحق قصررا اولیض بن الله بقلوب بعضهم علی بعض ثم لیلعنکم
کما لعنهم درین حدیث دلیل است بر آنکه مجالست و مواکلت و مشاربت
علما را باین سبب برهم زدن و لها بیکدیگر و موجب افت خدا بر زبان
پیغمبر شد تا بجلوس و اکل و شرب با غیر قوم اسلام چه رسد و لهذا در آخر حدیث
فرمود که چنانکه بر آنها لعنت کرد بر شما هم بکنند اگر مثل آنها ترک امر بمعروف
نهی عن المنکر و اطرق بکنید و باجمله اگر از آدمی سرانجام رتبه اول و دوم نشود

باری از رتبه سوم خود تبصیر راضی نگردد که بعد از آن آثار حق از ایمان
 نیست حیث باشد که نام با مسلمان باشد و ادنی کار اسلام و ضعف امر ایمان
 هم از نابوجود نیاید در شکل اول و ثانی اگر عدم قدرت غدرست در شکل سوم
 مانع کسیت حالانکه در حدیث عمر بن خطاب آمده قال رسول الله صلعم انه تصیبت حق
 فی آخر الزمان من سلطانهم شد اند لا ینجونه الا رجل عرف دین الله فجاهد علیه
 بلسانه ویده وقلبه فذلک الذی سبقت له السوابق ورجل عرف دین الله فصدق به
 ورجل عرف دین الله فسکت علیه فان رای من یعمل الخیر ارجاه علیه وان
 رای من یعمل باطل ابعضه علیه فذلک ینجوه علی ابطانه کلمه و عن جابر
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلعم اوحی الله عز وجل الی جبریل
 علیه السلام ان اقلب مدینة کذا وکذا باهلها فقال یا رب ان فیهم
 عبدک فلا تألم بعصاة طرفه عین قال فقال اقلبها علیه وعلیهم
 فان وجهه لم یتجمع فی ساعة قط و عن ابی سعید قال قال رسول
 الله صلعم ان الله عز وجل یسال العبد یوم القیامة فیقول مالک
 اذا برایت المنکر فلم تنکره قال رسول الله صلعم فیکفی حجة فیقول
 یا رب خفت الناس ورجوتک وروی البیهقی الاحادیث الثلاثة
 فی شعب الایمان درین هر سه حدیث دلالتست بر آنکه سکوت بر منکر بنا بر
 خوف مردم بار جائی رب و ابطان حب عامل خیر و نبض عامل باطل اگر چه مرتبه
 نازل است بسبب نجات می تواند شد و هر که را این حالت هم حاصل نیست گو که
 فکر ایمان و نجات خود بکند و علی کل حال درین زمان اخیر از مراتب امر معروف

و نهی منکر همین شق سوم در امکان است و از دو صورت اول یکی منقود و دیگر مطرود و مردود الا من شاء الله با جمله مدار اعمال بر نیت و حالت دل آمد اگر تنهاست و دل در انجمن فسق بسته است حکم حاضر در آن مجلس دارد و اگر در محفل است و دل از آن صحبت کاره و حضور انجا با گمراه است حکم غائب دارد در حدیث عرس بن عمیره آمده عن النبی صلعم قال اذا عملت الخطیئة فی الارض من شهد ها فکر مها کان کمن غاب عنها و من غاب عنها فرضیها کان کمن شهد ها و الا ابوداؤد -

وصیت دیگر آنست که در حق اصحاب آنحضرت صلعم عقدا و نیک باید داشت و نظر بر فضائل و مناقب ایشان که در کتاب و سنت واردست گماشته زبان را جز ثنای ایشان نباید کشاد و خوض در شاجرات ایشان که تنقل مشهورست فیض ثابت است و انکار آن نتوان کرد و نباید نمود تلك امة قد خلت لها ما کسبت و لکم ما کسبتم و لا تسئلون عما کانوا یعملون نمی گوئیم که اصحاب معصوم اند بلکه بکنین که از بعض عوام یا خواص ایشان چیزی باوجود آمده باشد که اگر مثل آن از دیگران بطور رسد مورد طعن و جرح گردد و لکن ما را امر کرده اند کف لسان و حفظ جان از مساوی ایشان و ما منوعیم از نسب و شتم و طعن این گروه تعبدان بنا بر مصلحتی و آن صحت آنست که اگر فتح باب جرح و قدح در ایشان شود روایت از آنحضرت صلعم منقطع گردد و در لفظ روایت بر هم خوردن ملت است و چون روایت از هر صحابی برداشته شود اکثر احادیث مستفیض گردد و بحد شهرت و تواتر رسد و تکلیف امت بحجت

قائم گردد و جرح بعض در آن نقل خلل نمی کند زیرا که معتقد در روایت صدق
 و ضبط است نه عدل مصطلح اگر چه جمعی از اهل علم جمیع صحابه را عدول گفته اند
 و در روایات عدل را شرط کرده و تفسیر عدالت مصطلح پر دخته اند اما ما را ثابت
 شده که با وجود شاجرات باهم و منازعات یکدیگر صفت صدق و ضبط در هر
 یکی از ایشان وجود دارد و در روایت از آنحضرت صلعم غایت تحری و نهایت حقیق
 میگردند و آنچه از حضرت نبوت شنیدند بی کم و کاست بهمان الفاظ سموه
 یا معانی صحیحهم آن پیش آیند کان رسانیدند و بتقصیری از خود در تبلیغ احادیث
 راضی نشدند و این عملی است که بفحوا می ان الحسنات یدهن السیدات
 ذلك ذکرى للذاکرین فوق جمله اعمال است درینجا شاجرات و منازعات
 باهم از هم می باشد و فتی عظیم برگردن تمامه است ثابت میگرداند و اصدوا
 بر قومی است که مدعی محبت اهل بیت است و صحابه را بد میگوید و الهه عترت را
 معصوم مفترض الطاعة منصوب الخلق می پذیرد و دوحی باطنی در حق ایشان
 تجویز می نماید گو یا در حقیقت ختم نبوت را منکر است گو جناب نبوت را بر زبان
 خاتم الانبیاء میگفته باشد در مقاله وضیه گفته این فقیر از روح پر فتوح آنحضرت
 صلعم سوال کرد که حضرت در باب شیعه چه میفرمایند آنحضرت صلعم بنوعی از
 کلام روحانی القا فرمود که مذہب ایشان باطل است و بطلان مذہب ایشان
 از لفظ امام معلوم میشود چون از آنحالت افاق دست داد در لفظ امام تال
 کردم الی آخر ما قال و آنچه درینجا ذکر کردیم تحریر نمود و باجمله فرق شیعه
 بسیار است و بعض از بعض در غلو پیشقدم و همگنان بر بطلان را سخ دم و بر

سب صحابه خصوصاً خاصه حضرت نبوت صلعم مداوم الا ماشاء الله تعالی
 کریمه لیغیظ بهم الکفار تفسیرند سب این اشترارست و بالجمله چنانکه در
 حق صحاب همقاد نیک باید داشت و ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین
 سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا الایه
 می باید گفت همچنان در حق اهل بیت نبوت و عترت و ذریت رسالت معتقد
 باید بود و صلحا را ایشان بزرگ تعظیم و کثیر اگر ام تخصیص باید کرد و مناقب ایشان
 را که در احادیث صحیحہ عموماً و خصوصاً وارد شده نصب العین باید داشت
 قد جعل الله لكل شیء قدراً صاحب مقامه و ضیه میفرماید این فقیر را معلوم
 شده است که ائمه اثنا عشر اقطاب نسبتی بوده اند از نسبتها و رواج تصوف مقام
 انقراض ایشان پیدا شد اما عقیده و شرع بجز از حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم نتوان گرفت قطبیت ایشان امر است باطنی تکلیف شرعی کار ندارد و
 نص و اشارت هر یکی بر متاخر باعتبار همان قطبیت است و امورا ماست که
 میگویند راجع بهمان است که بعضی خلص یا ران خود را بران مطلع میساختند
 پس از زمانی قومی تعمق کرده و قول ایشان را بر محلی دیگر فرو آورده استی حاصل
 آنکه این ائمه اهل عبادت و زهد و مراقبت بودند و حسان را که قسیم اسلام و
 ایمان است و حدیث جبرئیل علیه السلام بران مشتعل بوده نیکتر و زیزند و چون
 تدریس علوم ظاهر است مدعی اجتماع احزاب متخربه و جموع متکثره است و ملوک
 و سلاطین بنی امیه و خلفاء عباسیه با این حضرات بابرکات بخوف زوال ملک
 خود بودند اشتغال ایشان باین مصالح اتفاق نیفتاد تا گمان باطن آنها

با یقین ظاهر بملاحظه این اسباب تبدیل نگردد و منجر بفساد دیگر نشود و مع هذا
 آنچه از دست بنی امیه و بنی عباس بایشان و ذریت ایشان رسید بر احدی
 از سیر شناسان و تاریخ دانان مخفی نیست و حاشا شد که عقاد و عمل ایشان
 برخلاف طریقه اهل سنت و جماعت بوده باشند این همه چیزها که طوائف و فضا
 نسبت بشعوبی این بزرگواران میکنند و در تدوین اقوال و احوال ایشان
 و فائز متعلقه و طوایم مختلفه ساخته و پرداخته مذہبی مستقل تبار و پودار و اهل
 خویش بافیده اند همه حدیث مفتری و ظلمت بر ظلمت و کذب بر کذب است
 هرگز راجحه آن از کتاب غریز و سنت مطهره بدماغ نمی رسد و معاذ الله تعالی
 که اهل بیت نبوت خاصه ائمه عترت برخلاف طریقه اهل و جد خویش که جهانی
 بدان منور گشته متمشی شوند و بایجاد دینی مباین دین اسلام و اختراع مذہبی
 مضاد مذہب عامه اصحاب نبوت پردازند و باز خود را مسلمان و ذریت راست
 گیرند این گمان بحق ایشان جز از کسی که محروم از لذت توحید و اسلام و جاہل
 از طریقه ادیان انبیاء علیهم السلام است همچو شیعه از دیگری نمی آید و باجمله
 چون معلوم شد که حق مذہب اهل سنت است و باطل مشرب اهل بدعت و
 منجمله آنها اشارت بشیعه رفت پس این هم می توان دریافت که منجمله فرق
 مذہب اسلام که به مقتاد و دولت رسیده و قیل و قال آنها در او امل است سر
 بفکک کشیده مذہب حق و مشرب صواب جاده و ضمه اهل حدیث است پس
 و بر کاتی و سعاداتی که درین طریقه مشهود و محسوس جماعه فزاو اول اوست بر احد
 از اهل معرفت و انصاف پوشیده نیست و در حقیقت صاحب سنت را که

مشتغل بکتاب احادیث است نوعی از صحابیت حاصل میگردد و نورانیت
 رسالت و خلوص محبت خدا و رسول و تقدیم آجل بر عاجل و دیگر صفات
 و خصال محمود و دوری از رذائل نفس اماره نقد و قوت میشود تا اگر ابا این
 کرام است نوازش فرمایند و از سستی تقلید با وجع تحقیق رسانند علامه حنبلی شیخ
 مرعی در زینته الناظرین بذکر آخر خلفاء عباسیه مستعصم بآله نوشته
 قتله التناثر بمکیدة و زینره ابن العلقمی الخبیث الرافضی بقتله
 انقضت الخلافة الاسلامیة والقی التناثر کتب الاثمة فی الدجلة
 حتی صارت کالجسیر الخیل علیها و بذلک انقضت المذاهب
 ما عدا المذاهب الاربعة لکونها قد انتشرت و ضبطت بالتدوین
 فاختیرت لذلك انتهى حاصله درین عبارت اشعار است بآنکه مذاهب
 مقتاد و دولت تازمانه مستعصم بآمد موجود بود و منجمه آنها یکی مذاهب سابقه
 است که بوجه انتشار و ضبط و ذهاب ما سوایش اختیار کرده آمد و این دلیل
 بر آنکه پیش ازین واقعه بآنکه خاص تقیید بذهبی متعین نبود و فیه المراد و
 شک نیست که حدوث تقلیدات مذاهب بعد از قرون مشهور اما بانحصر در
 چهارم از هجرت قدری بسیر بر روی کار آمده و مع هذا هر یکی از اهل علم
 بلا تکلیف بحسب دریافت و معلومات خود عامل بود تا آنکه بعد از زوال زمان
 خلافت اسلامی در ستمش صدور پنجاه و شش تقلید شخصی صورت وجود
 گرفت و در میان علما عصبیت و حمیت جاهلیت ظاهر شد و هر یکی از هر
 چهار مذاهب جهانی متمسک گردید و این مفسده بآنکه چندان سربالاکشید که

در آخر امت زلزل و قلاقل بسیار و بلا بل احوال بشمار بر آن مرتب گشت
و یکی دیگر را کافر و گمراه و مبتدع خواند و نعوذ بالله من فتن آخر الزمان
و آفات آن کون چاره کار مسلمان درین زمان غربت اسلام و اوان فتن جز
آنکه اعتصام بکتاب عزیز و سنت مطهره کند و بر ظاهر ادله این هر دو صلح
متممی شود و از جمله مل و نخل خواه رنجته سلامیان باشد یا بافته خراباتیان
چشم بر بندد دیگر نیست

دلارامی که داری دل درو بند	دگر چشم از همه عالم فرو بند
----------------------------	-----------------------------

در احادیث صحیحہ تحذیر عظیم از احداث در دین و عمل بر آن آمده و غایت
تحرص بر اعتصام بکتاب و سنت وارد شده و شک نیست که اعتصام از باب
اتباع است و تقلید محدث از وادی ابتداع و قد قال رسول الله صلعم
من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد متفق علیه من حدیث
عائشة رضی الله عنها و در حدیث جابر است که قال رسول الله صلعم
اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله و خیر المهدی هدی محمد و شر
الامور محدثاتها و کل بدعة ضلالة و رواه مسلم و این حدیث
چنانکه دلالت دارد بر خیریت قرآن و حدیث و شریعت محدثات همچنان
دلالت دارد بر آنکه هر بدعت گمراهی است و لفظ کل افاده شمول جمله افراد
بدعت میکند پس تقسیم آن که جماعه از اهل علم کرده چیر نیست و در حدیث
عریاض بن ساریه آنچه در بیگام اختلاف است بایکدیگر می باید کرد چنانکه
ماجرای امور درست چنان ارشاد کرده من یعیش منکم بعدی فسیری

اختلافا كثيرا فعليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين
 تمسكوا بها وعصوا عليها بالنواجز الحديث رواه الإمام أحمد
 وأبو داود والترمذي وابن ماجه ودر حديث ابن مسعود رضي الله عنه
 أنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال هذا سبيل الله ثم خط
 خطوطا عن يمينه وعن شماله وقال هذه سبل على كل سبيل
 منها شيطان يدعو اليه وقرء وان هذا صراطي مستقيما فاتبعوه
 الآية رواه أحمد والنسائي والدارقطني وابن ماجه وشمسين حديث
 ابن عمر رضي الله عنه بلفظ ان بنى اسرائيل تفرقت على ثنتين وسبعين
 صلة وتفرق امتي على ثلث وسبعين صلة كلهم في النار الا صلة واحدا
 قالوا من هي يا رسول الله قال ما انا عليه واصحابي رواه الترمذي
 وفي رواية أحمد وابي داود عن معاوية ثنتان وسبعون في النار
 وواحدة في الجنة وهي الجماعة وانه سيخرج في امتي اقوام يتجار
 بهم تلك الاهواء كما يتجارى الكلب بصاحبه لا يبقى منه عرق و
 لا مفصل الا دخله از او ضج ادله وابين حججست بوجود اختلاف كثير
 دين است بعد از عصر نبوت تا آنكه هفتاد و دو ملت از اين امت در جهنم و
 يك ملت كه عبارت از جماعت اهل حديثست در خور رحمت بود پس نزد اين
 هنگامه همان سنت خود را نشان داد و نجات اخروي را داران منصرف فرمود
 بالجملة طالب نجات را علماي جزئ خلق باين خلق و تدوين باين دين نيست
 والله در الحافظ الشيرازي ما احسن ما قاله

جنگ بنشاد و دوامت همه را عذر نبیند | چون ندیدند حقیقت در فسانه زدند

والسلام علی من اتبع الهدی وصیت دیگر علوی در منبج سدید گفته
زمان قیامت قریب رسید و آنچه از آثار و علامات آن نبی معظم و رسول
مکرم صلعم پیش ازین بیکزار و دوصد و پنجاه و چهار سال بیان فرموده
بسیاری از ان درین زمان ظاهر و هویدا گردید محبت دین از دلها بدر
رفت و حب دنیا در سینه ها جا گرفت طلای سنت نبش بدعت آمیخت و
هم عالیه از عیار گیری قاصر آمد هوای طبع بر چراغ ایمان ریخت و انسا
پاک بچاک رفت

آئین امانت از میان رفت
دجال همدار و مهدی فی

قانون سلامت از جهان رفت
پیدا است بر آستان دینی

فرق علماء را الا ماشاء اسدا بهتنامی در کار دین نمانده ریاکاران باریش و
عامة از ته ریش مردم میگردند و بداهنان از حق ساکت شده خود را از اهل مرتبه
صلح کل می شمرد شوق تحصیل علم که عبارت از آیه محکم و سنت قائمه و فریضه عادله
ست از خواطر این گروه بدرجسته و خرد همتان با کتساب فضائل که منطبق حکمت
و غیر بهاست بر همه کس بزرگی بسته و نیاردان دین فروش ملازمت و مصاحبت
بی دنیان را مایه فخر انگاشته اند و ظاهر آبادان باطن خراب مجادله اهل حق را
از کمالات علمی پنداشته مخالفی به احلال حرام چون فی کمر بسته باواز بلند
میسرایند که تقلید واجب است و نامردی مانند کمان از رستی گوشه گرفته
بازمان خانه میگوید که عمل بسنت در نیوقت حرام است قصاص صفتی بجلال

کردن ذبحیه نذر غیر الله بر خاسته تا کله پاچه بکف آید گوشت محمدی تیغ
 بیدریغ شرک هلاک شود و کسبت فطرتی بجواز مدد از قبور و سفراز برای نجات
 مقبور سخن آراسته تا قاب مالیده از دست نرود هر چند مردم از اسلام بدر
 روند شیخ حمزه که از ثقات فضلا و مکه معظمه بود میفرمود و چنین این است
 خراب کرده یکی تخم نجات فقهاء دوم کتب متصوفه و از جمله کتاب تخم نجات
 دوری مردم از عمل براه اویش صحیح و فقه قدیم سنت صریح است و از ثمرات
 تصانیف متصوفه و ثلوق عوام است بر عقائد اتحادیه حلولیه و تخلف از صراط
 مستقیم توحید آری اگر است بنفاد و دولت متفرق گشته از خوبی
 تقریرات همین سیفهان است و اگر شرک و بدعت در عالم رواج گرفته
 بدولت تحریرات همین بید و تان است اعصام بکتاب و سنت متروک
 گردید و طریقه انیقہ قرون ثلثه از دست رفته گوی پستی را اگر می شکام
 ست و پیر پستی را رونق بازار اگر عالمی ربانی بقضای حدیث صحیح
 ان الله یبعث لهذه الامه علی راس کل مائه سنة من یجدد
 لها دینها در هر زمانی از از منته پیداشده کمر بر احیاء سنت که بغلو مبتدعین
 فوت شده است می بندد و بتجدید دین تویم که در زمانه او حکم غربت پیدا کرد
 می پردازد در چشم مردم اظهارش موجب استبعاد و استعجاب میگردد و بسبب
 قوی از برای ایصال ثمره عداوت و بغضا و بعرض و نفس و مال او میشود
 و اگر خدا پرستی نجات جوئی حق پسندی مردم را بر عمل بحدیث ترغیب
 میدهد و احادیث نبویه و احکام فقه سنت مصطفویه را ببدل اوقات

و صرف اقوات اشاعت و اذاعت کرده از اقوال و افعال دیگران زبان
 و چشم می بندد یا کدام از عامه و خاصه بعبادت نخت بیدار سئله را از سئله
 دین از کتاب و سنت پرسیده یاد یافته بران عمل میکند و آنچه خلاف آن
 واقع شده و متعادل اهل بدعت گردیده میگذارد بسبب کثرت طرق و طعن
 اهل بدعت و بلوائی ارباب ضلالت چندان مضطر و مضطرب میشود که اشتقاق
 بران دشواری افتد گویا انگرد در دست و آتش زیر پایی ست فصدق
 رسول الله صلعم فیما قال سیاتی علی الناس زمان الصابر فیهم
 علی دینه کالقبض علی الجمر و الحق منکران را با اهل حق پیوسته همین
 معاملات رو میدهند و حاملان منصب تبلیغ احکام خدا و رسول هر چه از دست
 مخالفان می بینند موجب عزت و آبروی خود میشمارند و بعضی از نادانان به
 کثرت ضالین فریب میخورند و می دانند که اینقدر انبوه کثیر از علما و جهل چگونه
 بر راه باطل سلوک خواهند نمود و آیین مدعیان حق که قلیل اند چگونه بر راستی
 خواهند بود و حدیث اتبعوا السواد الاعظم از اهل کتاب خود شنیده توشیح
 عقیده خویش میکنند و نمیدانند که سواد اعظم عبارت از اهل حق است و اهل حق
 از قدیم اندک بوده اند و خواهند بود کما قال صلعم بدء الاسلام غریبا
 و سيعود کما بدء قطونی للغریاء پس اگر از سواد اعظم مطلق انبوه کثیر مراد باشد
 معنی طوبی للغریاء چه خواهد بود و ازین عالم ست تقلید غیر معصوم و قبول
 قول غیر بلا حجت شرعی که درین زمان اخیر گروهی انبوه بی بحقیقت کار نموده
 بران عقیده باطل جمع گردیده اند و علما و سوء دنیا طلب جاه خواه اقبال دست

نیز از شیوه مضیه اثبات حق و احقاق باطل انحراف و زریده بحایت جانب مخالف
 کوشیده آبروی دین خود بر باد رتبه میکنند و ما شبه اللیلۃ بالکمرحۃ
 و لکن پوشیده نیست که نام مثنوی ست و معنی آن منسوب باتباع سنت پیغمبر
 آخر زمان ست پس خوشحال ما که ایان که با وجود عدم استحقاق این نعمت
 عظمی ما را باین لقب عالی سرفراز فرمودند درین حال اگر خود را باز می بینیم
 بسنجیم و از فخر چندان بر خود بالیم که بر باد شاهی جهان و سلطنت دوران با
 و رزمیم پس در و بد حال قدر نعمت ناشناسی که این لقب و الارتبه را در باب بزرگی
 خود کافی و وافی ندانسته گاهی بلقب قادری و شپتی و گاهی بخطاب خفی و شافعی
 مخاطب گرد و دو طریقہ انیقہ سنت سنیه از دست داده و لقب مسلمانی که بخشیده
 ابراهیم خلیل اللہ علیہ السلام است گزاشته راه نامی جدا گانه پیش گیر و در طرق ششی
 سلوک نماید و باز خود را در زمره سنیان و محمدیان داخل اند و ندانند که اگر با وجود
 اختیار راه و رسم زید و عمرو و سلوک مسلک خالد و بکر نیز سنی باشیم پس از فرق
 باطله شل شیعه و معتزله و نواصب و خوارج و قدریه و مرجیه و اشاعیه چه قسم
 امتیاز حاصل کنیم شاه عبدالعزیز دهلوی در رجوم الشیاطین نوشته اند که
 شیعیست دهنی دارد نهایت فراح که اعتقاد حلول و تناسخ و بد و قول بالوہیت
 ایہ همه را گنجائش میکند چه اکثر این فرق باین امور قائل اند و با وصف آن در
 شیعه معدود بخلاف مذہب اہل سنت و جماعت که در آن بر سنت نبوی ست
 و اقتداء بجماعہ صحابہ اعتقاد و عمل پس این مذہب نهایت تنگ و باریک تر از
 موسی سنت که ہر کہ ادنی مخالفتی با سنت و اجماع صحابہ نموده از دائرہ این مذہب است

و در جائی دیگر از همین کتاب فرمود که در سنت می باید که اعتقاداً و عملاً اصلاً
مخالفت با سنت نبوی و صحابه کرام نباشد تا شخص شقی شود انتهی و آخرت
این همه خرابی که در ملت محمدی واقع شده محض از همین جهت است که عوام
کا لا انعام و خواص کا لغوام مطلق العنان شده همچو ماکیان حرصی که به آواز
قی تی در پس برود و نداند که گیت هر که اندک رنگی از چرب زبانی و نرمی تقریر
در لباس کتاب با ایشان نمود یا پاره از صنائع و نیر نجات و طلسم و سحر در پرده
زهد و درویشی بر اینها عرض کرد بی تامل اقتدای او کردند و ندانستند

ای بسا ابله ای آدم رویی هست پس بهر دستی نباید داد دست

و ندان ریافتند که دو پله ترازوی شرع کتاب و سنت است پس قول و فعل
و اعتقاد هر یک را در آن دو پله میزان عدل باید سنجید اگر موزون آید سره و جید
و گرنه نایست و زنه سبک و خفیف و فرومایه و نشناختند که علماء و متوسر و صوفیان
مشرع در اتباع مقصود نیستند بلکه طفیلی اند و مقصود و مطلوب ات پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم کما قال سبحانه و تعالی لقد کان لکرم فی رسول الله
اسوة حسنة پس اسوه را بحق رسول ذکر فرمود و گفت که اسوه اجبار
و رهیان خوب است بلکه از حال ایشان چنین انکشاف فرمود ان کشید ا من
الاجبار و الرهیان لیا کلون اموال الناس بالباطل الا لایة و بالجملة بر جملة
اخلاف و اجاب فرض است که کمر سعی تبر و بیج سنت قولاً و فعلاً بر بندند و باشت
متون و شروح علم حدیث بخوانند و نوشتن و آموختن و درس کردن بیکدیگر
رسانیدن و در هر قطر مها اکمن نسخها از ان فرستادن بهر داند و آزار تعلیم و تعلیم

دیگر علوم و فنون بیگانه مثل کتب فروع و قیاسی فقهیه و تصوف و فلسفت
 کفار یونان و صنائع و بدائع نو ایجاد روم و انگلستان حتی الوسع نظر پیوسته
 و عمل بر ظاهر کتاب و سنت پیش گیرند و مسائل و رسائل را بر وفق سنت مطهره
 رواج دهند و مردمی عالم محدث متورع را که قول و عقیده او محض بر سنت رسول
 باشد با امت برگزیده اقتدا می او نکنند و هر جا که قوی یا علمی خلاف سنت یا بنده
 بحقوق و ابطال و منع آن کوشند از هر نوع که باشد خواه بسیف و سنان
 و خواه بتقریر زبان و خواه بتصنیف کتب و خواه بتدبیر دیگر و بدانند که عالم
 محدث فی الحقیقت مجدد دین است و محی سنت و مردم فقیه هرگز مجدد نیست و
 امارت محدث آنست که بر ظاهر نصوص و ادله کتاب و سنت و فقه این هر دو عمل
 نماید بی چون و چرا و تا وقتی که حدیث شریف در امری از امور باید برگزیند بقول
 کسی امام باشد یا ماموم مجتهد باشد یا مقلد شیخ باشد یا استاذ پدر باشد یا جده
 التفات نکند و قیاس را در برابر نص بجوی نستاند و هر جا که خلاف سنت بنید
 اگر چه قول و فعل عالم فقیه باشد یا مکاشفه و کرامات صوفی نبیه آتش غضبش
 مشتعل گردد و خواهد که نشانش بر صفحه هستی باقی نگذارد و همین طائفه است موعود
 بنصرت من اسد و ملقب بظاهرن و مضورین و مجددین چنانکه در احادیث
 آمده و گذشت حاصل آنکه در باب روایت و عمل بحدیث اتباع سلف امت و
 ائمه محدثین و اکابر اهل آثار باید نمود و رد و قدح اهل رای و فقهاء قیاس بیجا
 بجای خود باید گذاشت و اهتمام کارهای دین را بر خود فرض باید نمود و در
 سرانجام امور دنیاوی و تحصیل اسباب تنگ و نام و تکمیل لواحق عزت و شان

و اکتساب فضل و هنر غیر ضروری که منفعت آن در دین هیچ نباشد منتهک نباید شد که موت را وقت معلوم نیست و قیامت امری شدنی است و قریب رسیده و سایه بر سر افکنده و آثار صغری و کبری همه در وجود آمده ختم الله لنا بها حسنی انتهى حاصله تنبیه بر وصیت دیگر آنست که دنیا را چندان مقبض نباید داشت زیرا که اکثر خلق در طفلی و بیشتر کسان در جوانی می میرند و کمتر بسر حدیثی میسیند و آنانکه میسیند تمام عمرشان هم در اندک فرصت مثل باد صبا میوزد و نمیدانند که کجارت و کیف که این طلسم اعظم بفرصت جبابی در هم میسیند و این بصلح مشکوة عالم بهمت شراری چشم بر هم میزنند

پرتو عمر چراغی است که در بزم وجود به نسیم فرّه بر هم زدنی خاموش است از آغاز نشو و نما تا هنگام بلوغ که اکثر آن پانزده سال است بشرطیکه اجل وصیت دهد بغفلت میگذرد و نمیداند که از کجا آمده است و چرا آمده و غرض از آفرینش او درین جهان فانی چیست و بنابر عدم حصول تنبیه قدر عمر گرامی که نفسش جوهری بی بااست معلوم نمی گردد و بعد از انقضای اربعین وقت تحلیل قوی و تبدیل آب و هواست پس عمری که آنرا عمر میتوان گفت اگر مرگ دست برد نکند و سندرستی بدن و فراخ دستی هم میسر گردد و همین بست و پنج سال است و اگر اوقات خواب را که برادر مرگ است برآزند مقدار مذکور هم بقصان بگیرد و جز اقل قلیلی بدست نمی ماند

گفتم که تو ای عمر چراز و دبر رفتی گفتا که فلانی چکنم عمر همین بود و معذک این دنیا که ما را اندران این عمر ستعار از زانی داشته اند مغفوض

او تعالی است در حدیث ابی هریره رضی الله عنه آمده که آنحضرت صلی الله علیه
 وآله وسلم فرمود الا ان الدنيا ملعونة وملعون ما فيها الا ذکر الله وما
 والا و عالم او متعلم رواه الترمذی وابن ماجه و در حدیث سهل بن
 سعد است قال قال رسول الله صلعم لو كانت الدنيا تعدل عند الله
 جناح بعوضة ما سقى كافرا منها شربة رواه احمد والترمذی و
 ابن ماجه و این هر دو حدیث دلیل است بر آنکه تمام دنیا ملعون خداست
 جز یا دایم یا سجانه و جز عالم و طالب علم و قدرش نزد خدا برابر پرش هم نیست
 پس هر که دنیا را بر دین میگزیند وی ملعون را بر محبوب الهی اختیار میکند
 غایت ابلهی باشد که باین لذت قلیل که آنهم بی رنج کشی میسر میشود لذات
 اخروی را که دائم باقی است برباید دهند و با امام ابدی گرفتار شوند در حدیث
 آمده و الله ما الدنيا في الآخرة الا مثل ما يجعل احدكم اصبعه في اليم
 فلينظر يبرير جهر رواه مسلم عن المستور بن شداد مرفوعا و از اینجا
 است که در زم دنیا و تحذیر از حب او آیات احادیث بسیار آمده که اگر همه اینجا
 نوشته آید کتابی مستقل گردد و شک نیست که نزد دانشمند خرف پائنده بهتر از
 جوهر فغا شونده است پس اگر آخرت باقی سفال باشد تا هم ازین متاع فانی
 بهتر است حیف باشد که گوش بر و غطر آنی و زجر نبوی ننهاد تمام عمر در سر
 این کار و بار که مدار آمد و شد او بر بازی و خدعیت و دروغ و مذلت است
 بسر برند و بنقصان آخرت که نعیم مقیم است گرانند در حدیث ابی موسلی
 آمده که آنحضرت فرمود من احب دنیاها اضر باخترته و من احب آخرته

اضرب دنیا فاثروا ما یبقی علی ما یفنی رواه احمد والبیہقی فی شعب
الایمان آری چون تقدیر حیات فانی آدمی بنا بر مصلحتی که الدنیا منزع
الآخره است درین دارنا پائدار کرده اند و چاره نیست از آنکه جدائی از
ضروریات انسانیت مثل جامه از برای سترتن و نان از برای سیری شکم
صورت گیر و ناچار اگر دنیا باندازه ضرورت دست بهم دهد بر آن قناعت
باید کرد و همچو اعم ضاله تنافس نباید نمود و رنہ انجام کار جهان انجام آفات

این مشور عشوہ دنیا کہ این عجوز | سکاره می شنید و محالہ می رود

ولما در حدیث ابی ہریرہ مرفوعاً آمدہ الدنیا سجن المؤمن وجنة
الکافر رواه مسلم وعنه رضی اللہ عنہ حجبت النار بالشہوات
وحجبت الجنة بالمکارہ و این متفق علیہ است لکن نزد مسلم بدل حجبت
لفظ حقت آمدہ و معنی ہر دو یکی است و بالجملہ این دنیا وزہرت و زینت او
راہ بسیاری از اہل علم و دانش ہم زدہ تا باینجا و دنیا و آباء او چہ رسد
لہذا آنحضرت صلعم ارشاد بسوی کفاف فرمودہ و گفتہ قد افلح من اسلم
و رزق کفافاً و قنعہ اللہ بما اتاکہ رواه مسلم عن ابن عمر و رضی
اللہ عنہ و در خصوص اہل بیت خود بدان دعا کردہ و فرمودہ اللہم
اجعل رزق آل محمد قوتاً و فی روایۃ کفافاً و این متفق علیہ است
از حدیث ابی ہریرہ و ازینجاست کہ دنیا با سادات بنی فاطمہ سازگار نیست
نشیدہ باشی کہ مثل دیگر مردم از ملوک و بزرایان مال و متاع دنیوی با حدی
از آل نبوی و عترت مصطفوی در وقتی از اوقات و قطری از قطار حاصل

و میسر شده باشد و شاذ و فاذ را حکم نیست و از تاثیرات این دعوت نبوی
ست که ائمه اهل بیت همواره دین را بر دنیا گزیده اند و هرگز سری بجانب
مکنت و دولت و حکومت بالا نکشیده قصه امام حسن معروف است که امامت
و خلافت حاصله را بیا وید رضی الله عنه گذاشت و بعد از وی رضی الله عنه ائمه
دیگر نیز سلوک بهین مسلک کردند و معنای اکثری از آنها جام شهادت نوشیدند
ابو اشعث بن عقیبه بن ربیع گوید عهد الی رسول الله صلعم قال انما یکفیک
من جمع المال خاد م و مرکب فی سبیل الله رواه احمد و الترمذی
و النسائی و ابن ماجه و در حدیث عثمان آمده ان النبی صلعم قال لیس
لا بن آدم مرحق فی سوی هذه الخصال بیت یسکنه و ثوب یوارى به
عورتاه و جلف الخبز و الماء رواه الترمذی خلیل صاحب عروض را
دیدند که در صحرا زیر سایه درختی نشسته بود و از غایت افلاس و نهایت گرسنگی
نان خشک در آب تر کرده میخورد و یکی گفت این چه حالت است فرموده

خبز و ماء وظل	هذا النعیم الاجل
---------------	------------------

و خود عیش حضرت نبوت صلعم در دنیا آنچنان بود که مثل وی در احدی
مشاهده نگشته تا آنکه یکبار بر بوریا نخت نقش بوریا در تن نمایان شد
این سعود گفت اگر فرمائی بساطی بگدترانیم و چیزی بسازیم فرمود
مالی و ولد دنیا و ما انا و الدنیا الا کراکب استظل تحت شجرة ثم راح
و ترکها رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه و در روایت عبید الله
بن محسن آمده که فرمود من اصبح منکم آمناء فی سربه معافی فی جسده

عنده قوت يومه فکانما حيزت له الدنيا بحذاق فيرواها رواه الترمذي
وقال هذا حديث غريب ودر مخرج مومن قال حديث ابى امامه مرفوعا بان
لفظ آمده اغبط اولياي عندي لمؤمن خفيف الحاذق و حفظ من الصلوة
احسن عبادة ربه و اطاعه في السر و كان غامضا في الناس لا يشار اليه
بالاصابع و كان رزقه كفا فافضد على ذلك ثم نقد بيده فقال عجبت
منه قلت بواكيه قل تراثه رواه احمد و الترمذي و ابن ماجه
و فرمود ان لكل امة فتنه و فتنه امتي المال رواه الترمذي عن كعب
بن عياض مرفوعا و در حديث عائشه ست يفرسه الدنيا دار من لا دار
له و مال من لا مال له و لها يجمع من لا عقل له رواه احمد و البيهقي
في شعب الايمان و در حديث مرفوع حذيفة آمده حب الدنيا راس كل
خطيئة رواه رزين و بهيقي انرا مرسل از حسن و شعب الايمان روايت نمود
و در حديث ابى الدرداء است قال قال رسول الله صلعم ما قل و كفي
خير مما كثروا الهى رواه ابو نعيم في الحلية و رين باب احاديث
بسيارست حفاظ حديث آنرا در كتاب الرقاق ايراد کرده اند انما حصل مسلم مومن
كامل الاسلام و الايمان كسى است كه اين احاديث و اشباه و امثال آنرا در
نظر مي دارد و بران كار بنديست پس چنانكه مصلحت ديني و مصلحت دنيا وى باهم
متعارض شود مصلحت ديني را مقدم بايد داشت كسى كه مصلحت ديني را مقدم
مى دارد و دنيا هم موافق تقدير بوى ميرسد آنحضرت صلعم فرمود من جعل
الهموم همما واحدا هم للمعاد كفاة الله هم دنيا كذا رواه ابن ماجه عن ابن مسعود في

و کسی که مصلحت دنیا را مقدم دارد گاه باشد که دنیا بهم او را دست بهم
 نمیدهد چنانچه درین زمانه و پیش از آن بشهادت کتب سیر و تواریخ مشاهده
 شده و خسر الدنیا و الآخرة گشته و اگر دنیا دست داد در اندک فرصت زوال
 پذیرفت و خسران ابدی لاحق شد هزاران را چشم خود دیدیم که بدولت رسیدند
 باز از آنها اثری نماند و معامله آخرت که انقطاع پذیر نیست بر سر می ماند حق
 تعالی فرمود اذ السماء انفطرت الی قوله علمت نفس ما قدمت
 و آخرت در شصت و هجری چون سفر حجاز سینت طراز پیش آمد در ملتزم پر
 کعبه را گرفته اول ادعیه حسن آخرت و توفیق علم و عمل بر زبان گذراندیم
 سپس زو بروی کعبه سوال سدر منق بی منت خلق کردیم بنا بر آنکه در نوکری
 اعداء بسیار بهم رسیده بودند و هر دم در فکر زوالش بودند و میکه مرحبت
 بسوی خانه اتفاق افتاد بی خواست بروجه اگر اه ترقی منصب عروج پایت
 و از دایه شمت شد و بیچ ند استیم که ماجر اچیت بعد که در سباب این حالت
 بنظر غور نگریستیم همه ظلمت و ظلمت و آفت بر آفت بخشیم می آید و میخوایم هر نوع
 که ممکن شود خود را ازین ورطه هلاک بساحل نجات آریم میسر نمی شود

انچه نصیب است بسم میرسد | اگر نتانی بهستم میرسد
 درین نزدیکی بقصر قاسر معیشت لک روپیه سال و حکومت برده ملک نفر
 داریم اما خدا گواه است و دل دانا آگاه که حالت اولی که صدر روپیه ماهو
 بود و بر احدی فرمان مانی رفت و نماز پنجگانه در مسجد و تلاوت کتاب در خانه
 روزانه طوع ید بود بهتر ازین حالت میناید و از تجربه دریافت آمد که آسوی

دنیایم ویرانی آخرت است و نوع فرمان روایان از نوع مسلمانان
دیگر باشد

بیا در بزم زندان تا به بینی عالم دیگر | بهشتی دیگر و ابلهین دیگر آدم دیگر
هر که از میان اینها اطوع در دین و اوسع در خلق گرفته شود باید دانست
که وی بادانی اهل اسلام نمی رسد تا بکسی که کعب بن کعب و از جنس نسا باشد
و نباشد ایمان در خلال دلش نرسیده و جامی از حلاوت ایمان نچشیده
و اصول و فروع خود و انبار جنس خویش را از دیگر امراء و روسا بر روش گسری
و شیوه قصری یافته و بگویی عمر در دید و شنید خصال آن قوم بسریه ده چهر رسد و
از وی کدام داستان سرانیده آید مع من دانه و دل داند و داند دل من
هر آنچه از ما در ظاهر حال از عمارت مکان و شرکت محافل و تحلل بر مراسم و موسم
ریاست دیده و شنیده باشی اگر مسلمان بوده یقین خواهی کرد که همه بستر
قاسم و اگر راه خاطر فاترست

با دل گفتم که اسی دل احوال تو چیست | دل دیده پر آب کرد و بسیار گریست
گفتا که چگونه باشد احوال کسی | کورا براد دیگری باید زیست

مان و مان اگر چنان شود که ما را با بگذارند دیده آید که چکار میکنیم و چه
قسم رسوم جور بر انداخته بعدل سافج می پردازیم یا ازین دار آشیانه بدر
دیگر میسریم مگر با جبر این است که یفعل الله ما یشاء و یجعله ما یرید
زوال حطام فانی دنیا و زرقن این اوج موج ربخی بدل ماننی رساند حیفی که به
ما بگذرد آنست که در حالت از الة این چیز با امید بقا عرض و نفس و دین است

و فرصت گوشه گرفتن و در زاویشستن و با امن ساختن میسر شدنی نیست
 الا ان یشاء الله رب العالمین و ما ذلک علیه بعزیز درین غربگاه آنچه
 تسلی خاطر حزین و دل غمین میبخشد حدیث حفت الجنة بالمکاره و اشال
 اوست تا خواسته رب العزت درین میان چیست و حدیث انها الاعمال
 بالخواتیم امید نجات میدهد و کیف که از جناب ربوبیت آرزو داریم که
 ختام جمله مهام بر شیوه اسلام شود و مرگ مبرم در یکی از دو حرم محترم جاری گردی
 فرماید و شیب در اسلام موجب خطا نام گردان شاء الله تعالی و ظاهراً است
 که این آفات که با اتفاق و بخت داسگیر حال پر لال ماست فرزندان سعادت مند
 را فراگیرد و برین تقدیر ایشان را صبر بر تناع حاضر و قناعت بر کفاف و
 طلب رزق بکسب بجا و وسط یا عدم طموح بجانب مراتب علیه این سپنجی
 سرا با حفظ عزت و آبرو و برتر جمیع مصالح دین بر منافع دنیا اگر بهمت بلند می
 کند و نشسته خلوص و ایثار حق بر خلق بدایع ایمان پیچید کافی و دانی است و به
 الموفق للصواب و صیت دیگر آنست که آدمی تا از حکم مادر بکار پدیده
 او را چاره نیست از جامه و نان و مکان و ماطلست مادر و پدر کفیل او نند و
 بعد از آنکه بسر حد شعور رسید لابد باشد از آنکه کسی برگزیند و دستمایه معاشی
 بهم رساند و بقیه عمر تا رسیدن بلب گور بسر برد و اسباب این اکتساب در دنیا
 از انواع تجارت و طرق زراعت و اصناف ضاعت و سباب وراثت بسیار
 بلکه بیشمار است که جز او تعالی دیگری بصیر و علم آن نمی تواند پرداخت اما دین
 اقلیم هند که ما در آنیم ذوی الایات را که قسم به سات علم یا شرافت دو دمانند

جز خرقه اجارت که بزبان عرف موسوم بنو کبری و چاکرستی و جوی دیگر باقی
 نمانده و این اجاره هر چند در شرع شریف جایز است و اجیر شدن از برای
 مسلمان و کافر حلال اما در خلال آن امور بسیار راه یافته که منجر بجرمت زنی
 میگردد و مردم بدان مبالغت ندارند مثل رشاء و سرقه و خیانت و غضب
 اتلاف حق برادر مسلمان بعصبیت و نحو آن پس مؤمن متقی و مسلم متحری
 را واجب است که درین اجارت مہماکن خود را از آلائش منکرات و
 آمیزش مہلکات دور دارد تا ثمره مشقت یل و نارا و را لگان نرود و
 خود را و اہل خود را از نار جداتر اندازد قوا انفسکم و اہلیکم را
 نص است درین باب ورنہ سلامت از ایمان بر خیزد و جان ہم در دنیا
 بگو ناگون اخطار گرفتار گردد و چنانکہ مشاہدست در حدیث ابو ہریرہ رضی
 اللہ عنہ است کہ آنحضرت فرمود صلعم ان الله امر المؤمنين بما امر به
 المرسلين فقال يا ايها الرسل كلوا من الطيبات واعملوا صالحا
 الحديث رواه مسلم و آنچه بذریعہ غیر مشروع و وسیلہ ناجائز میسر
 شود همچو صور شار الیہا شک نیست کہ از جنس طیبات نباشد بلکہ حرام
 و نجس بود و چون متصف بجرمت و خبث آمد برکت و رحمت از میان
 برخاست و ظلمت و رحمت فرو آمد و اثر دعا و سوال برفت و لهذا در
 حدیث مذکور آمدہ ثم ذکر الرجل يطيل السفر اشعث اغبر يمد
 يديه الى السماء يقول يا رب يا رب و مطعمه حرام و مشربه
 حرام و ملبسه حرام و غذی بالکرام فانی يستجاب لذلك رواه مسلم

و این نه خاص بر شاو جز آن است بلکه درین زمان غالب بیوع و عقود
 مفاسد شتمل آمده و انواع محرمات در رنگ قطره های باران در زمین دلها
 جا گرفته و تقادتی در طیب و خبیث نمانده و عامه خلق در آن گرفتار شده
 چنانکه در حدیث ابی هریره است مرفوعاً یا قی علی الناس من زمان کبابی
 المرء ما اخذ منه امن الحلال امن الحرام اخرجہ البخاری و این
 حدیث یکی از اعلام نبوت است و زمان حاضر مصداق صحیح اوست و در
 احادیث صحیحہ بر بسیاری از وجوه محرمه مکاسب نص کرده اند مثل حدیث
 رافع بن خدیج که در آن مرفوعاً وارد شده ثمن الکلب خبیث و مهر البغی
 خبیث و کسب البجحا و خبیث رواه مسلم و در حدیث متفق علیه ابی سعید
 انصاری جلوان کاهن را زیاده کرده و در حدیث ابی حمزیه که نزد بخاری است
 نبی از ثمن دم و لغت بر آکل و مؤکل ربا آمده و در حدیث متفق علیه از جابر
 وارد شده که در حمام فتح مکہ آنحضرت صلعم بیع خمر و مئیه و خمر و اصابم احرام
 گردانیده و نزد مسلم از جابر نبی از ثمن گربه مرفوعاً آمده و امثال این چیزها
 بسیارست و در کتب سنت مطهره و فقه آن مذکور و حصر آن در این محل دشوار
 باجمکله اگر اجاره حرفه گیر و زمانه بطریق دیگر از وجوه معیشت مساعدت نفرمایند
 اینقدر خود فرض وقت است که در بجا آوری حکم حکام ظاهری تا تواند تجنب از
 جور و تحریمی عدل نماید و خود را از اختیار شیوه هم پیشگان و رضایه بنجاران
 دور دارد خواه این اجاره بر پانند یا از دست برود درین زمان یکی از عظام
 آفات این است که اگر شدنی خدا ترسی در دیوانی اند و اوین عدالت این عصر

که در حقیقت ظلمت بظلمت و ضلالت بر ضلالت و جور بر جورست این سر شده
 میرود همنفسان آنجا که خوگیر حرام خواری و خبیث ستانی بوده از قیام او را
 در آن مکان و ثبات او را بر آن خدمت دشوار تر از هر دشواری میسر اندود
 هزار یو و رنگ عزل و خروج او را از میان زمره خود بدل سخاوتند طره تر است
 که درین زمانه اگر یکی کمر بنصیحت آقا بندد و از ته خاطر جوایان مراتب خیر طلبی
 بود قطع نظر از رضا و سخط هم پیشگان با بسابی که محیط احوال اهل مملکت است
 خودش نزدیک سیکه چاکر اوست تا شیوه عامه بکار بندد و رضای ظاهری را بر
 هواخواهی حقیقی تقدیم ندهد مزاج آقا از وی خوشنود و اگر نصیحت سیاف
 گزیند مطرود دل و مردود محفل شود و از همه نعم محروم افتد
 مرانصیب ز خوان جناب عالی نیست | که زندگانی ماصرف آشنائی نیست

الغرض مدار کار حصول دنیا و رسوخ در دلهای اهل آن بر زور و خلع و
 خیانت آمد و امانت و دیانت و نصیحت نفس الامر موجب جرمان شد و گو
 خانه آقا درین نوع مخالفت ظاهر با باطن بر باد رود و سودش مبدل بزیان
 گردد و این چنین افتاده است در طبع امر و و رسا روزگار و ایشان را حسابی
 از دوست و دشمن واقعی در میان نیست همین ظاهر نزدایتقوم حکم حقیقت
 دارد و از هزار یکی و از بسیار اندکی پی بمقصد نفس الامر می نمکخواران نمی برد
 قاضی محمد صادق خان اختر در سالک صبح صادق داستانی از ماجرا و یاران
 مردم خویش و بیگانه بزبان خامه سپرده و داد و نصفت و تجربه کامل
 داده و السمت به دوست و شخص حارزم با هوش را ناگزیر است که دمی آنرا

مطالعه کند و آنچه در آن مرقوم است بنظر عبرت بنگرد و باب تغییر ناس را از
 کتب حدیث خوانده از معامله با مردم بر بصیرت باشد و بغفلت و بی پروائی
 در بازی این قوم نیفتد بآنچه در هر زبان رنگ اهل عالم در کسب معیشت دیگر
 است و در پیدا ساختن رسوخ نزد اهل دولت طرز آخر مرد عاقل حاجتمند را
 اینقدر کفایت باشد که اگر بنا چاری در مبادی این ماجریات گرفتار گردد حسن
 غایات را از دست نهد و بتواند نان اینجا خورد و کار آنجا کند و همچو جماعت منفل
 و ملایان ساجد و پیران خاتقاه و قانغان اهل بیت بر نان دیگران قناعت
 نفرماید و چشم بر مال این و آن بجمله خدا پرستی و رسول نمائی ندوزد بلکه هما
 اکمن کسب پر دازد که افضل یکا سب کسب دست خودش هست و انبیاء
 علیهم السلام همچنین زیست کرده اند در حدیث مقداد بن معدیکرب آمده
 قال رسول الله صلعم ما اكل احد طعاما قط خيرا من ان ياكل من عمل
 يديه وان نبی الله داؤد علیه السلام كان ياكل من عمل يديه رواه
 البخاری وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال النبی صلعم ان
 اطيب ما اكلتم من کسبکم وان اولادکم من کسبکم رواه الترمذی
 والنسائی وابن ماجه وعن عبد الله قال قال رسول الله صلعم طلب کسب
 الحلال فریضة بعد الفریضة رواه البيهقی فی شعب الایمان
 و در حدیث رافع بن خدیج است قال قيل يا رسول الله ای الکسب
 اطيب قال عمل الرجل بيده وكل بيع مبرور رواه احمد و البخاري
 کسب دست اطيب یکا سب و اہم امور است و این کسب شان چیز است

که دست را در آن دخل است مثل زراعت و بیع و کتابت خواه قلیل باشد یا کثیر و آنحضرت صلعم اخبار کرده که لیا تین علی الناس زمان لا ینفع فیه الا الدینار والدینار هم رواه احمد عن المقدام بن معدیکرب و شک نیست که درین زمان راهی بسوی حفظ آبروی دین و عزت اسلام جز وجود مال که سبب منع از سوال خلق بود دیگر نیست اگر یکی هزار وجه کمال و الوف فضل حاصل داشته باشد اما تئید است بود در نظر خلق حقیر تر از وی نباشد و هر که ماندارست نزد تمام عالم از وی غریز تر نیست

فصاحة سمعان و خط ابن مقله	وحكمة لقمان و زهد ابن ادهم
اذا اجتمعت فی المرء والمرء مقلد	فلیس له قدر علی وزن درهم

اینقدر است که جمیع مال و متاع نزد عارف مسلم سبب حفظ حرمت اوست و نزد محب دنیا موجب کنت و نخوت او تفاوت در نیت است و اصل در اعتبار اعمال نیت باشد و افلاس اضطاری مؤمن اثر تقدیر است و آسودگی کافر موجب ویرانی آخرت او حلاوت ایمان آنست که در تئیدی تقدیر صبر و تحمل بکار برد و در فراغت حال بشکر و ثناء ایزدی گراید و چنانکه دولت مندی باعث بر خرابی دین نگردد همچنان اطلاق حامل بر زوال اسلام نیاید

نه شادی داد سامانی نه غم آورد قصاص	به پیش همت ما هر چه آمد بود همانی
------------------------------------	-----------------------------------

جمیعت خاطر که حضرات صوفیه در تحصیل آن میکوشند نتیجه اش جز آن نیست که دل با خدا باشد و از حول احوال عسر و سیر و فرح و ترح خاطر متغیر نگردد و معذک طلب غنا از خدا ممنوع نیست خواه غنای قلبی باشد یا غنای قلبی

و آنچه از مرضیات الهی از دست تو نگرمی آید هرگز از مفلسان متوقع و واقع
 نیست اگر چه تجمعات غنا هم بسیارست چنانکه آفات فقر بشمار و سخن در ترجیح
 یکی بر دیگری بجای خود مسطور است و مناظره و جدال سعدی درین باب
 در گلستان مذکور فقری که فقیر را مانع از عبادات مفترضه گردد و سبب وقوع
 در محرمات سوال و جزآن شود و آبروی شرف و فضیلت علم یا عمل او را بریزد و
 سبب خواری و ذلتش در نظر چشمان گردد و شک نیست که غنا را بر آن فقر فضیلت
 است و غنائی که موجب طغیان و عصیان رحمن شود و باعث تکبر و تجبر و نخوت و
 غرور گردد و از اسلام و شعائر دین غافل و مهجور سازد و در فسق و فجور منہک
 گرداند بدتر از فقری است که در آن مماشاة بر مرضیات الهی و ارشادات
 رسالت پناهی میسر و ممکن است و قناعت بر سدر متق بی مذلت و خواری
 حاصل میشود

خوشا جهان تمیزستی و غریبان	زوال نیست در اقبال بی نصیبان
----------------------------	------------------------------

باجمله لكل وجهة هو مولیها و لولا الاعتبار لبطلت الحکمة
 نزد ما آنست که اگر نانی بفراغت بمقدار کفاف خود و عیال و وابستگان
 خویش بی مذلت بدست آید و خانه خالی از اغیار در گوشه شهری میسر گردد
 و هیشکین کتاب با یکدو هم مشرب از احباب صورت بندد و کسی در پی آزار
 این کس نبود و امر او را با وی آشنائی نباشد و در بزم خودش خوانند نعمتی بزرگتر
 ازین حالت نتوان یافت و ایمانی سلامت تر ازین کیفیت جمیعت نمیتوان
 بهم رساند

در گوشه شهر آشیانی دارد	آنکس که بخانه میسم نانی دارد
انصاف بده چه خوش جهانی دارد	نی خادم کس بود نه مخدوم کسی

و درین باب آیات ناصحانه بسیارست و بزرگان دین همچنین بسپرده اند
و اگر در حصول این حال قصوری بوده است و فرضیه اهل و عیال برگردان افتاد
چار و ناچار هماکن دست و پایی باید زد و دستمایه بقدر ضرورت بدست می باید
آورد تا لذت سوال و طموح نظر در اموال و تشنگ دین بلجوق خواری در نظر
مردم دنیا صورت نگیرد و درین هنگام قناعت بر قبیل کافیست و ترک هوس
کثیر وافی مآقل و کفی خیر محاکثر و الهی و اگر بی طلب آسودگی دستگیر شود
و لطف خداوندی کار سازی فرماید انکار از ان کفران نعمت باشد چه آنچه
مذمومست است شراف و قطلاع ست نه اخذ بی طلب قصه عمر بن الخطاب رضی الله
عنه درین باب حجت موجه باشد درین زمان پسین که قیامت بر سر رسیده آفتابی
که از فقر در دین می آید و ضعفی که در ایمان پیدای شود چاره آن غیر از وجود غنای
حلال نیست تا اسلام بجا ماند و پانفری در دین دست نهد لکن از مراقبت حلال و
حرام و اجتناب از شبهات چاره نبود نعمان بن بشیر گفته آنحضرت صلعم فرمود
الحلال بین و الحرام بین و بینهما مشتهات لا یعلمهن کثیر من الناس
فمن اتقى الشبهات استبرأ لدينه وعرضه ومن وقع في الشبهات
وقع في الحرام كالراعي يرعى حول الحمى يوشك ان يرتع فيه الحديث
متفق علیه و این حدیث را لفظاً است و شرح آن در از می خواه در دلیل
الطالب علی ارجح المطالب که درین نزدیکی ریخته خامه گردیده تفسیر این حدیث

بر وجهی مسطور شده که مثل آن در دیگر کتب نیست بدان رجوع باید کرد و متون
گفت که حلال صرف درین روزگار پر آزار میسر نیست زیرا که وجوه حلت مال طیب
مستثبت بسیار است که با وجودش حاجت بفقر مرقع و زهر خشک نمی افتد چنانکه در
کتاب اکیل الکرآته بیانش پرداخته ایم و پرده از رخ شاهد عابر داشته فغن
شاء زیاده الوقوف علیه فلایرجع الیه -

وصیت دیگر اخذ طریق تعلم و تعلیم اولاد و تلامیذ و قاعده مطالعه متون
و شروح و تالیفات چنانکه در مقاله وضعیه و رساله دانشمندی مذکور است
و تجربه متحقق گشته که هر که بدان شیوه خراسان کند و آن شیمیه را فرا گیرد امید
که از برکات علم محروم نیفتد و آن این است که نخست رسائل صرف و نحو درس کند
سه سه نسخه از هر یکی یا چهار چهار بقدر رفدین طالب تعلیم نماید و انفع این رسائل چند
رساله است در علم نحو و هایت النحو و ضریبی و کافیه با شرح جامی و ملح الارواح
و شافیه با شرح رضی میخوانند و بعضی مفصل از مختصری و تهذیب النحو و فوائد صمدیه
و غایه البیان و مسالک بهمیه درس میدهند و این طریقه خوب و کافی است و اگر
منفی اللبیب و غنیة الطالب را بدان ضم نمایند غایت عبور حاصل شود و مسائل
نزدیک و دور طوع ید گرد و در عرب از برای صرف و نحو کتب دیگر مثل
الفیه ابن مالک و شذور الذهب و حاشیه صبان و جزآن و بالجمله دریافت این
هر دو علم در مبادی تحصیل از واجبات طلب علم است بعد از آن کتابی از تاریخ یا
حکمت عملی که بزبان عربی باشد یا موزن مثل تاریخ اخلفاء للسیوطی و ابجد التاریخ
جیب اسد قندلاری و تاریخ ابوالفدا که بغایت مختصر و جامع است و بهمچو

لقطه العجلان محرز سطور و میبندی در حکمت و نحو آن و در آن میان بر طریق تتبع
 کتب لغت و بر آوردن شکل از جای آن مطلع سازند و نظر در دو این لغات
 عربیه و بعض لغات فارسیه نیز از ضروریات تحصیل علوم است زیرا که علم لغت ام
 همه علمهاست و آله جمله فنا و بقدر دستگاه درین علم کتب علوم و ینیه و جز آن
 آسان میگردد و فهم فنون متنوعه باین ذریعیه جمیله و وسیله مرضیه بدست می آید
 و چون لغت دین و لسان شرع بین در عربی واقع شده ناگزیر آمد از آنکه علوم
 عربیت را که افضل آن صرف و نحوست و اکمل و اجمل آن علوم لغت بر وجه اتفاق
 و حفظ بهم رسانیده آید ورنه بمقدار نقصان این علم نقصان در تحصیل فهم باقی
 مانند و احسن و اتقن کتب این علم صحیح جوهری ست سپس تاج العروس شرح قاموس
 باز فر هر سیوطی بعده بلغه فی اصول اللغة و کفایة المتحفظ و لف القاط و بشکر در
 بیان مؤنث و مذکر و بعض این رسائل اگر چه تالیف این زمان ست اما در بابیت
 و نفع فائق بر مؤلفات اقران و چون قدرت بر زبان عربی یا بد موطای نام
 دار الهجرة مالک بن انس رضی الله عنه بر وایت یحیی بن یحیی همودی در سنه و هزار
 آنرا معطل نمی باید گذاشت که اصل علم حدیث و اول تالیف در اسلام بهدینیه نبویه
 علیه الصلوة والسلام ست و کتابی ست مبارک و قدیم و خواندن آن فیضها دارد
 و ما را سماع جمیع آن مسلسل ست تا مؤلف رضی الله عنه و صاحب مقاله و ضییه ابر آن
 دو شروح ست یکی فارسی مصطفی نام دیگر مستوی در عربی و شرح زر قانی حاتل آن
 ست و درین نزدیکی تسبیح الامام و نفع العوام ترجمه اش کشف الغلطی دارد و سی رخیه
 طبع شده بعد از آن قرآن عظیم را درس گوید بآن صفت که صرف قرآن بخواند بقیه تفسیر

و ترجمه گوید و احسن تراجم انفتح الرحمن است و در آن صاحب ترجمه نیز ملاحظه فرمایید که
 که منتیان را نافع است تا بمبتدیان چه رسد و آن چیز را در اول و یا بجهت ترجمه کرده
 کرده و دیگر ترجمه فرزندار چند است و در دو زبان موضع القرآن نام و نفع آن
 تمام خلق را فر گرفته و برکت و قبول و شهرت عجیبی یافته و آن هم نظر باید کرد و قدرت
 ترجمه بزبان خود کمای منفی حاصل گردد و این ترجمه نزد یکی از کرامات آن صاحب
 مقامات است و باجمله در حین ترجمه خواندن و گفتن بر آنچه شکل باشد در نحو یاد
 شان نزول متوقف شود و بحث نماید و بعد از فراغ از درس تفسیری مختصر را
 مثل جلالین یا حاشیه صاوی بقدر درس بخواند و درین طریق فیضهاست و بعد
 از آنکه عبور بر مختصرات تفاسیر دست بهم داد و ذهن جولانی گرفت و سبب
 شائسته بعلم تفسیر بهم رسید تفسیری را که جامع روایات و درایات باشد و مقرأ
 بود از خط فلسفیات مثل تفسیر ابن کثیر و در نشور بخواند و اگر میسر نشود تفسیر فتح القدیر
 شوکانی را و اولاً تفسیر فتح البیان را تا نیاید درس گوید که این هر دو تفسیر در زبان
 اخیر از اجل نعم آهی است و منفی است از جمله تفاسیر روی زمین و جامع مقاصد
 تنزیل است بر حسب مآر و شارع ان شاء الله تعالی بعد از آن در یک وقت کتب حدیث
 را میخواند باشد و مجمع علیهم این علم امهات است پس کتاب آسان را مقدم
 بر دشوار مثلاً بعد از موطا نسائی خواند سپس ابن ماجه بعده ابوداؤد و باز ترمذی عقب
 آن مسلم و غیب آن صحیح بخاری و در اینجا تحصیل علم حدیث تمام شد و قسطی عظیم از علوم
 نبوت و برکات رسالت روزی روزگار طالب علم شد که قدس و قیمت آن جز بسبب
 آشفته نجات آخرت و شیفته فیوض دین تویم است دیگری نمی داند و نمی شناسد

و بعد از حصول عبور برین کتب اگر توفیق ایزدی رہنمون شود دیگر دواوین
 حدیث را از سائید و معاجم و اجزاء و سنن و جزآن هر چه از آن میسر آید بطور خود
 مطالعه کند خصوصاً مشکوٰۃ المصابیح و تیسیر الوصول و سنن دارمی که درین زمان
 میسرست پس توجه خاطر بکتب فقه سنت برگمارد و درین باب کتاب منتقی
 و بلوغ المرام با شرح خود و بعد از روضه ندیه شرح در ربیعه کافی است اما
 اگر پیش ازین رسائل فارسی باین باب راشل نهج مقبول و عرف الحادی می بود
 ابله و نحو آن را که درین نزدیکی تالیف یافته در مطالعه کشد موجب سهولت
 فهم در متون و شرح مذکور است اول سبل اسلام را بنید پس سبک الختام را
 بعد از آن از نیل الاوطار استفاده ستانند و بعد از آن که درین نزدیکی فقه الحدیث
 در حمله ابواب شرایع اسلام بروحی انتقاء یافته و در پیرایه عربی و فارسی جدا جدا
 بدون گشته که بسبب رفاه عام آمده تا اگر انجست بخواندن و کار کردن بموجب آن
 توفیق بخشند و المعهدی من هدا لا اله بعد از کتب عقائد حق را بکتب سلوک
 بخوانند و مراد باین کتب نه مؤلفات اهل کلام است مثل مقاصد و موافق و عقائد
 نسفی و جزآن بلکه کتب اهل حدیث است مثل شرح سفارینی و رسائل شوکانی
 و مقرئندی و کتب توحید شیخ الاسلام ابن تیمیه و ابن القیم و تطف الثمر و انتقاد
 رجیح و نغیه الرائد و ما یقارب ذلک و در یقوت کتب دانشمندی مثل قطبی و
 رساله شمسیه و غیر آن الا ماشاء الله مطالعه کند و بخواند و اگر میسر آید که مشکوٰۃ را
 یکوقت بخواند و روز دیگر شرح قطبی بقدر آنچه در روز اول خوانده است بخواند
 یا یکروز منتقی و بلوغ المرام بخواند و روز دوم همانقدر بر شرح بهر دو عبور نماید

خیلی نافع است و مراد بدالشمندی کتاب دانی است و آن بر سه مرتبه می باشد
یکمی آنکه مطالعه کند کتاب را و حقیقت آنرا بر وجه تحقیق دریابد و این مطالعه در
اکثر احوال صواب باشد دوم آنکه درس گوید و حقیقت آنرا بشاگردان بفهماند
سوم آنکه شرح یا حاشیه بر آن بنویسد و در کشف حقیقت آن مبالغه نماید تفصیل
این را جمال آنکه مرد عالم چون خواهد که شاگردان خود را کتابی از کتب علوم درس
گوید بطریقی درایت و تحقیق لابد است او را از رعایت پانزده چیز و همچنین اگر
شخصی خواهد که شرح کتابی بکند لابد است او را محافظت بر این امور اول ضبط
مشکل یعنی اسامی و افعال که در عبارت واقع شده است اگر محل اشتباه باشد حرکات
و سکانات او را بیان نماید و همچنین اعیان و احوال حروف بیان کند تا از تصحیف
محفوظ ماند چه خطی و چه لفظی دوم شرح غریب یعنی اگر لفظی قلیل الاستعمال
که معنی آن نزد شاگردان محفوظ نیست واقع شود بیان او بحسب لغت و اصطلاح
نماید سوم کشف مغلق در عبارت یعنی اگر ترکیبی عویص یا صیغه عویص که بر زبان
شاگردان صحب باشد واقع شود موافق علم نحو و صرف حل آن نماید چهارم
تصویر مسئله یعنی اگر قاعده که در کتاب مذکور میشود بدین شاگردان درمی آید
بیان آن عبارت واضح بکند و بعضی مسئله آن بیان نماید تا آنکه بدین شاگردان
در آید پنجم تقریب دلائل یعنی اگر در کتاب دلیلی بر مسئله اقامت کرده شده است
مقدمات مطلوبه آنرا بوجهی سوق گرداند که بلزوم مقدمات مرعوضه یا ایا اندراج
در بعضی نتیج مدعا باشد و رجوع کند بمقدمات بدیهیه که شک را در آن مدخل نبود
بطریق بدیهی که شبهه در آن نیست ششم تحقیق تعریفات به بیان فوائد قیود

و بسط قسمت و طریق انتزاع حد جامع مانع غیر مستدرک از میان آنها جامع
 آنست که جمیع افراد معرف را شامل باشد و مانع آنست که غیر از داخل شدن
 اندران منع کند، بهنضم تبیین قواعد کلیه است بیان قیود و بسط قسمت و مثال
 آن و وجه انتزاع آن قاعده از میان آن بوجهی که غیر مستدرک و جامع و مانع
 باشد هشتم کشف وجه حصر در تقسیمات یعنی بحسب استقرار یا بدلیل عقلی بیان
 کند که مطلوب در اقسام مذکوره محصور است چنانکه در اول کافیة نحو وجه حصر کلمه
 در اسم و فعل و حرف بیان نموده و همچنین وجه تقدیم و تاخیر در فصول و قواعد
 بیان نماید نهم تفریق لتبیین یعنی اگر دو قسم با هم در بادی نظر مشتبه میشود
 یا دو مذهب مخالف در نظر مشتبه میگردد بوجه روشن فرق را در میان آنها تقریر
 کند و هم تطبیق مختلفین اگر در عبارت مصنف در وجه اختلاف وارد شود حل
 آن اختلاف نماید خواه اختلاف در هر دو بدلت مطابق باشد یا یکی مطابق و
 دیگر تضییعی یا التزامی یا از هم دفع شبهات ظاهرا و الوری و مثلا آنچه در تعریفات
 ممنوع است مثل استدراک و تعریف الشی بالاضفی و عدم جمع و منع یا آنچه در
 دلائل منع است مانند جزئیت کبر و مخالفت مصنف کلام امام این فن را ایمن
 و معارضه و مناقضه اجمالیة بر کلام او در بادی الرأی شاگردان را بنظر می آید
 یا مناظره ادب قاعده مناظره نمی نشیند عنایت نموده دفع آن نماید و از دهم
 بیان حواله جامی که حواله کرده است بر آن و بیان وجه نظر جامی که گفته است و فی
 نظر و بیان سوال مقدر جامی که آن اشاره نموده باشد سیزدهم ترجمه عبارت
 کتاب بلغت شاگردان اگر لغت ایشان مخالف لغت کتاب باشد چهاردهم

تنقیح توجیهات و تعیین اصوب آنها اگر درین امور رای مدرسین و شراح
 مختلف شود یعنی جمعی بوجهی شرح غریب کنند و جمعی بوجهی دیگر و زاعی درین
 توجیهات بهم رسد تنقیح آن توجیهات و تعیین بهترین آنها نماید و بهم برین قیاس باید
 ضبط شکل وصل عویص و غیر آن پانزدهم سهولت تقریر یعنی این ضائع را ادا نماید
 بعبارت واضح و موجز و قریب بدین سهل التناول و از آنجمله است فرج یعنی عبارت
 مصنف را با عبارت خود بوجهی مخلوط سازد که مجموع متسق باشد چون این پانزده
 صنعت را احقاق نمود کامل شد در تدوین و در شرح کتب و استاد و شفق را باید که
 شاگردان خود را اول برین امور بطریق اجمال مطلع سازد و ثانیاً چون در شرح
 برین امور گذرد تنبیه سازد که آنجا عرض شارح فلان درست و اینجا فلان امر و ثانیاً
 بفرماید که در مطالعة کتاب این امور را پیش نظر خود سازد و در همین میدانها که خود را بجلالت
 و رابعا مطالعة شاگرد را بر مطالعة خود عرض نماید و آنچه غلط است بر آن تنبیه سازد
 بوجهی که آن غلط ذهن او را روشن شود و بطریق احتیاط و از مثل این غلط نیز تنبیه
 بگرداند و خامسا بتحریر شرح و حاشیه کتابی فرماید و فضیلت او را امتحان نماید
 تا حق تربیت را بکمال رسانده باشد و این دانشمندی در کتب معقول و منقول
 و علوم بر بانی و خطابه هم جاریست و در کتب منقول احتیاج بتحقیق عبارت
 بیشتر می یافت و در کتب معقول احتیاج بتحقیق مسدود و علوم بر بانی احتیاج
 بارجاع بسوی مقدمات بدیهیه بواسطه یا بواسطه کثرت بطریق برهان می باید
 کرد و در علوم خطابه بطریق ظن می باید نمود اینست تقریر دانشمندی که از
 استاد خود کسب نموده ایم و این بنده این فن را از استاد خود مفتی محمد صدیق الدین

دهلوی کسب نمود و ایشان از حضرت شاه عبدالعزیز دهلوی و ایشان از والد
 ماجد خود شیخ احمد ولی الله و ایشان از والد خود شیخ عبدالرحیم دهلوی و ایشان
 از میر محمد زاہد بن قاضی آلم ہروی و ایشان از ملا محمد فاضل و ایشان از ملا
 یوسف کوسج قرا باغی و ایشان از میرزا جان و ایشان از ملا محمود شیرازی و
 ایشان از ملا جلال دوانی و ایشان از والد خود ملا اسعد بن عبدالرحیم و از
 ملا منظر الدین گازر دنی و ایشان ہر دو از ملا سعد الدین نقضازانی شافعی و
 از سید شریف جرجانی حنفی و ایشان از قطب الدین رازی و ایشان نقضازانی
 مذکور ہر دو از قاضی عصف و ایشان از ملا زین الدین و ایشان از قاضی بیضاوی
 و ایشان را سندی ست تا شیخ ابو الحسن اشعری و در کتب تاریخ مشہور و معروف
 ست بالجملہ محرر سطور باین سند مذکور اخذ کرد این فن دانشمندی و علم کلام
 و اصول را مخطوط با ہم و رجال این سند ہمہ مصنفین محققین مشغول بہ تصنیف
 و تدریس بودند بعدہ کہ غایت ایزدی رفیق حال شد علم اصول فقہ و علم کلام
 را بر طریقہ محدثین از دیگر شیوخ مین سندی کرد و شکل ثانی را بہتر از شکل اول نیت
 و ادنی را با علی بدل ساخت معذرا این امور پانزدگانہ کہ ذکر شد حاجت نسان
 بدان در ہمہ حال و در تحصیل ہر علم منقول باقی ست و احدی را استغنا از ان سیرت
 و ہر کہ مراعات آن نمیکند در علم او قصور بین ست و بالجملہ چون این طالب بعض
 مقدمات فن دانشمندی مانند صرف و نحو و لغت و معانی و بیان و بدیع و نحو آن
 یا اگر فتنہ باشد بعد از ان مطالعہ کتابی پیش گیرد و شرح آن کتاب پیش نظر
 دارد و استاد مشفق او را برین قواعد کلیہ آگاہی بخشد و بعد از ان در ہر موضع

بر نکته کلام شارح مطلع سازد بسبب تمرین سلیقه فهم کتاب پیدا شود و شک نیست
 که احاطه بجزئیات و انشاء مثل آن بعد احکام کلیات سهل تر می باشد مانند معرفت
 عروض نسبت بکسیکه ماست و او این شعرا میکند و انشاء شعر میخواهد و غیر این
 نامبرده که عمده در دانشمندی ایشانند و امثال ایشان فنون دانشمندی را
 مخلوط با علم کلام در اصول و غیر آن ساخته اند و منقول را با معقول آلوده نموده
 لباسی که طالب تمیز فنون دانشمندی از این علوم نمیکند و آن همه هیئت
 اجماعیه و صورت کذائی را یک علم و یک فن می انگارند چنانکه حال اکثر خام طبعان
 اهل زمان است پس نه علم را نیک احاطه میکنند بسبب انشاء اطرافش در نظر آنها
 و نه دانشمندی را نیک تر می ورزند بسبب انتقال ذهن باین فنون جدا و متمیز
 از علم پس چون این قواعد را یاد گیرند و در ذهن از فنون دانشمندی امری
 جامع محدود و متمیز پیدا شود بادی غایت در هر موضع تصرف نماید و مسائل
 علم جدا دراک کند و از هر جانب آنها محیط شود و ما امرید الا الاصلاح
 ما استطعت و ما توفیقی الا بالله و چنانکه این قاعده از برای مطالعه و
 تعلیم شاگرد و نحو آن مفیدست همچنین از برای تالیف ضوابط چندست که در
 ابجد العلوم از رساله تکمیل نقل کرده ایم و تالیف را در ترقی علم و عبور بر کتب و وفور
 فهم دخل تمام است و لهذا جمعی که نهادرست دهند و مطالعه کنند علم مولفان کتب
 و استعداد و استحضارشان بیشتر باشد نسبت بعلمان و آموزندگان صرف و
 تالیف ابتدائی طالب علم از قبیل استفاده باشد چنانکه تالیف منتیان از برای
 افاده بود و اعتبار در مولفات علماء بتالیفی است که در حین کمال علم و عبور

صورت بند و سخن در آن بر طریق تحقیق و تنقیح رود و در نه بسیار است که
 در بدایت تحصیل چیز با محقق می نماید و بعد از آنکه عبور بر کتب کثیره آن فن
 دست بهم میدهد ساخته و پرداخته پیشین تقویم پاریته می نماید بلکه تا مؤلف
 نشسته زندگی در سر و لباس عنصری در بردارد کتاب با انجام نمی تواند رسید
 و طره گفتگو سر از دراز می نمی تواند چسبید که بعد از نظر ثانی و ثالث و بهم حیرا
 نقصانها گل میکند و خار باد در خاطر هوشمند مشکند بی روزیکه مؤلف تمام شود
 تالیف هم رنگ مؤلف بگیرد و از یک لب بستنی کار سالها سال انجام می پذیرد
 آورده اند که رکن قلم و سخنانی میر عماد کاتب صفهانی وقتی علم مناقشه افرخت
 و اعتراض بر کلام استاد البغافه قاضی عبدالرحیم نسائی متوجه ساخت قاضی جواب
 درستی تحریر نمود و باده صفائی بر مجلسیان عالم انصاف پیروز بدو جواش آنکه
 قد و قمر لی شی و ما ادسری او قمر لك املا و هو ان الانسان لا یكتب كتابا
 فی یومه الا یقول فی غده لو غیر هذا کان احسن ولو ترك ذلك لكان
 اولی و هذه عبرة عظيمة و حجة مستقيمة علی استیلاء صفة النقصان
 علی طبیعة الانسان انتهى و هرگاه که حکام کتاب علام الغیوب جلت عظمت و
 عمت رحمت باقتضای مصلحتی رنگ بگیرد اند و خزان نسخ بر بار سخن پیشین بهم
 میرساند که ما ننسخ من آیه او ننسخا نات بخیر منها او مثلها آتای کتاب و
 احکام ساکنان حیض امکان و فزورتگان انفل سا فلین چه رسد که بطریق
 اولی قابل تبیل و نیازمند تقویم و تعدیل است هر چند نسخ اول ثمره حکمت و
 نسخ ثانی تیسیم غفلت باشد اکثر مردم از طلبه علم و جرگه علما چون باین نکته نمی رسند

اعتراض تناقض احکام و اختلاف مسائل و تبیین تحقیقات در قضا و ای علم
محققین و مؤلفات سابقین پیش می آرند و جمعی از اهل بدع و اصحاب فرغ
چون شترابی مهار از هر کتاب روایات و احکام بحسب هوای خود می برآرند
و امتیازی در تالیف او اهل و واسطه و او اخر حال مؤلف نمی کنند و از اینجا شو
شعب بسیار در عامه خلق و خاصه ایشان واقع میشود و نمی دانند که مثلاً
تالیف غنوهان زمان تحصیل و بدایت فضیلت امام غزالی رنگ دیگر دارد و آنچه
بعدا از ممارست علوم و مقاسبات مراتب منطوق و مفهوم نوشته رنگ آخر
دارد و ملا علی قاری گفته مآت الغزالی و البخاری علی صدره و امام الحرمین
عمری در سر علم کلام بسرا آورده و در آخر گفته اموت علی دین الحجاز و کدنگ
جمعی از اهل علم و دین در مسائل بسیار رجوع کرده اند و بر آن آگاه ساخته چنانکه
علامه شوکانی در سلسله خلع و الا قائل بود بآنکه خلع طلاق است سپس او را از نظر
در ادله ظاهر شد که طلاق نیست بلکه فسخ است و همچنین مدرک رکوع را مدرک رکعت
میگفت سپس در تحقیق ظاهر شد که مدرک رکعت نیست و علی هذا القیاس را
در چند سلسله اتفاق افتاد و لهذا دفتری از تالیف او اهل زمان تکمیل از دایره تالیف
و اعتماد بر انداخته شد و آنچه محقق قریا یافت نشاندی آن نموده آمد و معذرا در
بعض مسائل در رسائل سخن برد و قبول فرود آمد پس آنچه در آخر تالیف است الاخر
فالاخر همان را قول صحیح معتمداً باینکه گاشت و آنچه در اول او اهل است حسابی از آن
نمی توان برداشت زیرا که در بدو زمان طلب بلکه او اسطر فراغ جمع و تالیف بر
وضع دیگر بود و فراهم آوردن هر گونه سخن و کثرت قیل و قال و بزرگ گردانیدن

مؤلفات کجج روایات و درایات کتب فروع و جزآن از هر علم که در آن خائ
 نگارش باشد جولانی میکرد و خاطر موله بود و بعد از آنکه عبور بر جوامع تحقیقین معین
 جامعین میان علوم حدیث و فنون غریب اتفاق افتاد و در علماء رسمیه و فضلاء
 کتابیه و ارباب کمال و اصحاب جلال و جمال اقبال حاصل شد معلوم گردید که
 جمع مطلق و بهرسانی اقوال کثیره در سلسله از مسائل و حکمی از احکام از دفاتر خیمه
 و اطالت رسائل بفرامی روایت گشتی از طوایر غطیمه خبری نیست و هر حرف
 شناس از جمله این کاری توانست کرد چنانکه امروز از صنایع علماء روزگار
 مشاهده است آنچه مشکلست تنقیح حکم و تحقیق سلسله کجج اوله صحیح و نظر در آن و
 تاوئیه آن عبارت موجزه جامعۀ مانعه است پس بس ورنه این سلسله غیر متناهی
 است پس طالب راغب و خوانان نجات را فرض وقت است که میان اهل علم و
 مؤلفات ایشان اقبال کند و بهر خس و خاریا و نیرد و این اقبال حاصل میشود
 از صحبت تحقیقین علماء اولاً و از مطالعۀ منبع قدام و تالیفات شان ثانیاً و از
 موازنه میان تصنیفات شهرت طلبان و مخالف خدا پرستان ثالثاً و از تعرض
 بنفحات الهی و بهر عصر را بعا و از ترک عصیت و حمت جاہلیت در تحصیل آداب
 اسلام خاساً و از عدم مجود بر تقلید آباء و شائخ و اساتذہ سادساً و از سازنج
 گردیدن نزد دریافت حق از باطل سابقاً و از قنوع بر کتب مفتقاة فن حدیث
 و بذل فهم اندران براوضاع سلف صاحبین ثانیاً و از اشیاء طریقه صدر اول
 بر شیده تاسخین تاسعاً و از تقدیم کتاب و سنت بر حمله ملل و نخل و جمیع اقوال
 و احوال اهل علم عاشره و لکن مراقبت این امور عشره بر وجهی که تفصیل بسیار

میخواهد اندازد فکر و ذکر هر مدعی علم و صاحب مکاره نیست در حد کس اگر یکی
بدان موفق گردد غنیمت کبری است و صبر بر جفای گندم نمایان جو فروزش
و فضیلت مدعیان مفاخرت جو و تعقب سفاهت هم عصر و مطاعن مہنہان
اصحی که دوست کمتر از دشمن خسر در دست نیست ۵

انی بلیت باهل الجہل فی مہن | قالوا ویرجال العلم قد قعدوا
وصیت دیگر در مقاله وضیہ گفتہ میان ما و اہل زمان اختلاف است
صلو فی نشان گویند کہ اصل مطلوب قناعت و بقا و استہلاک و انسلخ است و
مراعات معاش و اقامت طاعات بدنیہ کہ شرع بدان وارد شدہ از برای آنست
کہ ہمہ کس آن اصل نمی تواند بجا آورد و ملا یدہ را کلاہ کلاہ و شاع
بیان اصل فرمودہ است برای خاصہ و شکلمان گویند کہ غیر از آنچه شرع بدان
وارد شدہ چیزی مطلوب نیست و ما میگویم مطلوب باعتبار صورت نوعیہ
انسان بجز شرع نیست تفصیل این اجمال آنکہ نوع انسان بوجہی مخلوق شدہ
کہ جامع ست میان قوت ہمیمیہ و ملکیت و سعادت وی در تقویت قوت ملکیت
و شقاوت در تقویت قوت ہمیمیہ و بوجہی مخلوق شدہ کہ نفس وی رنگہای اعمال
و اخلاق قبول فرماید و در صدر خود درآرد و بعد موت آنرا مستحب سازد
مثال آنکہ بدن وی کیفیات غذا را بر میدارد و با خود مستحب میسازد و لذت
بتجہ و حجت و غیر آن مبتلا میگردد و بوجہی مخلوق است کہ می تواند حقوق بحظیرۃ
القدس و تلقی الہام از آنجا کند و آنچه در حکم الہام است از تلقی سرور و محبت
اگر نسبت آن ملائکہ ملایمتی دشتہ باشد و تلقی ضیق و وحشت اگر بہ نسبت

ایشان منافرتی کسب نکرده بود با بجه چون نوع انسان بوجهی واقع شده است که اگر
ایشان را با ایشان گذارند امراض نفسانیه اکثر افراد را الم برساند حق تعالی محض
فضل و کرم خود کار سازی ایشان کرد و برای ایشان تعیین راه نجات نمود و
ترجمان لسان غیب که حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم از ایشان بدین
فرستاد تا نعمت تمام شود و ربوبیتی که اولاً مقتضی ایجاد ایشان بود دیگر باریست
ایشان گرفته باشد پس صورت نوعیه بلسان حال شروع را از بسبب فیاض درین
کرده و حکم آن لازم است جمیع افراد نوع را بحکم سرایان صورت نوعیه در ایشان
و خصوصیت افراد را در آنجا دخل نیست و فنا و بقا و استهلاك و غیر اینها مطلوب
اندر باعتبار خصوصیت افراد زیرا که بعض نفوس در غایت علو و تجرد مخلوق میشوند
و خدای تعالی اینها را راه ایشان دلالت میفرماید و آن حکم نوعی نیست بلکه لسان
حال این فرد از جهت خصوصیت فردیت تقاضای آن کرد و کلام شارع هرگز
بر آن معانی محمول نیست نه صریحاً و نه اشاره آری قومی این مطالب را از کلام شارع
فهمیده اند مثل آنکه کسی قصه لیلی و مجنون شنود و هر سخنی را بر سر گذشت خود حمل نماید
و آنرا در عرف ایشان اعتبار نکونید با بجه افراد در مقدمات التلاخ و استهلاك و
مشغول شدن هر کس و ناکس بآن و اعضاء است در ملت مصطفویه خدا رسم
کناد کسی را که سعی در احوال آنها کند گو بحسب بعض استعدادات صلی داشته باشد
هر چند این سخن بر بسیاری از صوفیه زمان دشوار خواهد بود اما ما را کاری فرموده اند
بر حسب آن میگوئیم ما را بازید و عمر و کار نیست انشی گوئیم چون اصل فشار این چندگان
در یافت شد و آنچه مقصود بود از غیر مقصود ممتاز آمد از نیا شناخته باشی که

جمله آن سائل و احوال که کلام شارح بر آن محمول نیست و ادله اسلام از کتاب
و سنت بر آن دلالت ندارند همه فضول و بی حاصل و محصول است و تکلیف هر
فرد بدان یا آنها که هر کس اندر آن خلاف مرضی خدا و رسول و مضاد مطلوب
شرع شریف باشد جمعی از اهل علم که بحایت انقیود باده عقل و نقل پر خسته
کوہ کندان و کاه بر آوردن بیش نیست زیرا که در صراح ادله تکلیف شرعی بدان
وارد نشده و رسول خدا صلعم احدی را بجانب آن دعوت نفرموده و حق جل و علا
بالاتر از آن است که بر غیر تکلیف باز پرس فرماید و از هر فرد آنچه نمی آید بخواهد و
گر فقیه که بعض افراد فطره آشنا باین خلق آمده اند اما این خلق خاص آنها مقتضی
السلخ و استهلاک جمیع افرادی تواند شد بلکه خود بر آنها اعتراض شرع و درست
ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا فقیه عارف قضی
شمار اسد پانی پتی رحمه الله تعالی را در بین وصیت سخن است چنانکه در شرح مقاله
وضیه بایضا حش پر خسته و معرفت را مقصود آتی از هر فرد بشر بیان ساخته و
نزد ما این سخن محمول بر پی نبردن ببد عای صاحب وصیت است زیرا که هر دو
سخن را محمل دیگر است پس هر یکی از هر دو کلام در محل خود وارد شده و موجب
نظر در آن موجود نیست

طربنا بتعرض الحذول بذکر	فمن یواد والعذول یواد
-------------------------	-----------------------

و باجمله فکر نجات ازین ابتلاء اگر باز پرس از آن بیان آید و عفو آتی روی
نمایند نمی باید کرد چه لطائف و ضامرو و تطوار احوال قلب و مواجید و از وی
خاطر را در ظاهر شرع هیچ حکم نیست و نه حجت و اضحه است بلکه اشتغال در آن

از وادی کنا نخوض مع الخائنین میناید چیرگی که مطلوب خالق از خلق نباشد ضرورت است که ایتان بدان مرضی حق نبود و لا اقل از سوره فهم و خطا در کشف و وقوع در خلاف با ظاهر شرع خود اسن حاصل نیست و نقد جدید را گذاشته در پس نیمه منخوش شتافتن یعنی چه و این همه تعققات شدید و تکلفات عمیق و توجیهات بارده و تدقیقات فاسفه و تمقیرات دقیقه که احضار تصوفه و از اصحاب فروع در سائل باطن و ظاهر بر روی کار آمده چر است هیچ نعمتی بالاتر از آن نیست که بنده در هر کار و بار خویش پابند حکم بنده نواز خود باشد و تا ممکن است هرگز از دایره رضا و تسلیم و بند او امر و نواهی او پابیر و نهند و انکسار تحصیل مراتب اسلام و مناقب ایمان و مدارج ظاهر احسان فرماید تفصیل این اجمال را از رساله خطبه القدس که درین نزدیکی نوشته شد می بایست و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب -

وصیت دیگر در تقاضای وضیة گفته ما مردم غریبیم که در دیار هندوستان آبابی ما بغرب افتاده اند و عربیت نسب و عربیت لسان هر دو فخر ماست که ما را بید اولین و آخرین و افضل انبیاء و مرسلین فخر موجودات علیه و علی آله الصلوات و التسلیات نزدیک میگردد و اند شکر این نعمت عظمی آنست که بقدر امکان عادات و رسوم عرب اول که فشار آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از دست ندهیم و رسوم عجم و هند را در میان خود نگذاریم اخر جرح البغوی عن ابی عثمان النهدی قال اتانا کتاب عمر بن الخطاب رضی الله عنه ونحن باذریجان مع عتبة بن فرقد اما بعد فاتزر و اوارتدا

وانتعلوا والقوا الخفاف والقوا السراويلات وعليكم بلباس
ايكم اسمعيل واياكم والتنعروني الجحمة وعليكم بالشمس
فانها حمام العرب وتمعدوا واخشوشنوا واخولقوا واعطوا
الركب وانزوا وارمو الاغراض وفي رواية وانزوا على ظهور الخيل
يعني چون عرب از برای جهاد باطراف عجم منتشر شدند حضرت عمر رضی الله عنه
ترسیدند که مبادا رسم عجم را اختیار کنند و رسم عرب را ترک نمایند پس
بدیشان نامه نوشتند که از اربندید و چادر پوشید و نعل پوشید و بگزارید
سوزه مار و بگذارید سراویل بار و لازم گیرید لباس پدر خود اسمعيل عليه السلام
را و خود را دوردارید از تنعم و بهیئت عجم و لازم گیرید نشستن در آفتاب هر آنکه
آفتاب حمام عرب است و بر رسم قوم معد باشید و درشت لباس باشید و سخت
گزرا ن باشید و کهنه پوشی خو کنید و تناول کنید شتران را و بگریید و رام سازید
آنها را و جست کرده سوار شوید بر سپان و تیر اندازید بنشانهایکی از عادات شیعیه
هندو آنست که چون شوهر زن بمیرد نگذارند که آن زن شوهر دیگر کند و این
عادت اصلا در عرب نبود نه قبل از آنحضرت صلعم و نه در زمان آنحضرت صلعم و
نه بعد آن حضرت صلعم خدا رحمت کند بر آن کس که این عادت شیعیه را اسلامی
سازد و اگر ممکن نباشد که از عموم ناس مرتفع شود در میان قوم خود اقامت این
عادت عرب باید کرد و اگر این نیز ممکن نباشد این عادت را قبیح باید دانست و بدل
دشمن آن باید بود که ادنی مراتب نبی منکر همین است دیگر از عادات شیعیه
مردم آنست که مهر بسیاری معین کنند آنحضرت صلعم که شرف مادر دین و دنیا

با حضرت منتی بشود مهر ایل بیت خود که بهترین مردم اند و از ده اوقیه
 ونشی مقرر فرموده اند و آن پانصد درهم است دیگر از عادات ما مردم اسه
 است در افراح و رسوم بسیاری در آن مقرر کردن آنچه آنحضرت صلعم و شاد و
 مقرر فرموده اند و شادی است ولیمه و عقیقه این هر دو را باید گرفت و غیر از
 باید گذشت یا اهتمام و التزام آن نباید کرد دیگر از عادات شیعه ما مردم اسه
 است در اتم ها و رسوم و چلم و شش ما بهی و فاتحه سالینه و این همه را در عرب ایل
 وجود نبود مصلحت آنست که غیر تعزیت و ارثان میت تا سه روز و اطعام آن
 یک شبانه روز رسمی دیگر نباشد بعد سه روز نساء قبیله جمع شوند و طیب در
 ثیاب نساء میت استعمال کنند و اگر زوجه است بعد از بقضاء عدت قطع احداث
 نمایند سعید از کسی است که لبان عرب و صرف و نحو و کتب اوب مناسبست
 پیدا کند و حدیث و قرآن را ادراک نماید اشتغال بکتب فارسیه و هندیه و علم
 شعر و معقول و هر چه ضروریه پیدا کرده اند و ملاحظه تاربخها و ماجریات ملوک
 و شاجرات اصحاب همه ضلالت در ضلالت است و اگر رسم ما به مقتضای اشتغال
 بآن گردد این قدر خود ضرورت است که این را علم دنیا دانند و ازین مأتفر باشند
 و استغفار و ندامت کنند و ما را لا بدست که بحرین محترمین رویم و روی خود
 را بر آن آستانها مالیم سعادت ما این است و شقاوت ما در اعراض ازین انتهی
 و این وصیت با وجود ایجاز عبارت حاوی فوائد بیشمار است که از اتمل در آن
 ظاهراً میشود و نظائر و اشباه این امور را بر این امور قیاس باید کرد و بزرگی
 و صنیع عرب عبار و صدر اول در هر آمد و شد قصر باید فرمود و از مراسم

و مواسم قرون ثلثه مشهود لما بالخير تجاوز نباید کرد که بعد از مضی آن زمان
 فشو کذب و محدثات و دیگر آفات که در حدیث شریف آمده واقع شد و آن
 از میان برخاست الا ماشاء الله در وصایای وزیر نوشته اول بدعتی که در
 اسلام صورت حدوث گرفت تاخیر در ذهاب بسوی مساجد بر وجهیست
 بعض سلف درین عبادت آنقدر اهتمام میکردند که پیش از باد بچای می فکند
 علی الصبح چو مردم بکار و بار روند

بلاکشان محبت بکوی یار روند

بدعت دیگر مذہب رخص و خروج و اعتزال و جبر و قدرت که این همه
 مذہب سر ایا پنجاست اندر بدعت دیگر گفتگو و تقریر سلسله وحدت و جو
 حضرت واجب تعالی ست قدس شانه سه

نه اندیشه در کنه ذاتش رسد

نه فکر ت بغور صفاتش رسد

از برای رد این عقیده فاسده حکایت باینه یز بسطامی که در فوائد القواد
 ست بسند باشد فرمود او وقتی بود که سبحانی ما اعظم شأنی گفته بعد
 از آن تا آخر عمر از آن استغفر شد و گفت این سخن من نیکو نگفتم چه بودی دوم
 این ساعت ز نار میگسلم و سلمان می شوم اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
 ان محمدا عبده و رسوله گبری همسایه او بود چون باینه نقل کرد و جهود
 گفتند تو چرا سلمان میشوی گفت چه سلمان شوم اگر اسلام آنتست که خواجه
 باینه دید هست آن از من نیاید و اگر این ست که شما دارید مرا از همچو اسلام
 عاری آید سه

چیز و سر کار غلط سلطان در علم عمل یقینانه زدن

ز غرور لامل پیچیده تیر خطا بنشان زدن

قال را در حال و حال را در قال دخل نیست

این مدعیان در طلبش بی خبر اند	آنرا که خبر شد خبرش باز نیامد
-------------------------------	-------------------------------

بدعت دیگر تعظیم مغرط پیر و مرشد نمودن و شغل بر رخ صورت شیخ
فرمودن است و این کار منجر بکفر میگردد و العیاذ بالله تعالی

غیر حق بر چه دلت را بر بود	سدا راه تو همان خواهد بود
----------------------------	---------------------------

بدعت دیگر تابوت کاغذی ساختن و گنبد قرطاسی افراختن آنرا
تقریبه نام کردن است و رسوم شوم شیون و مراسم ماتم از سیاه پوشی و
سینه کوبی و اشک ریزی و مجلس ذکر و قهقهه کربلا بجا آوردن و این همه بطرد
و مردود است بحضرت مبدء جل جلاله بدعت دیگر عقد مجلس و واژه
ربیع الاول است بامید ثواب در معاد و ذکر ولادت و وفات جناب رسالت
در آن نمودن و طعام نخچین و ثواب آن بروج مقدس نبوت رسانیدن و
نزد ذکر ولادت برپا برخاستن و نحو آن و یازدهم ربیع الثانی محفل کرامات
شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره آرستن که این افعال را در شرع مطهر سنت
سنور جواز نیست حکیم امت نبی کریم شیخ احمد ولی الد محمدی دهلوی در قول
جمیل فی بیان سواد السبیل فرموده و اما الآفات التي تعذری الوحاط فی
زماننا فمنها عدم تمییز هم بین الموضوعات و غیرها بل غالب
کلامهم الموضوعات و المحرمات و ذکرهم الصلوات و الدعوات
التي عدوها المحدثون من الموضوعات و منها ما لغتهم فی الشئ
من الترغیب و الترہیب و منها قصصهم قصص کربلا و الوفاة و غیر

ذلک من المواسم وخطبهم فیها والله اعلم انتهی مراد بوفات و مواسم
 محفل سیلاد و یازدهم شیخ جیلانی و اعراس پیران و امثال آنست بدعت
 دیگر سوم و دهم و بستم و حکم و شمش ماهی و سالانه اموات است و بر سر
 هر سال طعام بختن از برای آنها و این همه از رسوم شوم هندیست که بنا بر
 اختلاط اهل اسلام با اینها در ایشان پیدا آمد بدعت دیگر عرس بزرگان
 است که مانا حج میشود و آنرا در زبان هندی سیده و سیدنی گویند دیگر ساختن قبور
 سنگین و گچ نمودن آن و انداختن قبر پوش و راندن گس از بالای آن و مالیدن
 صندل و شستن آن است و مقرر نمودن سده و چوبدار و فراش بر مزارات
 امراء بدعت شعار و این همه اسراف در انفاق محرم و افراط در امور منوعه
 شرع است و قوالان بد آواز و مطربان فرامیروز بلکه زنان فاحشه و غشایان
 که انجامی بر آیند و میرقصند حرام و مردود و جریه عظیمه است دیگر تعیین کینوع
 طعام است از برای هر یکی از اولیاء اموات رضی الله عنهم که از برای ثواب رسانی
 بروح فلان و بهمان فلان قسم طعام می باید بخت و نحو آن دیگر طریقه پنج آیت
 است که پاره از طعام عرس را بسترک میستانند و این همه ناشروع است طریقه
 ایصال ثواب بیت که در سنت ثابت شده کافی است بدون این قیود و رسوم
 سعد بن عبادہ از برای مادر خود چاه کند و گفت هذه کلام سعد بن رواه ابو داؤد
 والنسائی و عائشه انظر برادر خود عبد الرحمن بر دما آزاد کرد و در هر نماز پنجگانه
 در قعده آخره دعا از برای جمیع مؤمنین و مومنات میخوانند درین باب جمیع طریقه
 ابلغ و اصوب است دیگر رفتن ست بقبور پرنور اولیاء الله بنا بر تمهید در انجاء

حاجات و حصول مرادات که این را در طریقه انیقه شریعت حقّه جواز نیست حکیم
 امت محمدیه مولانا ولی الله دهلوی در تفصیلات نوشته کل من ذهب الی بلدته
 اجمیدر اوالی قبر سالار مسعود او ما ضاهاها لاجل حاجة یطلبها فان
 اثر انما کبیرا من القتل والزنا لیس مثله الا مثل من کان یعبد المصنوعات
 او مثل من کان یدعو اللات والعزی الا انا لانصوح بالتکفیر لعدو النص
 من الشارع فی هذا الامر المخصوص انتھ بعدہ در وصایا سفر زیارت مزار
 مطهر معطر منور نبوی صلعم را جائز گفته و بعض احادیث وارده را درین باب
 روایت نموده اما نزد محققین در صحت آن احادیث و در دخول و بودن آنها از
 برای احتجاج برین حکم سخن نیست اما رسم قدیم اهل علم بر آن جاری و ساری است
 که هر که از ایشان گنج میرود بزمینه منوره علی صاحبها الصلوٰۃ میرسد در وصایا
 گفته وقت فیض پرداز و ساعت دلنواز که حضرت ولی کرامت طراز و صوفی صفا
 و مساز و زاهد نفس گداز و عارف بلند پرواز و مجاهد کفر انداز و قیاس جت بر انداز
 امیر المؤمنین و امام المسلمین شیخ امجد سید احمد غازی رح بعد از استسما
 بعبادت حج عظمت حج از مکّه معظمه و بکه مکرمه قاصد سفر قدس اثر مدینه طیبہ بلده
 مطیبہ شد خان مشاهد گشت که گویا سید المسلمین و خاتم النبیین صلعم استاده اند و
 بضعه رسول فاطمه تبول در پس پشت آنجناب تشریف میدارند و هر دو دست و
 درباره فرزندار جنبند سید احمد نخت بلبند دراز کرده اند

نعره بلبل خوشخوان بسجودانی حیثیت	شه خوشاسومی چمن رو که ترا میخواند
چون نرود وی قدس سره در مدینه شد و قریب حرم مقدس در قصری رخت آفتاب	

از دیدن خورشید خبردار نگردد	آن دیده که حیران تماشای تو باشد
پیام صبار زنده جاوید سازد	این مرحمت از نطق مسیحای تو باشد

روز دیگر که صبحدم بجوم شد بصیر ظاهر و بصیرت باطن مشاهده انوار ختم رسل
صلعم کرد و خوانی پر از جواهر زواهر و بر و نهاده دید آنحضرت صلی الله علیه و آله
سید احمد میدانی که این چسبیت سنت مطهره و شریعت حق منبت بگیر سید
بفرط شوق آنرا بدو دست گرفته بر سر نهاد و آنحضرت نزد حمل بیک دست
سبارک خویش بر سرش گذاشت

اقبال و دولت امشب ز وصلش	ما را غلام ست الحمد لله
از لطف ساقی کان باد باقی	عیشم مدام ست الحمد لله

انتهی مقصود صاحب وصایا از ایراد این حکایت بذیل ذکر بدعات و
محدثات شاید آنست که زیارت نبوی شمر بر کات صوری و معنوی است و
شک نیست که نفس زیارت مرقد مغیر و تربت مطهر جناب رسالت صلعم اشرف
و اکرم زیارات است درین سئله و در سئله انتفاع او بیا از ارواح اولیاء و انبیاء
بقدر رسالت حال بدون تقیید بر رسوم و بدعات رجال و اهل ضلال خود چندین
خلاف بیان اهل علم نیست اختلافی که هست در اختیار سفر خاص از برای قبول
بغرضهای مذکور است که شرع شریف بدان دستوری نداده و هرگز نیت سجد
نبوت میکنند بی شبهه مذکور زیارت میگرد و هم خرم و هم ثواب بدست او میرسد
اللبا و ابن طاب و از مزالت اقدام و مضائق افهام علماء بیرون می رود

و این طریق حاصل میشود و جمع میان روایات و تعصب و محبت جاهلیت
میان بر میخیزد و الله اعلم بعد گفته سید احمد رح میفرمود ما را هر چه حاصل شده
ست همه از برکت اقتدای سنت و اتباع شریعت حاصل شده

هر که سر بر خط فرمان دلیلی نهد | کلی میسر شودش روی بزه آوردن

بدعت دیگر گفتن اذان است بر قبر بعد از تدفین که در بعض بلاد متبعین
آنرا میکنند و این اذان از سنت معصوم نیست در عالمگیری گفته یکره عند
القبر ما لم یعهد من السنة والمعهود منها لیس الا زیارت و الدعاء
عند قاضا و در در البحار گفته من البدع التي شاعت فی بلاد الهند
الاذان علی القبر بعد الدفن ابن حجر کبی از شافعیه و خیر الدین ربلی از حنفیه در
حاشیه بحر الرائق بر این بدعت پرداخته اند بدعت دیگر گفتن کلمه
الصلوة الصلوة است میان دو اذان جمعه و نماز تراویح تور شتی
در شرح مصابیح نوشته اما النداء بالصلوة الصلوة الذی یقتاده
الناس بعد الاذان علی ابواب المسجد فانه بدعة تدخل فی القسم
المنهی عنه بدعت دیگر گفتن الصلوة والسلام علیک یا رسول الله
یا علی رسول الله است بعد از اذان نماز که حدوث آن در نوشته شده و
بعض بحسنه بودن آن رفته و قول این بعض مردودست از کلیات شرع
و لهذا در قیامی ذخیره السالکین و جز آن بدعت سیئه اش بودن نوشته
بدعت دیگر نهادن انگشتان بر چشم و بوسیدن آنهاست نزد شاهد
ان محمد رسول الله چه احادیث مرویه در سند این عمل همه موضوع و

بی اصل است سخاوی در مقاصد حسنه و ابن دینار در تمیز الطب عن الخبیث
 و زرقانی و محمد طاهر فتنی و علی قاری و غیر هم رحمهم الله تعالی نص کرده اند
 بر وضع این روایات در کتب موضوعات و سیوطی در تیسیر المقال حکم بوضع
 آن نموده و صاحب خیر جاری از عبارت عمده القاری للعینی انحنی منع
 آن فهمیده بدعت و دیگر دست برداشتن بدعاست میان هر دو خطب جمعه
 و این فعل مخالف سیرت نبوی و مضاد طریق مصطفوی است در لمعات گفته
 لم یصح فی هذا الموضع الدعاء من النبی صلعم و سنناتی در حاشیه هدایه
 گفته رفع الیدین بالدعاء بین الخطبتین غیر مشروع و در جامع خطب
 آنرا حرام نوشته و شله فی فتاوی جامع الروایات و ذخیره السالکین بدعت
 و دیگر ممانعت بعد از نماز عید که مردم بیجا با با هم می چسبند و همچنین مصافحه
 بعد از نماز عصر و فجر و آن نزد امام اعظم و امام محمد مکروه است و در دُرُخْتِ که
 بتقلید نوی این مصافحه را لا باس به گفته شامی در حاشیه تعقیبش نموده و در
 مرقاة گفته و اما عند الخفیة فمکر و هبة بدعت و دیگر اسراف است
 در مواقع سرور و مواضع جور همچو نکاح و ختان و ولادت با آنکه در حدیث ابن
 عباس مرفوعا همین قدر آمده الختان سنة للرجال و مکرمه للنساء
 و راه احمد و الطبرانی بدعت و دیگر رسوم ماتم و احادیث از گریه
 زاری و آه و ناله و گفتن الفاظ بی ادبی در جناب قدس الهی و بعضی از آن قائل
 را بحد کفر می رساند

شرط است که در امر قضا دم نزن	زینگونه که گفتی تونه مردی نزن
------------------------------	-------------------------------

گل را چه مجال است که پرسد ز کمال | گز بهر چه سازی و چرا میشکنی
 در حدیث شریف آمده که لایحل لامرأة تؤمن بالله والیوم الآخر ان
 تحد علی میت فوق ثلث لیل الا علی نزع امر اربعة اشهر وعشرا
 رواه الشیخان عن امر حبیبة وزینب بنت جحش ودر حدیث ابن مسعود
 ست مرفوعا لیس منا من ضوب الخدود و شق الجیوب و دعی بدعوی
 الجاهلیة بدعت و دیگر عارست از نکاح ثانی را ملامه و ایامی با آنکه در قرآن
 کریم آمده و انکحوا الایامی منکم و در حدیث ابی امامه ست مرفوعا تزوجوا فانی
 مکاثر بکم الا صرولا تکونوا اگر هبانیة النصاری را رواه البیهقی و عار
 از سنت ثابتة اسلام قرنیة کفر و نفاق ست و حدیث انس نزد ابن ابی شبرکه مرفوعا
 بنفط ایما امرأة قعدت علی بیت اولادها فھی معی فی الجنة آمده سنائی
 این حکم نیست زیرا که در آن منع از نکاح ثانی وارد نشده غایت آنکه هر که شتهای
 نیست و فرزندان را می پرورد و سی را این اجر باشد سخن در زنان جوان ست که
 بی شوی بسر نتوانند کرد بدعت و دیگر افزونی مهر نکاح ست که بمات
 والوف بلکه لکوک میرسد و این خلاف طریقه سنت و مخالف سیرت سلف است
 ست هر قدر که باین کمتر برکت بیشتر و دیگر قنہ رقص و سرود و فرامیر لویان
 و تقالان و قوالان ست و این همه فسق بالای فسق ست چه نکاح یکی از
 عبادات دین و شرائع اسلام ست عبادت را باین چیزها آسختن استخوان بدین
 پیغمبر صلعم نمودن ست و هوای خود را معبود گرفتن در هیچ کتابی از کتب اسی
 و نقه جواز آن مرقوم نیست تا با حدیث شریف چه رسد و دیگر شغل ست ایشق

مجازی و امر و بازنی که عین مفسده طرازی و ستم سازی است و گویا ازین
 خدایی نیازی است در پرده پاکبازی فی فی بلکه بر کشور ایمان و اسلام ترکتازی
 و ظلم پردازنی است خواه این آشفنگی باعجبی باشد یا مجازی

ای دیده نا دیده ز من گوش کن این بند | دیدن سوی فرزند کسی خوب نباشد

و این طریق مضیق را بیل حصول حب حقیقی گردانیدن و سوسه شیطانی
 بیش نیست از مشایخ کبار مثل سید عبدالقادر جیلانی و شیخ شهاب الدین بهر در
 و خواجه معین الدین چشتی و خواجه بهاء الدین نقشبند و امثال و اتباع ایشان
 رحمهم الله تعالی و ایانا مشغولی باین کار منقول نیست و نه از مولفات و فوظات
 این بزرگان ثبوت این معنی آمده و نه احدی از مجتهدین مذاهب و فقهاربان
 رفته بلکه اصلش از قوم لوط علیه السلام است که در قرآن شریف بر آن نفرین
 آمده و محبت مؤمنان منحصرست در محبت خدا قال تعالی والذین امنوا اشد
 محبا لله بدعت و دیگر از کار و اشغال محدثه مثل یاعلی یا حسین یا خواجه
 یا سیر یا قطب یا غوث و نحو آن بجای نام پاک الله گفتن و خواندن و یا شیخ جیلانی
 شمس الدین بر زبان آوردن و دو گانه وی گزاردن و پشت بجانب بغداد نکر و
 و اولیاد را حاضر و ناظر و متصرف در امور خلق اعتقاد کردن و نحو آن و این کار از
 بدعت گذشته بسر حد کفر میرساند فضل ذکر لا اله الا الله است ابو الشیخ در عظمه
 از ابی هریره مرفوعا آورده فکر ساعه خیر من عبادة ستین سنة
 بدعت و دیگر اسناد مکر و به و القاب و خطاب ستم شده است مثل عبد الرسول
 و عبد النبی و عبد الولی و رسول نجش و نبی نجش و حسن نجش و امام نجش و خواجه نجش

و شیخ داد و امیر داد و پیر داد و نحو آن که صفار و امان این نامها
 آلوده چرک شرک است و خطاب اولی الامر همچو سلیمان جاه و آصف جاه و
 ثریا جاه سراسر کذب و زور آحادیست صحیح و آورده در باب اسما و این
 همه مخدرات میکنند دلالت یا اشاره بخاری از ابی هریره مرفوعاً آورده اخفی
 الاسماء یوم القیامة عند الله هر جل یسمی مملک الاملاک مراده البخاری
 بدعت و دیگر مرج کردن شعرا و نشیان ست امرا و مسلمین را بعدل و سخا و جز
 آن مثل مولی ملوک العرب و العجم و سلطان الخافقین و پادشاه نشاکین آنحضرت
 فرموده در دهان مدح سربان خاک انباشید این ست خلاصه آنچه رئیس محرم
 وزیر الدوله وزیر محمد خان والی تونک در کتاب مذکور نوشته غفر الله لنا وله
 و جزاه عنا خیر او این کتاب و صایای او کتابی خوب است جز آنکه طول مفراط
 دارد در عبارت و مقتصرست بر حکایات و آنچه در رد این بدعات بطور
 انمودن بعضی از روایات فقهیه ذکر نموده حجت است بر تعلدین مذاهب ورنه
 اهل حق محتاج همچو نقول نیستند چه ایشان را روایت مغنی ست از رای و
 اقوال جمهور و باجمله اصل کار در دین اتباع سنت مطهره سید المرسلین است
 صلی الله علیه و آله و صحبه اجمعین بازید و عمر و کار نیست پس بمقت آنست که
 تابع دلیل باید بود و از همه قال و قیل باید در گذشت و در قدوه حق و اسوه
 صواب بمالات بخلاف احدی هر که باشد و هر کجا که باشد نباید کرد که دنیا
 روزی چند است و آخر کار با خداوند آنجا از اختیار رای فلان و بهمان
 نپرسند بلکه از بهین اتباع حدیث و قرآن حساب بگیرند بیشتر مردم اندیشه

رسوائی و زوال جاه و معیشت و جرح و قدح ابناء عصر و رد و بدل اهل دهر
 مانع نشود از قبول حق و قول بصواب و این چیزی نیست صفت مؤمنین در
 کتاب رب العالمین آنست که لایخافون فی الله لومة لائم و در حدیث
 شریف وارد شده افضل الجهاد کلمة حق عند سلطان جائر پس بر
 جرح و قدح همنفسان و هم عصیان و جفا و مخالفان و ایدامعاندان از حق
 بحت و صواب صرف بطمع جاه و دولت نمی باید درگذشت که در حدیث آمده
 اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الاثم الا مثل شیطین الجن والانس در
 هر عصر بیار و بشیار اند و اسباب ترزل و مواد ضلال و صنایع و بدائع شرک
 و بدیع و محدثات در هر زمانه بکثرت موجود و نجات از تلوث بدان و ابتلاداران
 دشوار بلکه محال و زن و فرزند و اهل قرابت و احباب هم نواله و هم پیالان
 اقوی بواعث و اکمل عوامل برگزینی در آنها در هر جا حاضر پس شاهبازی
 باید که درین رتخیز مصائب و طوفان ضلالت خود را بخت عالی و عسکرم
 تسلای ازین ورطه هلاک بساحل نجات افکند و شعائر اسلام را بر جمیع مراسم
 عالم تقدیم دهد و در برابر رضا الهی و اتباع رسالت پناهی از جمله خویش و
 بیگانه بگسلد و از همگان کناره گیر شده همنشین مجالس علوم کتاب و سنت گردد

بیای عشق رسوائی جهانم کن که بکیندی	نصیحتهای بیدردان شنیدنی آرزو دارا
------------------------------------	-----------------------------------

و شد در القایل سه

ملت عشق از همه ملت جداست	عاشقان را ندیده ملت خداست
--------------------------	---------------------------

وصیت دیگر در حدیث آمده است که من ادراک منکم عیسی بن مریم

فلیقرء منی السلام این بنده آرزو دارد که ایام حضرت روح الله علیه السلام را
 دریابد اول کسی که تبلیغ سلام کند من باشم و اگر من آنرا ندانم یا فتم هر سیکه از اولاد یا
 اتباع من زمانه بجهت نشان آنحضرت دریابد عرض تمام کند در تبلیغ سلام تا کتیبه
 آخره از کتاب مجدی ما باشیم بکذا فی المقالة الوضیة و درین عبارت اشارت است بقرن
 زمان نزول وی علیه السلام از آسمان بر زمین و اول کسی که این وصیت کرد چنانکه در
 شرح وصایاست شیخ محمد بن یحیی بن محمد بن یوسف بن علی ست لکن لفظ وی شرح
 اینست ولا یقبلوا کلاماً من ذوق احد الا من ادراک منهم الامام محمد
 المهدی علیه السلام فیبلغه سلامی انقی اما درین سلام حواله بحدیث شریف
 نیست و چه قسم می تواند شد که در خبر ذکر ابلاغ سلام بعیسی علیه السلام است نه بمهدی
 و شیخ خوب الله رحمه الله تعالی که والد بزرگوار حضرت شیخ محمد فخر زائر آل ابدی
 محدث گلی است رحمه الله تعالی بعد از نقل عبارت مذکور نوشته که از اینجا بنماظر رسید
 که صاحب وصیت را با الهام معلوم بود که زمان مهدی موعود من الرب المعبود نبوی
 قریب است که کسی از مریدان و شاگردان ایشان بدان فائز می تواند شد اما مقصود
 نه آنست زیرا که تاحال این امر وقوع نیافته و زیاده بر پانصد سال گذشته پس
 مراد آنست که چون زمان مذکور مهتمست و تعیین آن باشد لال یا بکشف به نهجی
 که تطرق خلاف بدان امکان نداشته باشد امری است که در عدم جواز آن
 ارباب نیست پس قریب و بعد آن زمان هر دو امکان دارد در صورت قریب
 هر کس که ازین مردم بآن سعادت فائز شود سلام مرا بآن عالی جناب رساند
 چنانکه امم سالفه از کتب آسمانی و اخبار انبیاء علیهم السلام فرود قدم برکات

از و حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام در ایقته در مدینه سکینه و حوالی آن مصر
 سعادت قرنیه توطن بردند و سلف بخلف وصیت رسانیدن سلام بدان عالمیقا
 می کردند لای قوله بدین امیدین هم وصیت سکینه هر کس که برین نوشته من مطلع شود
 و آن زمان مبارک را تعیین کننده آن تا حال سالک مسلک خطا بوده است و باید
 سلام مرا معروض درگاه و رضی الله عنه سازد و از برای مغفرت گناہان من از وی
 رضی الله عنه دعا خواهد استی گویم چون آمدن مهدی موعود است و وی آخر ائمه
 ست از ائمه سلام رسانیدن سلام بجناب رفیع او مضائقه ندارد اگر چه ذکرش
 در حدیثی بایقته نشده و آنچه در آن آمده ابلاغ سلام بحضرت روح الله علیه السلام است
 پس پس و لهذا در دوسه موضع از توفیقات خودم از وی رسانیدن سلام نبوت
 بجناب وی کرده ام و درین مقام نیز بهجت این بزرگواران بشمول مهدی
 علیه السلام بزبان خامه می سپارم و اگر چه زمان ظهور مهدی و نزول مسیح علیهما
 السلام نمیدانم و نه تعیین آن بپیر اما قرآن حالیه و ایارات شرعیه مشیرت
 بقرب آن زمان بکثرت نشان و ما اقرب ما هوات و ما ابعد ما هوفات
 و کیف که مقدمات این ماجرا درین نزدیکی زمان روشن تر از آفتاب است و وقوف
 علامات صغری و کبری که متصل ظهور وی خواهد بود در روز افزون و این مائت
 سینر بهم از هجرت در انقراض و بعد از سه سال آغاز صد چهاردهم معلوم و
 ظهور وی علیه السلام در اول مائت تا ثور پس اگر در اس همین مائت آیه این نعمت
 بوجود آید استبعاد نیست و اگر تا سه صد مائت دیگر و بیستم آتش نیز ارکان دارد و
 علی کل حال رسانیدن سلام نبوت بحضرت مسیح و رسیدن خود بخد مت جناب

مهدی علیه السلام ازین هر دو هر چه پیشتر شود از اعظم سعادت و اکرم مغفرت
و مباهات است امیدواریم که اگر زمانه ایشان را دریا بهیم خود باین سعادت قیام کنیم
ورنه هر که از اخلاف ما آن زمان سعادت اقتران را دریا بد جرح تمام کند بر
رسانیدن سلام رسالت و سلام احقر این است و بهم بعض سلام خود بر آن پیغمبر
و امام ملت و بر استحصال شرف خدمت تا چند آخر از جنود محمدیه و عسکر سپین از
عساکر احمدیه ما باشیم

عمر بگذشت بجز رمی اگر روز سپین ختم بر دولت دیدار شود باکی نیست

وصیت دیگر آنکه بنحله تقدیم مصلحت دینی بر مصلحت دنیوی یکی آنست که در
مناحت و نینداری را منظور دارند چون دین زمانه مذہب رفض و تشیع و اکثر
خانهای شیوع یافته و در قصبات بسبب سبقت برادری با یکدیگر قرابت میکنند
و شرفدار را بیشتر نظر بر جلوسب یا رفاه معیشت می باشد پس ما را و اخلاف ما را
در مناحت نظر بر رعایت دین باید داشت و دختر را بجا که نکاح پسر افاضی یا شتم
بر رفض اگر چه از ذوی القربی و از اهل جلد خود باشد هرگز نباید در آورد و گو
صاحب دولت و عالی نسب باشد و نه دختر که ام شیعه را علی اختلاف انواع علم از برای
پسران و فرزندان خود باید گرفت و همچنین درین زمانه کثرت بدعات و محدثات بتها
درجه و نهایت عموم رسیده و کم خانه از اهل علم و نسب باشد که از آن خانی مانده الا ماشاء
الله تعالی پس تا تواند باین شرکان و بدعتیان قرابت و قرابت نکند بلکه دین را
بر مال و جمال و حسب و نسب تقدیم دهد آنحضرت فرمود صلعم تنکم المرأة لاربع
لما لها و حسبها و جمالها و دینها فاظفر بذات الدین تربت يدك و راه

البخاري ومسلم متفقاً عليه من حديث أبي هريرة رَفَعَ الباري كَفَتْ
 الكفأة في الدين متفق عليه فلا تحل المسلمة لكافر أصلاً ودرجاً
 وغيره من حديث مذكور كَفَتْ وفي حديث جابر فعليك بذات الدين والمعن
 ان الاثني بذي الدين والمروة ان يكون الدين مطهر نظره في كل شيء
 لا سيما فيما تطول صحبته فأمرة النبي صلى الله عليه وسلم بتحصيل حاجة الدين
 الذي هو غاية البغية وقد وقع في حديث عبد الله بن عمرو وعندهما جنة
 رفعة لا تزوجوا النساء الحسنهن نفسي حسنهن ان يريدن اي يهلكن
 ولا تزوجوهن لا موالهن نفسي موالهن اي يطغيهن ولكن تزوجوهن
 على الدين ولا ممة سوداء ذات دين افضل وقوله تربت يدك امر لصقته
 بالتراب وهي كناية عن الفقر وهو خبر بمعنى الدعاء لكن لا يراد بحقيقته
 وبهذا اجزم صاحب العدة وزاد غيره ان صدور ذلك من النبي صلى الله عليه وسلم في
 حق مسلم لا يستجاب بشرطه ذلك على ربه وحكي ابن العربي ان معناه
 استغنت ورُدَّ بان المعروف اتراب اذا استغنى وتراب اذا افتقر ووجه
 بان الغنا الناشئ عن المال تراب لان جميع ما في الدنيا تراب ولا يخفى بعده
 قال القرطبي معنى الحديث ان هذه الخصال الاربع هي التي يرغب في نكاح
 المرأة لاجلها فهو خير عما في الوجود من ذلك لانه وقع الامر
 بذلك بل ظاهراً باحة النكاح لقصد كل من ذلك لكن قصد
 الدين اولى قال ولا يظن من هذا الحديث ان هذه الاربع يؤخذ منها
 الكفأة اي تنكح فيها فان ذلك لم يقبل به احد فيما علمت وان

كانوا اختلفوا في الكهانة ما هي انتهى ما في الفقه وبالجملة ازین عبارت
 که در شرح حدیث مذکور نقل یافت معلوم شد که دین مقدم است بر بهیضال
 و اعتبار نسب در کفارت چیزی نیست و معذرت میگویم که نکاح با زن مسلمة بنا
 مال و حسب و جمال ناجا زست زیرا که در حدیث مذکور آمده که تنکح المرأة کلابهم
 لعلها و حسبها و جمالها و دینها و لکن باینقدر است که شارع دین را برین بهر
 چیز ترجیح داده پس اگر با دین یکی ازین اشیاء نشه هم جمع گردد و فیهما نعمت بلکه
 نور علی نور باشد و نه دین را بر همه مقدم باید داشت زیرا که روز قیامت سوائی
 دین و تقوی چیزی دیگر بکار نخواهد آمد و نسب را نخواهند پرسید
 که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست * حق تعالی فرمود ان اکرمکم عند
 الله اتقاکم و دولت دنیا اعتبار ندارد که شتق از تداول است الممال غناه
 وراثته و درستان المحدثین نوشته که پدر عبدالله بن المبارک غلام ترک
 بود مالک وی روزی از وی درباره که خدائی دختر خود که بچه جوانی رسیده شوه
 خواست مبارک گفت عربان جاهلیت دختر خود برای حسب و نسب میدادند
 و یهودیان برای مال و نصاری برای جمالی و در اسلام دین را اعتبار است ازین
 هر چهار بهر چه پسند خاطر شریف باشد اختیار باید کرد مالک و عقل و بی بسیار
 خوش آمد بخانه رفته باور دختر این شوره بیان کرد و گفت میخواهم که دختر خود
 را بمبارک دهم که در ورع و تقوی و دینداری سرآمد زمانه است گو غلام باش
 مادرش نیز راضی شد و دختر را با و دادند از وی عبدالله بن المبارک بوجود آمد
 انتی در تبه عبدالله در جماعه اهل علم معلوم است شعراء عصر در مدحش قصائد

پرداخته اند و قطعات انشا کرده از انجمله این قطعه است ۵

اذا ساء عبد الله من مرو ليلته	فقد ساء عنها نورها وجمالها
اذا ذكر الاخيار في كل بلدة	فهو انجم فيها وانت هلالها

اما حسن ما في النجم المقبول من شرائع الرسول که مستبر در کفایت دین و خلق
ست نه نسب و اگر اعتبار نسب و صناعت کنند پس اشرف انساب نبی هائم
ست و افضل صنائع صنعت علم و تزوج با غیر کفو در نسب و مال از اصحاب نوازل
ست بر کسیکه ایمان بخدا و روز آخرت نیاورده انتهی گویم این عبارت خلاصه
و فخر طویل و زبده اکثر قال و قیل و حاصل مباحث جلیل بعد از جمیل و عصاره مدلول
احادیث رسول جلیل است صلعم زیرا که در حدیث شریف بروایت ابی هریره رضی
الله عنه آمده که آنحضرت فرمود اذا خطب اليکم من ترضون دینه و خلقه
فزوجوه ان لا تغفلوا تکن فتنه فی الارض و فساد عریض مرواة الترمذی
و در معنی این حدیث حدیثهاست و منطوق همه ما تقدیم امر دین بر امور دنیا
در باب تزوج و موید اوست حدیث عبد الله بن عمر و مرفوعا الدینا کلها متاع
و خیر متاع الدنیا المرأة الصالحة و ما مسلم چه صلاح عبارت از دینداری خدا پرستی
ست و هرگز در هیچ حدیثی از اعتبار نسب را نمی توان یافت و لفظ حسب که در
حدیث تقدم گذشته مراد بدان خصال حمیده است شرعاً و عرفاً که در مرد و آباء
او یافته شود لا غیر و لنعم ما قیل ۵

اعتبار اشرف آدمیان از حسب است	بهر تحقیق نسب آدم و حوا کافی است
-------------------------------	----------------------------------

و علامه دوران عبد الله بن احمد بن ابی سودان رح را درین باب رساله مبسوط

ست که آنرا کتاب تعریف التیقظ والاعتباه لما یقع فی مسائل الکفاة من الشبهة
نام کرده و در تحقیق کفارت نسب و عدم اعتبارش در آنکه داد تحقیق داده فان
شئت زیادة الاطلاع فرأی جمعه و آنکه در احادیث ترغیب و نساء قریش
تزوج با بکر و سناحت با و لود و وود و حرأر آمده مقصود بدان نه نسب است بلکه
مصلح دیگرست که خود در ان احادیث ذکر یافته چنانکه در حدیث ابی هریره است
قال قال رسول الله صلعم خیر نساء هرکن الا بل صالحة نساء قریش
احناه علی ولد فی صغرة و ارعاه علی نرجه فی ذات یدة متفق علیه
پس خیریت ایشان را بنا بر حسن و رعایت فرمود و در حدیث جابر آمده مرفوعا
فهاذا بکر اتلا عبها و تلا عبك متفق علیه و در حدیث عتب بن عویم بن
ساعده انصاری است قال قال رسول الله صلعم علیکم بالاجار فانهن
احد اب افولها و اتفق امرها ما و ارضی بالیسیر رواه ابن ماجه مرسل
و در حدیث مقفل بن یسار آمده که گفت فرمود رسول خدا صلعم تزوجوا الولود
الودود فانی مکاتر بکم الامم رواه ابوداؤد و النسائی و در حدیث انس
ست که قال قال رسول الله صلعم من اراد ان یلقی الله طاهرا مطهرا
فلیتزوج الحواضر رواه ابن ماجه و درین حدیث فضیلت تزوج با حواضر
ست و منع از نکاح با اما شرعی نیست اما درین زمان وجود چنین اما معدوم
بوده و آنچه ازین جنس نزد اکثر مردمست خلاف صورت شرعی است و باجمله
تازن آزاد میسر آید کسی چه بکنیز گزاید و این ترجیح نه بنابر آنست که نسبت
است در کفارت بلکه بسبب آنست که زن آزاد صالح و شائسته می باشد

غالباً یعنی نسبت بامت و صلاح زن مطلوب است و آن عبارت از حسن اسلام
 اوست و آنرا در حدیث ابی امامه آمده عن النبی صلعم انه يقول ما استفاد
 المؤمن بعد تقوی الله خیرا له من زوجه صالحه ان امرها اطاعته
 وان نظر اليها سترته وان اقسم عليها ابرته وان غاب عنها نصحتة
 فی نفسها و ما له سر و الا ابن ماجة و تفسیر صاحب که درین حدیث از کلام جناب
 نبوت ذکر یافت معنی است از جمله قیل و قال و راجع است بسوی او صاف
 اسلامیة و اخلاق ایمانیة نه بسوی نسب و کیف که در قرآن مجید نص است بر عدم
 نفع نسب روز قیامت کما قال تعالی فلا انساب بینهم یومئذ و لا
 يتساءلون ما فطر در فتح الباری زیر کریمه و هو الذی خلق من الماء
 بشرا فجعله نسبا و صهرا الآیه گفته قال الفراء النسب من لا یجل نکاحه
 و الصهر من یجل نکاحه فکان المصنف یعنی البخاری لما رأی الحصر
 و قهر بالقسمین صلح التمسک بالعموم لوجود الصلاحیة الا فادل الدلیل
 علی اعتبار ایه و هو استثناء الکافر اتقی و این عبارت ناظر است در آنکه
 اصل در کفارت اسلام و صلاح است پس پس بعده گفته و قد جزم با اعتبار
 الکفاءة یتخص بالذین مآلک و نقل عن عمرو بن مسعود و من التابعین
 عن محمد بن سیرین و عمر بن عبد العزیز و اعتبر الکفاءة فی
 النسب الجمهور و قال ابو حنیفة قریش کفاء بعضهم بعضا و العرب
 كذلك و لیس احد من العرب کفو القریش کما لیس احد من غیر العرب کفو
 للعرب هو وجه الشافعیة و الصحیح تقدیر بنی هاشم و المطلب علی غیرهم

ومن عدا هؤلاء الكفاء بعضهم لبعض وقال الثوري اذا نكح المولى العرسية
 بنفسه النكاح وبه قال احمد في رواية وتوسط الشافعي فقال ليس نكاح
 سيرا لا كفاء حراما فارده النكاح وانما هو تقصير بالمرأة والا ولياء فاذا
 مضى وصححوا بحقا لهم تركوه فلو رضوا الا واحدا فله فسخه وذكر ان المعنى
 في اشتراط الولاية في النكاح لثلاث تضييع المرأة نفسها في غير كفوا انتهى
 ولم يثبت في اعتبار الكفاءة بالنسب حديث واما ما أخرجه البزار
 من حديث معاذ رفعه العرب بعضهم كفاء بعض والمولى بعضهم
 كفاء بعض فاسناده ضعيف واحتج البيهقي بحديث وثلاثة مرفوعا
 ان الله اصطفى بني كنانة من بني اسمعيل الحديث وهو صحيح أخرجه
 مسلم لكن في الاحتجاج به لذلك نظر لكن ضم بعضهم اليه قد موافقنا
 ولا نقدموا ونقل ابن المنذر عن البويطي ان الشافعي قال الكفاءة في
 الدين وهو كذلك في مختصر البويطي قال الرازي وهو خلاف المشهور
 ونقل الألبري عن الربيع ان رجلا سأل الشافعي عنه فقال انا عربي لا
 تسألني عن هذا انتهى كلام الفقيه گويم حديث قد موافقنا ثبت
 شود نص نیست در باب کفایت نسب بلکه درباره امامت و خلافت است
 و نیز مذہب شافعی اگر چه مشهور نباشد موافق مذہب مالک است گو یا
 شاگرد درین سلسله همزمان استاد آمد و هو الصواب و از اینجا شناخته باشی
 که اقوی مذہب درباره کفایت نکاح مذہب امام دارالاجرة مالک بن انس
 رضی الله عنه و خصایه اهل حدیث قدیم و حدیثی بهمین جانب رفته اند و خفیه

و غیره که اعتبار دیگر چیزها از اتحاد نسب و حرفه و مال و نحو بایسکند آثار قتی از
علم بران نیست و هرگز دلیلی از ادله شرعییه مساعدت مختار ایشان نمیکند چنانچه
کثیر از خلفاء بنی عباس و بنی امیه را والدات همین امهات اولاد بوده اند چنانکه
از تاریخ خلفاء و جز آن ظاهرست و عصبائیه اهل بیت خصوصاً امه شاعشه
را غالباً همچنین اتفاق افتاده چنانکه از کتاب نور الابصار فی مناقب آل بیت
النبی المختار ثابتست و گذرگاه گروه صحابه بسیاری را از اماما شرعییه درجه اوله
عقد خود در آورده اند چنانکه از کتب سیر روشنست و تمامه شرفا که معظمه
الی الآن و جمیع عمرتین و جز آن تا الحال بر همین طریق سالكست و ازینها
چه میتوان گفت که خود شارح علیه السلام را در ازواج مطهرات ازین قسم جمع
نساء اتفاق افتاده و جز چهار پنج زن همه با غیر قریشیه اند پس اعتبار نسب
کجا ماند خاصه از طرف امهات و این همه تعصب و تعسف و محبت جاهلیت که
اهل قصبات داشتند از نسب والدات رعایت مینمایند همه بی اصلست
ظلمات بعضیها فوق بعضی آنچه در شرع مظهر آمده اعتبار نسب از
طرف پدرست گو مادر از غیر قبیل و لطن و قحذوی باشد آری نکاح صحیح شرعی
با عدم سفاح و وجود دین و حسن خلق و صلاح ضرورت این عصبیت جهانی
عظیم را از پسران و دختران ششمن بشرافت و شیخوخت از سنت نکاح محروم
داشته و بسبب قنیه عظمی و فساد عریض گردیده چنانکه خبر صادق مصدوق در
حدیث تقدم بدان اشعار کرده بود پس حدیث مذکور یکی از اعلام نبوتست
و با جمله هر که راجی تعارب و راضی برضار رسول مقرب باشد او را ضرورت

که در باب کفایت سناحت ذکر و اناث و اخلاف و اولاد خود شیوه مرضیه
 سلف صالح را برگزینید و برگزیده و عمر و تفریح نکند و بداند که در نسب او خواه
 سید باشد یا شیخ یا جز آن از اختلاف امهات نقصانی روی نمیدهد بخاری در
 صحیح خود بر اثبات این مدعا حدیث عائشه در قصه ضباعه بنت الزبیر بن عبد المطلب
 بنت عم النبی صلعم آورده و وی زوجه مقداد بن عمر و کندی است که منسوب بود بسو
 اسود بن عبد یغوث زهری بنا بر آنکه وی مقدار را قبیله خود ساخته بود پس از
 خلفاء قریش شد و مهند ضباعه را که با شمیمه است زوج کرد حافظ در فتح گفته
 قیلا ان الکفاءة لا تعتبر بالنسب لما جاء له ان یتزوجها لانه فوقه
 فی النسب والذی يعتبر الکفاءة فی النسب یحیی بانها رضیت هی و
 اولیاءها فسقط حقهم من الکفاءة و هو جواب صحیح ان ثبت اصل
 اعتبار الکفاءة فی النسب انتهى لکن این اعتبار ثابت نشده و اما اعتبار
 کفایت بال پس در فتح گفته مختلف فیہ عند من یشترط الکفاءة و لا یشتر
 عند الشافعیة انه لا یعتبر و نقل صاحب الافصاح عن الشافعی انه قال
 الکفاءة فی الدین و المال و النسب و جرم یا اعتبار به ابو الطیب و الصمیر
 و جماعة و اعتبر به الفاء و ردی فی اهل الامصار و خص الخلاف باهل
 البراءة و القری المتفاخرین بالنسب دون المال انتهى گویم این تفصیل
 که ذکر یافت بر صحت و اصلیت آن حجتی منتقض نیست و احادیث صحیح مرفوع
 در بیان نباشد قیام دلیل بر دعوی نمی تواند شد اگر چه اقوال صحابه چنان بود
 تا با قوال فقهاء چه رسد پس نماند مگر اعتبار دین و صلاح حال و در فی صورت

چنانکه قرابت با غیر کفو مضرت نسبت و شرافت نیست همچنین شسته دای
 باد عیان شرافت اگر رو افش یا خوارج یا قبیله اندهر چند نسب ظاهری ایشان
 مضبوط باشد سودی جز خسران ابدی در دارین نمی بخشد و راجع به پیچ فائده
 و عائد بکدام عائد نمی گردد والله الموفق وهو المستعان پس سعادت مند
 از ماکسی است که این رسم و اسم بدر از میان خود بردارد و ازین قیود خود
 را و اهل خود را با سازد و بر بخت شرع قصر نماید و اهل دین را برابر اهل دنیا
 برگزیند و مال و جمال را بهرین حال و قال و مال او نگردد بسیار دیده ایم
 و تو هم شنیده باشی که هر که بطمع دولت بخانه دولتمندان رشته رست کرد
 دست از دین شوی و هر که بجهت جمال افتاد مال او بد شد و دنیا در حق
 او دوزخ حاضر گشت و نعم باقیل به

جان سقتم خذر از دوزخ جاوید نگردد	خانه در کوچه آسوده دالانم دادند
و الحمد لله تعالی که ما را اگر چه این ابتلار و داد اما از تبعاتش بتوفیق ایزدی	
قدری نجات حاصل و از آنچه بر کران تو نستیم شد در آن مجبوری تمام و	
مغذوری تمام است الا من اکره و قلبه مطمئن بالا ایمان	
پای بستند و ره سعی نشانم دادند	دست و بازو شکستند و گمانم دادند

والله هدی من هداه الله -

وصیت دیگر از نضاح سودمند که برای دین و دنیا مفیدست و در وصایا
 حضرت قاضی ثناء الله رحمه الله تعالی مذکور آنست که از اتباع خود زن و
 فرزند و نوکر و غلام و کنیز و رعیت با هر یک چنان معاشرت باید کرد که آنها

راضی باشند و دوست دارند و از کثرت اخلاق و غمخواری و عدم تکلیف
 مالا یطاق و رعایت با بجان گرویده باشند مگر آنکه بعضی از آنها از حسد یکدیگر گزاف
 باشند آن معتبر نیست و مقبوعان خود را از ادب و فرمان برداری و خدمتگذاری
 راضی دارند مگر در آنچه بمعصیت امر کنند رسول خدا فرمود صلعم لا طاعة لمخلوق
 فی معصیة الخالق رواه فی شرح السنة عن النّو اس بن سمعان و درین
 سنن است حدیث علی کرم الله وجهه قال قال رسول الله صلعم لا طاعة
 فی معصیة انما الطاعة فی المعروف متفق علیه و عن ابن عمر قال
 قال رسول الله صلعم السمع والطاعة علی المرء المسلم فی ما احب و
 کراه ما لم یصر بمعصیة فاذا امر بمعصیة فلا سمع ولا طاعة متفق
 علیه و باقران خود را از اقربا و برادران و دوستان و هم صحبتان همسایگان
 با خلاص محبت و غمخواری و تواضع باشند دنیا جای سهل است برای
 معاملات و نبوی با هم تقاطع نکنند بیچ خانه بر باد شده مگر وقتی که با هم
 منازعت و خصامت گردند و از کسانی که اندیشه دشمنی باشد آنها را با حسن
 و نکوئی شرمزنده و سرنگون باید کرد

آتش دو گیتی تفسیر این دو حرفست | بادوستان مروت بادشمنان دراز

قال الله تعالى ادفع بالتي هي احسن فاذا الذي بينك وبينه عداوة
 كأنه ولي حميم وما يلقاها الا الذين صبروا وما يلقاها الا اذ وحط
 عظيم وما ينزغناك من الشيطان ان ترغوا مستعد يا الله انه هو
 السميع العليم یعنی دفع بدی کن بخصمتی که نیکوتر است یعنی بدی دشمنان

بینیکوی کردن بآنها از خود دفع کن پس ناگاه شخصی که در میان تو او دشمنی
 ست دوست و محب تو خواهد شد و نمی گنجد این چنین مگر کسانی که صبر میکنند و مگر
 کسانی که صاحب نصیب بزرگ اند و اگر وسوسه شیطان ترا درین کار مانع شود
 اعوذ بخوان و پناه جوی بخدا بدیست که خدا سمیع و علیم است این حکم در حق
 کسی است که با وی برای دنیا دشمنی و ناخوشی باشد اما کسی که خالصانه بادی دشمنی
 باشد مثل روانض و خوار و گور پرستان و پیر پرستان و بدعت پسندان
 و مشرکان و مانند آن با آنها موافقت نکند تا از عقائد فاسده تو بکنند
 اگر چه پدر یا پسر باشد قال تعالی یا ایها الذین امنوا لاتخذوا عدوی
 وعدوکم اولیاء الی قوله لن تنفعکم ارحامکم ولا اولادکم یوم القیامة
 یفضل بدینکم در خاندان ما همیشه علماء و مشایخ بوده آمدند که در هر عصر متنا
 بودند و بعضی بامارت رسیده و همه مذہب اهل سنت و جماعت داشته اند الا حشر
 سطور و بعض دیگر پدر مرحوم که خاکش سبز با دوازده گنمان بریده طریق سنت و تقوا
 سپرد و سرآمد اتقیا در روزگار و ابرار زمانه گشت و عمر عزیز را در نصیحت خلق و
 گوشه گزینی و قناعت و توکل و صبر با کمال نزاهت و نفاست جامه و طعام
 سکن بسر برد قدس الله روحه و احاد علینا فوجوه

از فرزندان فقیر ابو انخیر و ابو نصر سید نور الحسن طیب و سید علی حسن طاهر
 در تحصیل علم مشغول اند و بوجود کتب نفیسه و سحت رزق محفوظ امیدوارم
 که اقبال دنیار حق ایشان بسبب حجاب از آخرت نگردد و تا تو اندر دهر بمانی
 مراتب علییه و ینیه کشش و کوشش و رزند و امور دنیار اچندان اعتبار نهند

که خوابی و سرابی پیش نیست

دولت دنیا که تمن است	با که وفا کرد که با ما کند
----------------------	----------------------------

و بعد از آنکه حق تعالی ایشان را فرزندان روزی فرماید و در علم و عمل و مال و کمال و نیت و طوبیت و سیرت و سریرت ایشان برکت بخشد سعی کنند که این دولت لازوال را کسب و احاطه نمایند که هم در دنیا و هم در عقبی شمر برکات بسیار و فتح سعادت بشمارست و شیوه و سر رشته خاندان را که اتسام به علم و عمل و تقوی است هرگز از دست ندهند که بعد از علم دولتی دائم باقی که جالب رزق و سعادت و موجب ترقی دین و دولت باشد موجود نیست عالم را اگر رزق مقدر بهم رسیده نباشد نعمت و رزق در نفس خود از غیر مستغنی است و پیش هیچکس شرمند نیست و جابل را نه دین است و نه خوبی دنیا و علم عبارتست از دانستن حسن و قبح عقائد و اخلاق و احوال و اعمال که علم عقائد و علم اخلاق و علم فقه سنت مشکفل آنست و این علوم بدون در یافتن ادله از قرآن و حدیث و تفاسیر معتبره و شرح حدیث و اصول فقه و اصول لغت و در یافتن اقوال صحابه و تابعین و علم صرف و نحو و بیان و معانی صورت نمی بندد و قاضی صاحب فرموده در اکثر فتاوی بعضی روایات بی اصل نوشته اند در یافتن حال صحیح و تقییم مسائل بدون این همه علوم میسر نمیشود پس درین علوم سعی باید کرد و خواندن حکمت فلاسفه لاشی محض است کمال دران مثل کمال سطر بان است در علم موسیقی که موسیقی هم فنی است از فنون حکمت ریاضی مگر منطق که خادم همه علوم است خواندن آن البته مفید است انتهی یعنی بقدر

ضرورت و گذشته که علم عبارت از سه چیز است آیه محکمه و سنت قائمه و فرائض
عاده و آنچه سوا می اوست فصول است و لغت و صرف و نحو و دیگر علوم آیه چون
از جنس معادلات علوم کتاب و سنت بوده است و دخل است در جواز زیرا که وسائل
را در بعض محال حکم مقاصد باشد و هر چه در داخل و در خارج و فهم آن نیست خارج است
از ما نحن فیہ و الله اعلم بالصواب -

وصیت دیگر مرجع همه طرق بسوی تحصیل بهیئت نفسانیه است که نزد حق
مسمی باشد نسبت زیرا که این نسبت یک تناسب و ارتباط است باو تعالی و یکینه
و نور و حقیقتش کیفیت حاله در نفس ناطقه است از باب تشبیه بلکه یا تطلع بسوی
جبروت تفصیل این اجمال آنکه بنده چون بطاعات و طهارات و اذکار مداومت
کرد و او را صفتی قائم بنفس ناطقه حاصل میگردد و ملکه را بنده از برای این توجه
دست بهم میدهد پس این دو نیست از برای نسبت و زیر هر جنس انواع بسیار
از انجمله نسبت محبت و عشق است و اثرش رسوخ این صفت است در دل
دیگر نسبت کسر نفس و تیری از خطوط و لذات اوست و بعضی کار بر این
نسبت اهل بیت نامیده اند و از انجمله نسبت مشاهده است و این ملکه توجه
نمودن بسوی مجرد بیست است الحاصل حضور مع الله را الوان است بسبب
اقتراان معنی محبت یا کسر نفس یا غیر این هر دو بیاد داشت و ازین لونها
چون ملکه در بنده نفس قائم گشت نامش نسبت باشد و نسبتها بسیار است و صاحب
سیر نسبت را ازین نسب جدا گانده می در یابد و غرض از اشغال جمله خانواده با
تحصیل همین نسبت و موافقت بر آن و استغراق در آن است تا آنکه نفس ملکه

را سینه از ان اکتساب فرماید و لکن گمان نتوان کرد که این نسبت جز باین شغال
 حاصل نمی گردد بلکه این طرق ست از برای تحصیل آن بغیر حرصش اندر ان
 غالب رای نرود آنست که صحابه و تابعین تحصیل سکینه بطریق دیگر میکردند از انجمله
 یکی مواظبت بر صلوات و تسبیحات و خلوت ست همراه محافظت بر شرطیه ششوع
 و حضور و از انجمله مواظبت بر طهارت و ذکر مرگ و ذکر ثواب مطیعین ذکر عذاب
 عاصین ست و باین ذکر با التفکاک از لذات حسیه و انقلاع از خطوط نفسیه
 حاصل میکرد و از انجمله مواظبت ست بر تلاوت کتاب عزیز و تدبر در ان
 و شنیدن سخن مواعظ و رفاق که در سنت مطهره آمده غرض که این جماعه مبارکه
 تا مدتی در از برین اشیاء مواظبت میکرد تا آنکه ملکه را بنحویه و میانه نفسانیست
 بهم میداد و بقیه عمر بر ان محافظت میکردند در قول جمیل گفته و هذا المعنی
 هو المتوارث عن رسول الله صلعم من طریق مشایخنا لا شک فی ذلک
 و ان اختلف الالوان و اختلفت طرق تحصیلها انچه و شیخ عبدالغفریز
 گفته مؤلف قول جمیل را شنیدیم میفرمود قول فصل درین باب آنست که نسبت
 صحابه و تابعین نسبت احسانیه بود و ترکیبش از نسبت طهارت و نسبت سکینه بود
 با اختلاط برکات عدالت و تقوی و سماعت و همین ست محل اصلی و مطرح اولی
 کلام خاص و عام ایشان چنانکه قصص و حکایات این اکابر و سلف شایان
 معنی ست پس حمل احوال و اقوال آنها بر همین معنی می باید کرد و انتهی گوئیم و همین
 نسبت احسانیه که از قرون ثلثه فاضله ما ثورست نسبت جمله ائمه حدیث و نقله
 اخبارست و لهذا ازین عصایه اشتغال با شغال مختصره صوفیه و رسوم ایشان

ثابت نشده و الصباح یعنی عن الصباح و درین عصر که شیخ کامل و کامل میسر
 نیست اگر یکی تحصیل نسبت منظور باشد چاره نیست از آنکه همین شیوه سلف
 را اختیار کند و اشغال صوفیه را از قبیل اجتهاد مجتهدین انکار و در اجتهاد صاحب
 دو ابرست و در خطا یک اجر صاحب قول جمیل گفته در واقعۀ طویل که در آن امام
 حسن و امام حسین و علی مرتضی را دیدم از جناب مرتضوی از نسبت خودم پرسیدم
 که نزد شما همین نسبت در زمن آنحضرت صلعم بود یا دیگر مرا حکم باستغراق کرد خلی
 تامل فرمود پس ارشاد کرد که هی بی بلا فرق و نیز گفته که ارواح الهی اهل بیت را
 دیدم یکی دست بدان من دیگری زده دست و سلسله ایشان در عالم ارواح بحقیقه القدر
 بنج غریب و رسوخ عجیب اتصال گرفته و سخن ایشان در باطن الباطن عالم ارواح
 افزون تر نسبت خارج بوده است و الله اعلم و صاحب مداومت را بر سبب
 احوالهای بلند و شانهای ارجمند باشد که مره بعد مره حاصل میگردد و سالک
 را باید که آنرا غنیمت شمرد و از علامات قبول طاعات و تاثیرش در صمیم نفس و
 سودا و دل داند و منجمه این احوال و شیون یکی اشیاء طاعت او سبحانه و تعالی
 است بر جمیع ماسوای او و غیرت بردن بر آن چنانکه قصه حضرت سلیمان علیه السلام
 که در قرآن مجید مذکور است فطفق مسیحا بالسوق و الاعناق و حکایت ابولحمه
 انصاری در موطای مالک که در نماز نظر بسوی دُستی کرد که در حالتش مخرج
 خود میجست و نزد آنحضرت صلعم آمده گفت یا رسول الله چه صدقه شد معروف
 و مشهور است شاهد این احوال است و از آنجمله غلبه خوف خداست بر وجهی که
 اثرش بر ظاهر بدن و جوارح نمایان گردد چنانکه حفاظ در حصول و منهم البخاری

از آنحضرت صلعم حدیث سبعة یظلمهم الله فی ظله یوم لا ینفع الا ظله
 روایت کرده اند و فیہ ورجل ذکر الله خالیاً ففانضت عیناه ودر
 حدیث دیگر آمده که عثمان بن عفان رضی الله عنه بر قبری استاد و چندان گریست
 که ریشش شریفش تر گردید و آنحضرت صلعم را چون نماز شب میکرد از زیر پایی همچو
 از زیر مجل می بود و این همه تاثیر غلبه خوف الهی است و در کتاب عزیز این خوف
 را اضافت بسوی اهل علم کرده و فرموده انما یخشى الله من عباده العلماء
 و در باره جنت ارشاد نموده ذلک لمن خشی ربه و گفته و اما من خاف
 مقام ربیه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المآوی و این نسبت
 و علماء سلف از ائمه اربعه و بهم وضعان ایشان بر وجه اتم یافته شده چنانکه
 از تراجم این اکابر بخوبی واضح است و از آنجمله روایاتی حسن و منام صالح از مر
 نیکو کار است آنحضرت صلعم فرمود الرؤیا الحسنه من الرجل الصالح جزء
 من ستة و اربعین جزء من النبوة و نیز فرمود من یبقی بعدی من النبوة
 الا المبشرات فقالوا و ما المبشرات یا رسول الله قال الرؤیا الصالحة
 یراها الرجل الصالح او تری له جزء من ستة و اربعین جزء من النبوة
 و به تفسیر قوله تعالی لهم البشری فی الحیاة الدنیا و قول جمیل گفته مراد
 بروای صحیح روایت آنحضرت صلعم است در منام یا رویت جنت و نار یا رویت
 صاحبین و انبیاء یا رویت شاهد متبرکه که همچو بیت الله و مسجد رسول الله صلعم و
 بیت المقدس و رویت و قانع آیت مستقبلیه که مطابق رویت واقع شود یا قانع
 ماضیه چنانکه بوده است و رویت انوار و طلیات همچو شرب لبن یا غسل و من چنانکه

در کتاب الرؤیا از اصول مذکورست و رویت ملائکه چنانکه در حدیث آمده ان
 رجلا کان یقرء القرآن ذات لیلة فظهرت ظلة فیها امثال المصابیح
 الی آخر القصة و رویت نبوی افضل مناماتست زیرا که در حدیث آمده که هر
 مراد خواب دید وی فی الواقع مراد دید زیرا که شیطان در صورت من نبی تواند برآمده
 و دیدن جامه سفید پیچودیدن شیر و شهد است احمد و ترمذی از حدیث عائشة
 صدیقه در قصه ورقه بن نوفل روایت کرده اند که آنحضرت بجواب خدیجه که از
 حالش پرسید و گفت که تصدیق نبوت شما کرد و پیش از بعثت شما در فرمود من
 او را در خواب دیدم و بروی لباس سفید بود یعنی اگر دزدی می بود جامه بیض میداد
 و از آنجمله فرستاده و خاطر مطابق واقعست در خبرست از سید البشر صلعم
 اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله مراد بفرستاد است راست حدیث
 صائب است و بجماله آن اجابت دعا و ظهور مظلومش از جانب او تعالی است بنابر
 جدهمیت و صدق طوبیت او و باین جانب اشارتست در حدیث سرب اغبر
 اشعث ذی طمرین لایو به به لوی قسم علی الله لا یسه

خاکساران جهان را بحقارت منکر	توجه دانی که درین گردشوار می باشد
------------------------------	-----------------------------------

مراد باین جنس غریب اهل اسلام اند که طوبی للغریب در شان ایشان وارد شده
 نه گدایان بیدین و دیوانگان چرکین و باجمله این وقایع و امثال آن دال بر صحت
 ایمان آدمی و قبول طاعات و سرایت نور در تیر دل و سپس این را نعمت می باید
 شمرد و شکر این نعمت خداوندی بصمیم خبان بلکه جمله بوارح و لسان او باید کرد
 بعد از حصول نسبت عروجی دیگر باشد که آنرا فانی اسد و بقا یا سید خوانند و کلام

برین فنا و بقا گذشت لکن در قول جمیل گفته حق نزدیک آنست که این فنا
و بقا از آنحضرت صلعم بواسطه مشایخ نبند متصل با ثور نیست بلکه موهبتی است
از و اهب تعالی شانه هر که از بندگان خود که میخواهند میبخشد بدون توارث و
شاید این معنی است آنچه از خواجه نقشبند رحمه الله تعالی مروی است که کسی او را
از سلسله مشایخ پرسید فرمود هیچ کی تا خدا بسلسله نرسیده بلکه مرا جذب کرده
و تا او تعالی برسانید و این تفسیه ماناست با آنچه وارد شده که جذب از جذبات او
تعالی موازی عمل ثقلین است با آنکه سلسله شیوخش روح معلوم و معروف است هر که
خواهان این عروج باشد وی را باید که بجانب سائر کتب صاحب قول جمیل رجوع
کند و تفصیلش از کتاب حجة الله البالغه بخوید.

وصیت دیگر عالم ربانی که وارث انبیاء و مرسلین باشد عبارت از کسی است
که محافظت بر خرد کار یکی آنکه درین علم گوید از تفسیر و حدیث و فقه و سنت
و سلوک و عقائد و نحو و صرف و اواخر اشغلی بعلم کلام و اصول و منطق نبود و
عقائد عبارتست از علم با اشیاء و صفات و افعال او تعالی با خلوص از دلائل
عقلیه و علم کلام و اصول عبارتست از مباحث منطق و امور عامه و جواهر
اعراض و هیولی و صوت و نفس و بناء آن بر مقدمات عقلیه و دلائل بدعیه باشد
حق تعالی فرموده هو الذی بعث فی الاممین رسولا منهم تیلوا علیهم
آیات و یرزقهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة مراد کتاب قرآن کریم است
و مراد حکمت حدیث رسول رحیم و علم دین عبارت از همین دو چیز است پس
و فقه و سلوک و عقائد چون استخراج و مستنبط ازین هر دو اصل است پس گویا

این دو اصل بجای متن است و این هر سه علم بجای شرح و نحو و صرف آلا ت فم
 این هر دو اند پس بساوی را در اینجا حکم مقاصد داده اند و با جمله در تدیس مراعات
 چند چیز ناگزیر باشد یکی شرح غریب از روی لغت عرب دیگر حل عوین معلق از
 نحو سوم توجیه مسائل که باشد خبریه تصویرش بشود و حاصلش را بیان سازد چهارم
 تقریب دلائل تا بتعجاش بلزوم بعضی مقدمات بعضی و اندراج بعضی در بعضی
 حاصل آید پنجم بیان فوائد قیود و تعریفات و قواعد کلیات ششم بیان وجوه
 حصر و تقسیمات هفتم رفع شبهات ظاهره چنانکه دوزمب یاد و توجیه یاد و عبات
 مختلف مشبه نمایند یاد و مشبه مختلف در نظر آیند یاد و سوال و جواب که در حقیقت
 مخالف و مختلف اند در ظاهر مشبه معلوم شوند پس تبیین فرق را میان این هر دو تقریبی
 متبیین خوانند چنانکه حل در مشبه مختلف نام را تطبیق مختلفین نماند خواه این اختلاف
 میان هر دو بدالات مطابق باشد یا یکی مطابق و دیگر تفضی یا التزامی و همچو لزوم
 چیزی که در تعریفات متن است مثل استدراک و ذکر اخفی و عدم جمیع و منع و نحو آن
 همچو لزوم چیزی که در بر این ممنوع است مثل خبری بودن کبری و سالبه بودن صغری
 و همچو رفع کردن چیزی که در قیاس استثنائی قاضی لزوم و در قیاس قترانی قاضی اندراج
 باشد یاد و در نمودن خلاف واقع درین کتاب بعبارت کتاب دیگر یا کلام امام آخر که
 از ائمه این فن است و با جمله عالم نمی تواند که ملائمه خود را فائده تام نبخشند تا آنکه تبیین
 این امور از برای وی نپزدازد و در اثناء درس او را نرا نگاه سازد درین مقام
 این اجمال مفصل سابق شده فراجع و بنجمله امور محافظ علیها یکی تفتیش شغال
 است و ذکرش بالتفصیل در قول جمیل مرقوم و این وقتی رست آید که معلم حسب

استدراک
 عبارت است
 از لغت زائد
 در کلام یا فائده
 و در تعریف
 اخفی چنان
 باشد که
 در تعریف از
 گویند هو
 اسطغی
 غیوت
 الاسطغیات

این نسبت و شان و حال باشد و رنه هایت لبسوی نسبت سلفیه کافی و
 وافی و شافی است و کلام بر آن گذشت پس اگر ذواکمال است می باید که
 او را هنگامی باشد که در آن بامروم نشیند و لبسوی ایشان متوجه گردد و بر
 اینان القار سکینه فرماید چه حجت الهی جز با استطاعت ممکنه و استطاعت میسر
 تمام نمیگردد و دوم صحبت است و حث بر اشغال قولاً و فعلاً و تصرفاً بالقلب و
 الیه الاشارة فی قوله تعالی ویزکیهم والله اعلم و این تزکیه نسبت بعباد
 است فرموده و در حق اهل بیت رسالت لفظ تطهیر ارشاد شده و این تخصیص
 است بعد از تعلیم و در آن فرید شرف و کرامت ایشان است نسبت با جادوات و تزکیه
 تزکیه است بصحبت رسول کریم باشد و تطهیر عترت از خدایند کریم واقع شده و این
 ارفع است از اول اگر چه هر دو خوب است و علم بتطهیر هم بواسطه آنحضرت صلعم معلوم
 شده و الله یختص بر حقه من یشاء دیگر از امور شارالیهات خول بموعظه حسنه
 است او تعالی آنحضرت را فرمود فذکر ان نفع الذکر ی لکن درین تذکره از
 قصص و ایه و حکایات منقوله پیریزد و خول بموعظت از آنحضرت صلعم و بعد
 جناب رسالت از اصحاب عالیجنابش در کتب اصول مروی است و در سنن ابن ماجه
 و غیره آمده که ان القصص لم تکن فی زمان رسول الله صلعم و لافی زمان
 ابی بکر و عمر رضی الله عنهما بلکه مروی است که صحابه قصاص را از مساجد بد
 میکردند و ازینجا دانسته شد که قصص غیر بموعظت است و این مذموم است چنانکه آن
 دیگر محمود است و برین محمول است قول حافظ ع مجلس و خط و از دست زبانه ابد بود
 و قول خواجہ میر درد رحمه الله تعالی

صدای شهر و اعطای که پس بلند شد	رہین گوش گرانی که داشتیم داریم
--------------------------------	--------------------------------

و قول ناطق و اشغال او از دیگر شعراست

خون هزار وعظ بگردن گرفته است	صد آفرین بجزات گوش گران من
------------------------------	----------------------------

و بالجمله قصص عبارت است از ذکر حکایات عجیبه نادره و مبالغہ کردن در فضائل اعمال و جز آن که حق و صواب نیست و مقصود بدان نہ تدبیر تلخیص سنت و ترمیم مردم بحدیث شریف است بکلمہ مراد تشدق و اعجاب و تمییز از مردم در فصاحت و حسن ایراد حکایات و اشغال است و شک نیست کہ فرق در میان این ہر دو امر مهم است و در قول جمیل از برای آن فصلی جدا گانہ بستہ چنانکہ باید از جملہ امور موعبی الیہا یکی امر بعرف و نہی عن المنکر است در وضو و نماز چنانکہ یکی را بنید کہ استیفاء غسل نمیکند پس او را آواز بلند بگوید دلیل للعراقیب من الناس یا بیند کہ تمام طہائرت نمی نماید فریاد برآرد کہ صل فانک لم تصل و همچنین در بارہ لباس و کلام و غیر ذلک بگوید قال تعالی و لتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یأمرون بالعرف و یمنہون عن المنکر اولئک ہم المفلحون و آداب درین کار و بار رفق و لین است و لطف و عطوفت قال تعالی و جاد لہم بالقی ہی احسن و عنف و شدت کار امر او ملوک باشد و انکار از دل کار عوام است و شرح این سخن در از ست و در محل خود مذکور خارج الیہ و بجملہ امور شار الیہا مواسات فقرار و طلبہ علم است بقدر امکان پس اگر خودش قدرت ندارد و او را یاران و برادران موافق اند ایشان را تحریض وحث بر مواسات و خبر گیری این کسان نماید و چون این صفات در یکی فراہم آید شک نکند در آنکہ وی وارث انبیاء و مرسلین است و در ملکوت او را عظیم میخوانند و از برای می

خلاق خدا و جاگوست تا آنکه ماهی در جوف آب چنانکه در حدیث وارد شده پس
 این چنین کس را ملازم می باید بود و از دست فوت نباید کرد که وی کبریت احمر
 و بال بها و اکسیر عظم و عقیق مغرب است و آنحضرت صلعم فرمود انما بعثت
 معلما و بر دو گروه عالم و عابد گذشت و علماء را بر عبادت فضیلت نهاد و فضیلت
 عالم را بر عبادت همچو فضیلت خویش بر اجاد امت نشان داد و برادرین بابا آنست
 که علم حق فی نفسه چنان کمال و فضیلت هست که بسبب آن انسان منظر رب العالمین
 میگرد و همین است نکته در خلافت که بسبب آن قوت علیه و قوت علیه را تکمیل میشود
 و هر که خود را در منصب هدایت و دعوت الی الله نصب کرد و در چیزی از این امور
 اختلال نمود در وی رخنه است تا آنکه بندش سازد حاصل آنکه عالم کامل و مکمل
 مطلق کسی است که جامع باشد در میان علم ظاهر و علم باطن چه عالم ظاهر محتاج تحصیل
 نسبت باطن است بهر نوع که ممکن باشد از انواع مذکوره و عالم باطن محتاج تکمیل ظاهر
 است تحصیل علوم کتاب و سنت تا مجمع البحرین و مطلع النیرین و منبع النورین و معدن
 الظهورین گردد و یادگار سلف صلحاء و اولیاء عرفاء و وارث رسل انبیاء
 و جانشین علماء کما باشد ورنه بقدر اختلال نقصان پذیر است -

وصیت دیگر طالب حق را ناگزیر است از چند چیز چنانچه صاحب قون جیل
 بیان نموده و گفته یکی آنکه هوشیار نگردد و با امر او آسوده حالان صحبت
 نذارد مگر از برای دفع مظلمه از مردم یا برانگیختن عامه ایشان بر خیر و این وجه توفیق
 است میان احادیث داله بر ذم صحبت ملوک و میان مصاحب بودن بسیاری از
 علماء برره و کبر و خیره با آنها دیگر آنکه با جهال صوفیه نشینند و نه با جهال تعبدین

پنشین شود و نه صاحب فقها و متقشفه گردد و نه باطاهریه از محدثین و نه باعلاء
اصحاب معقول و کلام صحبت دارد بلکه عالم صوفی زاهد در دنیا دائم التوجه به
او تعالی منصب باحوال علیه راغب در سنت تبع از برای حدیث رسول صلعم و
آثار صحابه طالب شرح و بیانش از کلام فقها و محققین ماکین بجانب حدیث نظر
و اصحاب عقائد ماخوذه از سنت ناظرین در دلیل عقلی بطریق تبرع و اصحاب سبک
جامعین میان علم و تصوف غیر متشددین بر نفس و تدقیق زیادت برنت باشد
و پنشینی نگزید مگر باکیسه تصف با این صفات باشد گویم ذکر ظاهریه درین شمار
دور از کارست زیرا که اهل ظاهر خلص است اند و طریقه اتباع و دانیان الممه گذشته
شمل و او و ظاهریه و ابن حزم اندلسی اللهم کرم ادب ایشان کسی باشد که عمل بر عهد
بلا فهم معنی میکند و خلاف ظاهر مراد شارع عمل مینماید و این نضاح که در اینجا ذکر
یافت همه مبنی بر غایت شفقت و نهایت رافت است بحق طالب حق حافظ و یار

نخست موعظت پیرانش این سخن است	که از مصاحب نا جنس احترام از کنید
صوفی جاہل زہر ہلاہل است و عابد بی علم دلیل اکا و بدعت سعدی گفته	
خیالات نادان خلوت نشین	بہم بر کند عاقبت کفر و دین
و فقیہ بی سنت ز اہد خشک است کہ نور باطن و برکات قلبیہ را نمیداند و غلاۃ	
محقق لیان در اکثر عقائد اسلامیہ تردد دارند یا انکارش مینمایند و از برکات	
ایمانیہ و نور عہدیت بیگانه محض اند و از انجملہ این است کہ در ترجیح بعض مذہب	
فقہاء بر بعض تکلم نکنند بلکہ ہمہ را بالا جمال بر منصفہ قبول ہند و گوید کہ مذہب من	
مثلاً صواب است و مذہب غیر من خطا زیرا کہ صواب و خطا در ہر مذہب است تا	

آنکه هیچ ملتی از هفتاد و دو ملت از ان خالی نیست تا بندهب هر چهار آنکه فقها
 چه رسد و معنای حکم بملک جمله فرق غیر فرقه ناجیه بنا بر آنست که یکدو حرف
 صواب در برابر هزار خطا نافع نیست چنانکه یکدو خطا در برابر الف صواب
 مضر نیست چه اکثر احکم کل است و شک نیست که ترجیح مذهبی در اکثر اذنان عاقل
 بر تنقیص و تذلیل سایر مذاهب میگرد و چنانکه شاهد است و لهذا آنحضرت صلعم
 فرمود مرا بر یونس بن متی تفضیل ننمید و با جمله آنچه درباره مذاهب می باید آنست
 که هر چه از ان موافق صریح سنت و معروف آن باشد اتباعش کند و اگر بر دو
 قول مخرج و مروی است اتباع قوی نماید که اکثر بر آن بوده اند و اگر هر دو مذاب
 برابر است پس خیال دارد و همه مذاهب را همچو یک مذهب گردانند بغیر تعصب بگویم
 و همین است شیوه مرضیه اصحاب علم و معرفت قدیما و حدیثا چنانکه از وضع شگونی
 در مؤلفات شریفش و از رنگ تلامذه اش در مجامع شان پیدا و هویداست که
 اتباع حدیث را بدون تقلید مذهبی از مذاهب اربعه و بدون تقلید مشرب از
 مشارب آنکه فقهاء اختیار کرده اند و هیچ جای شان را خروج از دایره این هر چهار
 مذهب معروف اتفاق نیفتاده الا ماشاء الله تعالی و النادر کالمعدوم و این دلیل
 صریح است بر آنکه احکام ثابت از سنت مطهره همچو فرد منتشرست درین مذاهب
 و مذاهب واحد ازین مذاهب جامع اتباع حدیث علی الوجه الاتم نیست پس مقوله
 جامد بر یک مذهب هر چه باشد هرگز دعوی اتباع نمی توانست کرد و محیط احکام
 صحیح ثابت نیست نمی تواند شد تا آنکه تفریعات را تابع تحریجات نکند و فتیلات
 را بر کتاب و سنت در عبادات و عادات عرض ننماید و هر که این چنین نیست روی

محرّم است از برکات اتباع واسوه سید الانبیاء علیه الصلوٰۃ والسلام فمن شاء فلیؤمن
ومن شاء فلیکفر و مراد بصریح سنت در عبارت تقدّم سنتی است که مرادش از انما
ماهرین لغت عرب تبادر گردد و مراد ببعرفش حدیثی است که در صحیحین متفق علیه
باشد یا احد چهار و ایش کرده باز آنچه در چهار سنن است بر ترتیبی که در علم اصول
حدیث المکمله این فن ذکر کرده و اختیار فرموده اند و طاعن در آن ترتیب بی بهره
و بی نصیب از معرفت تحقیق الامر و نا آگاه از اجامات سلف برین امر است
و مومن شان و شوکت صحیحین مبتدع متبع غیر سبیل مؤمنین باشد و مراد بیک ساختن
هر چهار مذهب آنست که اختلاف شافعیه را با حنفیه مثلاً همچو اختلاف حنفیه با هم
شناسد که درین صورت او را اختیار است و طلب ترجیح و تطبیق و موافقت
حدیث صریح و جمیع بین الادله و جز آن و از انجمله این است که در ترجیح بعض طرق
صوفیه بر بعض دیگر سرشته سخن باز نکند و بر مغلوبین آنها و بر مؤولین سماع
و غنا و جز آن انکار نیارد و خودش اتباع نکند مگر چیزی را که در سنت صحیحین ثابت
ست و اصحاب علم از محققین را چنین بر آن رفته اند این طریقه بسلاست بسی نزدیک
ست والله الموفق والمعین و ایاة نعید و به نستعین -

وصیت دیگر آگاهی آمد که سلوکی که درین جزو زمان مرضی الهی است آنست
که سالک نخست ایضا طهارت کند باین طریق که خلوت اختیار نماید و
خوردن و نوشیدن تعلیل کند و غسل مکرر بر آرد و طهارت بر طهارت نماید و
ذکر یا نور و ملاحظه نور منبسط در جو لازم گیرد در چند روز علی اختلاف احوال
نور طهارت روشن شود و اکثر حدیث نفس و اخلاط ردیه و مویه و سوداویه

واستلزام و عیبه تناسل از منی و صحبت حیوانات ملعونه مانع است از ظهور این نور
 طهارت پس از آن اجتناب نماید و علامت ظهور این نور و اوقات راحت بخش
 و اطمینان خاطر و انس نفس است بغیر آنکه لذتی حسیه حاصل گردد و فرو نشستن
 حدیث نفس است و بعد از آن با کتساب مناسبت ملا را اعلیٰ پردازد و آن لبته
 چیر حاصل میشود یکی آنکه خلوت گزیند و نماز بسیار خواند و بر سوره فاتحه و
 آیتی شل را بنا لا تزغ قلوبنا الخ اکتفا نماید و در رکوع و سجود هیچ ذکر
 نگوید بلکه بجای ذکر نظر اندازد بر نور و چون خواهد که در نماز شروع کند پیش
 از آن وضو کرده متوجه قبله بنشیند و در دل خود رشته نورانی فرض کند که
 یکجانب او در سویدای دل است و یک جانب او متعلق بنوری که بالای عرش
 است چون این ملاحظه بخاطر نشست در نماز شروع کند و در اثنا نماز نظر دل را
 از آن رشته باز نگیرد و باین قسم نمازها مکرر قریب بد و صد رکعت هر روز بگذرانند
 البته با ملا را اعلیٰ مناسبتی پیدا شود دیگر آنکه کلر طیب را بر زبان خود تلفظ کند و
 ملاحظه نماید که وقت تلفظ نوری از دهان و فرو غی از زبان او بر می آید چون
 قریب سی صد هزار بار با تمام رساند او را مناسبتی بحقیقت اسم جلالت که در عالم
 ملکوت مستقرست پیدا شود سوم آنکه در خلوتها مناجات با خدای تعالیٰ بیا
 گوید و حاجات دینی و دنیوی بخرد و بزرگ خود را همه مذکور نماید و استعاذه
 از هر گزوه کند و حول و قوت خود را فانی بنماید و حق سبحانه و تعالیٰ را بحضور
 خود تصور نماید علامت حصول نور صلوٰه راحت یافتن است در نماز و بمجرد
 حضور در صلوٰه نظر دل بجانب ملا را اعلیٰ کشادن و محبتی بآن فرقی در خود

یافتن و انجذاب و انشی نسبت ایشان در خویش دیدن و علامت حصول
 نور اسم مبارک و لبسگی است باین نام بزرگ و شفقتی نسبت این اسم شریف
 و انشی و لذتی در خوشیستن در یافتن و علامت حصول نور مناجات رقت قلب
 و نیایش و لذت در مناجات است چون اینقدر سلوک کرد بتوزیع اوقات
 بر طاعات که فعلی مشهور در میان صوفیه است مامور باید ساخت شک نیست
 که بعد از تمسید این اصول صلوات و ادعیه ماثوره تهذیب نفس ساک خواهد
 سپس باید که در مقامات قلب نظر کند که آن صبر و یقین و وجدان و مانند آنست
 و کدام یک از آن ظاهر شده و کدام یک ظاهر نشده پس آنچه ظاهر
 نشده آنرا با اعتقاد استحسانش و بوقوع و رمضان آن ایقاظ نماید بعد
 نسبت اولیسه را پرورش دهد پس نسبت یازدهم را بعد نسبت توحید
 و رزق کند درین جزو زمان مرضی الهی جمع جمیع نسبت است و الله اعلم -

وصیت دیگر یکی از شعب امر معروف و نهی عن المنکر تذکیر است حق تعالی
 آنحضرت صلعم را فرمودند که انما انت مذکر و موسی کلیم را ارشاد کرد و
 ذکر هو یا مرا الله و این دلیل است بر آنکه تذکیر که در عرف و غطش خوانند
 رکعتی عظیم از اسلام و قاعده از قواعد دین است لکن مردم در کیفیت و غایت
 آن و دریافت ماخذ و ارکانش قاصر افتادند تا آنکه آفتاد و عاظم زمانه و خلها
 در آداب اشاعش راه یافته پس هر که عالم ربانی باشد و مقصدی و غط و
 تذکیر مردم گردد و او را ناگزیر است از آنکه مراعات چیزها کند که درین باب
 معتقد و معتبر است مثل آنکه مذکر مکلف عدل بود چنانکه در راوی حدیث و

شاه شرط کرده اند پس طفل و دیوانه و کافر و فاسق و مبتدع خواه شیعه باشد
 یا ناصبی یا جز آن از بهمنقاد و دولت در خوردند گیر نیست و لهذا گفته اند
 او خوشتر است که مرگد از بهی کند | و دیگر آنکه مفسر و محدث و عالم باشد
 بجمایه کافیه از اخبار و سیرت سلف صالح و مراد بمفسر کسی است که مشتغل است
 بشرح غریب کتاب اسد و توجیه شکل آن و آنچه از سلف در تفسیرش مروی
 شده و کتب تفسیر در دنیا بیشتر از احصا است و آنچه از ان مشهور است تفسیر
 بیضاوی و تفسیر کشاف است و اول از ثانی گرفته و یکی شافعی فلسفی است و دیگر
 معتزلی حنفی و هر دو در موضعی از مراد تنزیل و در افتاده اند و از فن حدیث
 ناواقف بوده پس در تفاسیر امام تفسیری باید کرد که جامع باشد بیان و آیت
 و درایت مثل تفسیر فتح القدر شوکانی و فتح البیان مؤلف این فانی و فتح
 الرحمن شیخ احمد و موضع القرآن شاه عبدالقادر و در مختصرات تفسیر حلالین
 خیلی خوب واقع شده و در مطولات تفسیر حافظ ابن کثیر و ابن جریر طبری و
 واحدی و اشال اینها نافع تر است و حقیقت تفسیرات بر وجه بسط از کتاب
 اکسیر فی اصول التفسیر باید جست و مراد بمحدث کسی است که اشتغال دارد و کتب
 حدیث باین طریق که لفظش خوانده و معنیش فهمیده و صحت و سقمش دریافته
 اگر چه باخبار حافظ یا استنباط فقیه غیر تعصب باشد و کتب حدیث هم در
 دنیا بسیار است و جامع رطب و یابس لکن منجمله آنها مقبر تر از صحاح است
 نیست و آنچه ازین هوشش نامها چیده و برگزیده اند مثل تجرید صریح و
 شارح الانوار و مشکوة و تیسیر الوصول و جز آن در حکم اینهاست و احسن کتب

احکام حدیثیه نزد کتاب منتقى الاخبار و بلوغ المرام است و از برای حل محض
 و شرح غریب و درک درایت این کتب شرح این کتب و مجمع البحار کافی است
 بهیچونیل الاوطار و سبل السلام و مسک التمام و درین نزدیکی احکام سنت صحیح
 بحمد تعالی بروحی منتق و ملخص و منتقى شده که بعد از ان احدی را حاجت
 مقاسات در جمع و حصولش باقی نمانده چنانکه از فتح المغیث و روضه ندیه و نهج
 مقبول و عرف الحادی و بدور ابله واضح است و کذلک در ابواب دیگر از علوم
 سنت رسائل و مسائل بسیار بکمال تحقیق فراهم آمده و حق البلج از باطل بلج متنا
 گشته مثل کتاب انتقاد رجیح و قطف الثمر و بغیة الراشد و عقائد و کتاب ادراک
 و تطهیر الاعتقاد و در تفسیر و عقائد حمویه و واسطیه و فتح المجید در رد اشراک و انواع
 و کتاب اقضاء الصراط المستقیم و کتاب الفرقان در رد بدعات علماء و صوفیه
 و تراجم صحاح ستمه و موطا در فن حدیث و امر و زبسیاری ازین کتب و رسائل
 میسرست و همچنین رساله اکیلی الکرامه در مسئله اباست و رساله ظفر الماضی
 و ذخیر المحتجی در مسائل قضا و افتا و رساله اذاعه و حجج الکرامه در احوال حشر و نشر
 و رساله شمار التعلیکت در اجریات برزخ و این همه مؤلفات خلاصه الخلاصه
 و زبدة الزبدة و نخبه النخبه علوم حدیث شریف است و در مسائل شاذه و فاضله
 کتاب هایت السائل و دلیل الطالب و در اصول فقه کتاب ارشاد الفحول
 حصول المامول و اقلید و طریقہ مثل خیلی مفید طالبان حق است و بعد ازین
 مجامیع احتیاجی در دریافت حق صریح و صواب واضح در هیچ بابی از ابواب
 دین باقی نمی ماند اینقدر است که عالی همتی باید تا همه یا بعض این تالیفات را

فراهم آرد و بنظر انصاف در آن بنگرد و نصیب خود از آنها بر باید و با جمله
 عمده در باب هدایت دین و سلوک راه یقین اختیار اعلی و کمال و اصح و ارجح
 علوم و اعمال است و ایشان مولفات اعلم علماء و فضل فضلا و احق الناس بخدا
 و رسول و اجمع آنها از برای احکام صحیح و مسائل ثابت و عقائد سلفیه همچو
 تصانیف ائمه حدیث و اتباع ایشان با حسان مثل شیخ الاسلام ابن تیمیه و
 حافظ ابن القیم و حافظ ابن حجر و حافظ ابن کثیر و سید محمد بن اسماعیل و ابن زبیر و
 ربانی بركة الاسلام قاضی محمد بن علی شوکانی و سند الوقت شاه ولی الله
 محدث دهلوی و اولاد و اخفاء ایشان و بلائمه و مریدان این بزرگواران
 الی غیر ذلک مما لا یخفی علی احد من اهل المعرفة بالحق والدین
 و باجمه چون معلوم شد که مراد بفسر و محدث کیست پس الحال می توان
 دریافت که مذکور مستحب است که باین همه فصیح اللسان بلیغ البیان
 هم باشد تا سخن با مردم بر قدر فهم آنها بکند و مرد لطیف الطبع رحیم الفوائد صاحب
 وجاهت و مروت بود علی مرتضی فرمود تکلموا الناس علی قدر عقولهم
 و اعتبار وجه و مروت بنا بر آنست که هر که در خلق وجاهت ندارد در نظر
 مردم حقیر می نماید و چون حقیر در آید سخن او مؤثر نیفتد و اگر بی مروت است
 مثل کسانی باشد که قول و فعل شان موافق نیست پس وعظ او ثمره نبخشد
 پس در وعظ و قائل تقدیر و حقائق توحید و جو و شود و مسائل عوالم
 علم معانی و بیان ذکر نباید کرد که دورتر از فهم عامه خلق است و آن کیفیت
 تذکیر پس جز بعد از یکد و روز و وعظ و اندرز نفرماید و تکلم به نیت نصیحت نماید

در حال طلال بلکه چون در مردم رغبت بنید و عظم کند و پیش از آنکه رغبت
ایشان منقطع شود سخن تمام نمایند کما قیل ع ازان پیش بس کن گونید بس
و تذکر در جای پاک، همچو مسجد بنشیند و ابتداء کلام بجد خدا و صلوة بر رسول
مصطفی صلعم نماید و بر همین هر دو امر ختم سخن فرماید و از برای مؤمنین عموماً
و حاضرین خصوصاً دعا کند و کلام را خاص تر غیب و ترهیب بنسازد بلکه سخن
را باین و آن هر دو بیاورد چنانکه سنت اسد جاری است از ارداف و عهد
بو عید و بشارت باندازد چنانکه ترغیب موجب بیباکی باشد چنانکه تنها ترهیب
سبب نا اسیدی است

در شتی و نرمی بهم در به است | چو رگزن که جراح و مرهم نه است
و باید که صاحب تذکیر میر باشد نه معسر یا تعیم خطاب کند و تخصیص طائفه
دو ن طائفه ننماید و بدم قوم یا انکار بر شخص واحد شافیه نکند بلکه کار بر بعض
گزارد مثل آنکه بگوید ما بال اقوام یفعلون کذا او کذا ازیر که در مواجهه بدم
و انکار حمل بر عداوت و اعظم می رود و این موجب انقباض خاطر ساعین میگردد
و اعتقاد دیانت و صدقش از دل ایشان می برخیزد و همچنین تکلم بسقط و نهل
نمکند که کلام تخفیف و قول رکیک و حرف خوش طبعی رعب و هیبت از دل می برد
بلکه تحسین حسن و تقبیح قبیح و امر بکار نیک و نهی از شی منکر نماید و اسعه نباشد مراد
با معه کسی است که همراه هر شکلم می رود و هر جایی است هر شخص که او را خواند با وی
هر جارت و وعظ موافق هوای نفس هر مجلس گفت و غایت تذکیر که لمخ آن
می باید کرد آنست که صفت مسلمان در نفس خود تزییر و تصویر کند در اعمال

و حفظ لسان و اخلاق و احوال قلبیه و مداومت او بر اذکار و بازاین صفت
 را بکمالا بتدریج بر حسب فهم مردم در ساعین ثابت و متحقق گرداند و نخستین
 امر بفضائل حسنات و سادوی سیئات در لباس و زری و نماز و جزآن نماید
 و چون باین چیزها استاد گردند و کار بند شوند امر باز کار فرماید و چون افکار
 در ایشان اثر کرد اکنون تحریر ایشان بر ضبط لسان و قلب کند و در تأثیر این
 چیزها استعانت بذكر ايام الله و قلع الی بنا هر افعال و ظاهر احوال و اسباب
 و تصریف و تغذیب وی تعالی اعم غالیه را در دنیا جوید باز از احوال موت
 و عذاب قبر و شدت یوم الحساب و عذاب نار تبرسانند و همچنین این ترتیب را
 در بیان ترغیبات بحسب مذکور لحاظ فرماید و درین مواضع و نصائح استمداد
 کند از کتاب غزیز مطابق تاویل ظاهر و از سنت معروفه نزد محدثین و اقوال
 صحابه و تابعین و جز ایشان از صلحاء مؤمنین و علماء متقیین و سیرت سید المرسلین
 صلعم در امور معاش و معاد و مراد تاویل ظاهر چیزی است که از لفظ قرآن
 نزد اطلاق مفهوم و قیاس گردد و اعتبارات صوفیه و اشارات باطنیه و نکات
 فاضلانه و لطائف شاعرانه در میان نیارد و قصص مجازفه و افسانههای مختلفه
 و حکایات مستغله ماضیه و حال بیان ننماید صحابه برین کار سخت انکار میکردند
 و این چنین داعطان را از ساجد بدر می نمودند و میزدند و این ماجرا بیشتر در
 اسرائیلات روینید بد که صحت آن معلوم نیست و هم در بیان سیر و شان
 نزول قرآن این بلا پیش می آمد و اما ارکان تذکیر پس همین ترغیب و ترس و
 تمثیل با مثال واضح و قصص صحیح مرققه و نکات نافعه است این است طریق

تذکیر و شرح و مسئله که واعظ فکر آن میکند یا از حلال است یا از حرام یا از باب
آداب صوفیه یا از باب دعوات یا از عقاید اسلام پس قول جلی درین جا آنست
که مسئله را بیان کند که آنرا بخوبی میداند و طریق آموختن آن شناسد و متعین
را باید که رو به ذکر کنند و لعب ننمایند و شور و غلغله نیندازند و در حال غظ
با یکدیگر سخن نکنند و در هر امر از واعظ نپرسند بلکه اگر که امشب به بنحاطر گذرد
او را با آن مسئله تعلق قوی نبود یا بود مگر مسئله دقیق است که فهم عوام آن را
بر نمی تابند از پرسیدنش در آنجا سکوت ورزد باز اگر خواهد در خلوت استفسار
نماید و اگر با این مسئله تعلق قوی دارد مثل تفصیل اجمال خوانستن و شکل لغت
در یافتن پس انتظار برداشتن واعظ با انجام رسد آندم از و دریافت نماید
و ند که را باید که سخن خود را سه بار اعاده میکرد و باشد تا در خاطر گوش کنندگان
بخوبی بنشیند انس گفته که آنحضرت صلعم چون کلام میفرمود سه نوبت آنرا اعاد
 میکرد تا چنانکه باید و شاید بفهم در آید و این حدیث در بخاری است و لکن شرح
 حدیث گفته اند که این تکرار در کلام مهم بالشان است نه علی العموم در هر سخن و
 اگر در مجلس تذکیر مردم لغات گوناگون و زبانهای بوجملون موجود دارند و
 مذکر را قدرت حکم بر السنه آنها حاصل است باید که بهر لغت و زبان حرف زنند
 و از دقت و اجمال سخن اجتناب کنند چه ازین جنس کلام عموماً فائده دست
 بهم نمیدهد و آفاقی که وعظ زمان و مذکران جهان را در تنگی حال و قال میشود
 بسیارست بضبط نمی تواند در آمد لکن منجمله اش یکی عدم تمیز است میان
 موضوعات و جز آن بلکه غالب کلام ایشان همین حکایت موضوعات و

محرفات و اقوال ساقطه و احوال غیر ثابتة بطرق صحیح و ذکر صلوات و دعوات مخترعه علماء و مشایخ است که نزد اهل حدیث معدود در وضع و زیادت بر دین باشد و از آنجمله مبالغه است در ترغیب و ترهیب و از آنجمله است ذکر قصه کربلا و وفات و ولادت و دیگر داستانهای مواسم و مراسم و اعیاد معینه زیرا که در قرون گذشته فاضله این قصص رواج نداشت و کسی آنرا نمی شناخت و خلو این قسم افسانه‌های گذشته از روایات موضوعه یا ضعیفه کمتر باشد بلکه هیچ قصه از این آفات خالی نیست بلکه درین عصر نویش تا آنجا رسید که در هر سال قصه‌های مذکوره بنوط زر صغ در نظم و شعر بافیده میشود و از قالب طبع برآمده مطبوع خاطر و مقبول قلب هر عامی جاہل میگردد و در هر وزن در خانه بخواندن و شنیدن آن لذت می بردارند

ببریده ز صلح کار و پیوسته بفرع	کم معتقد خدا و بسیار بشرع
--------------------------------	---------------------------

و وصیت دیگر آنکه علم آداب بر وجهی که در سنت مطهره مدون گشته بهنجار خود باید ساخت که بعد از تحلی باین حلیه تهذیبی دیگر نیست و منجمه شعب این علم است سلام کردن بر ائسا و بیگانه نزد ملاقات چنانکه در حدیث متفق علیه بر و ابن عمر آمده مرفوعاً و تقریاً السلام علی من عرف و من لم یعرف و فرمود افشوا السلام ببنیکم رواه مسلم عن ابی هریره مرفوعاً و احکام این سلام بر وجه بسط در احادیث مذکور است و منجمه حقوق شش گانه مسلم بر مسلم است و آنچه در بدلتش از بندگی و کورنش و مجرا و آداب دیگر الفاظ تراشیده اند همه خلاف سنت و ضد طریقه اسلام و مانا بشیوه کفر و کافری است از ان اجتناب

می باید کرد دیگر اجابت دعا و تسمیت عاقل و عیادت مریض و اتباع جنازه است و دوستان از برای مسلم آنچه از برای خود میخواهند این در حدیث علی نزد ترمذی و دارمی آمده و سنت سلام از زمان خلق آدم تا ایندم شرح مستقر بوده و زیادت و رحمة الله و برکاته و مغفرتة اندران ثابت شده و از انجمله ستیزان است که سه بار اذن خواهد اگر ماذون نشود دیگر در دوین سنت از عمر دراز مهجور گشته گویش شریعت منسوخ است و این دستور بیسلام کردن بر کسان خانه باشد و از انجمله مصافحه است و ظاهرش بیک دست است و بهر دو دست در حدیثی مرفوع ثابت نشده دیگر معافقه است با قادم از سفر و جزآن و بوسیدن دست و تقبیل صبی هم آمده و از قیام تعظیم نمی ارشد اما قیام محبت جائز است قوموالی سید که و استادان از برای فاطمه علیها السلام و استادش از برای خیر الانام دلالت دارد بر آن و امر بتفحیح و توسع در مجلس در حدیث تسفق علیه از ابن عمر مرفوعا وارد شده دیگر آداب جلوس و نوم و ششی و عطاس و تشاوب و ضحک و تسمیه اولاد و اشیاء با حسن اسماء و بیان و شغف و حفظ لسان از غیبت و شتم و ایفاء و عهد و خلف در وعید و مزاج و مفاخرت و عصبیت و بر و صله و شفقت و رحمت بر خلق و بغض و حب فی الله و من الله و تاجیر و تقاطع و اتباع عورات و حذر و تانی در امور و رفق و حیا و حسن خلق و غضب و کبر و ظلم و امر بمعروف و نهی از منکر است و احادیث هر یکی از این امور در ابواب مستقلة از کتب حدیث مدون شده و علماء اسلام تالیف مفردة در آن کرده اند و مرجع همه درستی اخلاق ظاهر و باطن است

پس مسلمان را ناگزیر است که خود را درین میزان بسنجد آنچه سره برآید و مطابق
 سنت سنیه بود آنرا عادت و خوبی خود سازد و آنچه در ذات او موجود نباشد
 با کتساب آن بوجه ماثور پردازد و بحیر و قهر خود را باین سمات اسلامی و صفات
 ایمانیه متصف گرداند و بعد از تحصیل این مرتبه و قیام در مقام آن نظر بر کتاب
 رفاق برگمارد و این بدایت را بنهایت رساند و در مقدار عیش نبوی صلعم و
 فضل قهر و بابت طبع اهل و حرص و استجاب مال و عمر از برای طاعت و توکل و صبر
 نفی و ریا و سمعه و بکا و خوف و تغیر مردم و انداز و تحذیر امعان نظر بکار
 برد و از هر یک امر ازین امور حسنه حصه مقدار خود بر باید و عادت اندازی
 ست که فراول علم حدیث را برکتی از برکات نبوت ناگزیر لازم حال میگردد
 و عمر او دراز میشود و مقتدی خصال مذکوره و متصف بشماثل مسطوره نوعی
 از صحابیت بهم میرساند و این خاصیت در علم دیگر نیست و جز اهل حدیث این
 تاثیر نزد دیگر می توان یافت و اگر چه بعد از کسب این اخلاق که از معدن
 نبوت و مخزن رسالت باشد حاجت بعلم اخلاق مصطلح که دران تالیفها
 ساخته اند نیست اما مطالعه کتب سلوک که علماء جامعین میان ظاهر و باطن
 بجمع آن پرداخته اند و خصال حمیده را از خصال ذمیه اندران جدا ساخته و
 مطالعه و صایای اکابر اهل علم و مشایخ که با ولاد و مریدان خود کرده اند و
 سلسله وار از آنها تابا برسیده نیز شمر برکات و مؤثر حسنات و منجج بهم اعم و
 کاشف غم است آنرا مصل نباید گذشت که درین طریق فیضهاست ۵
 نصیحت گوشت کن جانان از جان دوست اند | جوانان سعادت مند پند پیروان را

خواجه عبدالحق غجدوانی نقشبندی رح پسر خود خواجه اولیاء کبیر را وصیتها
 کرده اند درینجا نقل آن وصایایمی رود زیرا که با وجود ایجاز عبارت جامع
 مطالب بسیارست فرمود ای پسر ک من وصیت میکنم ترا که تقوی را شعار
 خود سازی و وظائف عبادات را ملازمت کنی و مراقب احوال خود باشی
 باینکه گرد آن برایی و هر چه از آن موجب رضای ایزدی باشد پیاس آن
 نمائی و آنچه نه از آن مقوله بود در توبه و استغفار و طلب آمرزش از آن بیرو
 خود کشائی و دالم از حق تعالی ترسان باشی و حقوق خداوند و حق رسول را
 نگاه داری و حق مادر و پدر بجا آری و حق جمیع مشایخ را نگاه داری تا این
 خصلتها بر رضای حق تعالی مشرف شوی و فرمان خدا را نگاه دار تا حق حفظ
 تو شود و بر تو باد که خواندن قرآن را ترک نکنی خواه بظاهر خوان خواه پنهان
 یاد در صحف نظر کن و خواه از یاد و قرآن را با تفکر و خوف و گریه خوان
 و در جمیع امور بقرآن پناه گیر که حجت خدای تعالی بر خلق قرآنست و یقیناً
 از طلب علم دور باش و علم حدیث و فقه بیاموز و از صوفیان مقلد دور
 باش که دزدان راه دین اند و را هنر نان مسلمانان اند و بر تو باد که ملازمت
 سنت و جماعت کنی و بر مذہب سلف باشی که هر چه محدثست مکروهست
 و با جوانان ناپر هیزگار و زنان اہل بدعت و تو انگران صحبت مدار که دین
 ترا ببرند و از دنیا بد و گروہ راضی باش یکی عالم دیندار دوم درویش تقوی
 شعار و همیشه با فقر صحبت دار و حلالی بخور که منقح خیراتست و از حرام
 اجتناب کن که از حق تعالی دور نیفتی و برین باشی تا فردا در آتش دوزخ

در نمانی و حلال خوری تا حلاوت یابی و دائم از جلالت حق ترسان
 باش و نماز در شب و روز بسیار کن و جماعت را ترک مکن بی آنکه تو
 امام باشی یا مؤذن اجرت و در قباله نام خود منویس و در محله قاضیان
 حاضر مشو و با سلاطین و دراز طریق نشین و در وصیت های مردمان
 در میا و از مردمان گریز چنانکه از شیر سبک نیزی و بر تو باد که گنام باشی تا نیکو
 نام گردی و بر تو باد که سفر بسیار کنی تا نفس خوار گردی و دولهای شاخ نگاه دار
 و خانقاه بنا کن و در خانقاه نشین و بدح کسی مغرور شو و بخدمت کسی عین سباز
 باید که هیچ و دم خلق پیش تو کیان باشد و با خلق بحسن خلق معامله کن و بر تو باد
 که با ادب باشی در جمیع احوال و افعال با هر نیک و بد و بحسب خلق رحمت کن و
 باید که نخندی و از عقوبت حق بچانه و تعالی ایمن مباش و از رحمت او نا امید
 مشو و میان خوف و رجای زندگانی کن ای فرزندی شیخ مر مریدان را بمنزله پدرست
 و از پدر هم شفق تر که او را بمقام قرب میرساند و تا توانی زن نخواه که طالب
 دنیا شوی و در طلب دنیا دین از تو برود و اگر نفس تو شتاق شهوت بود
 روزه داری و دائم در غم آخرت باشی و مرگ را بسیار یاد کنی و طالب ریاست
 نباشی و بر تو باد که در فقر پاکیزه باشی و از مردم جاهل حذر کن و شایخ را هم
 بتن و بهم بال و بهم بجان خدمت کنی و دل ایشان را نگاه دار و متدبای ایشان کن
 و سیر و سلوک ایشان را انکار کن مگر آنچه خلاف شرع بود و اگر شایخ را انکار
 کنی هرگز رستگاری نیابی و فر دارا ذخیره مکن اعتماد بر ضمان حق تعالی کن
 و در مقام توکل قدم نه و جوان مرد باش و هر چه ترا حق تعالی داده است با خلق

خدا نبدل کن و از بخل و حسد دور باش و ظاهر خود را بسیار بی و اعتماد بوجه
 حق تعالی دار و از جمیع خلق نوسید باش و با ایشان انس بگیر و از حق گوئی ترس
 و با هیچکس از مخلوقات چنان صحبت مدار که از حق دور افتی و بر تو باد که ملائمت
 ریاضت نفس خود کنی تا او بصلاح آید و از آنچه ترا گزیرست زبان در گشتی دهم
 خلق را نصیحت کنی و بر تو باد که طعام و آب کم خوری و کم خیزی و کم گوئی و زینما
 نخشی مگر آنکه خواب بر تو خفته کند پس ساعتی خسی بعد از آن بر خیزی و در سماع
 بسیار نشین و سماع را انکار کن که اصحاب سماع بسیارند و باید که خایه تو مسجد بود
 و اوقات تو با مجاهده و حاکمه تو کسند و رفیقان تو درویش و مال تو کتب فقه باشد
 و آرائش تو زهد و مونس تو خدای تعالی و هیچکس را برادری قبول مکن ای
 پسر کمن بر تو باد که در خلوت پنهان باشی و شکسته دل باشی ای فرزند نگاه
 دار و صیبتا می مرا به چنان که من یاد گرفته ام از شیخ خود قدس السرد و حمد و عمل
 کردم اکنون تو نیز یادگیری و عمل کنی حق تعالی حافظ و نگاهدار تو باشد
 در دنیا و آخرت اگر اینها که ذکر کردم در سالکی از سالکان پدید آمد مرثیه بخونی
 او را سلم باشد و هر که با و افتد کند او را بمقصود رساند این مرتبه هر کس را
 سلم نشود انستی گویم این همه وصایا جوهری بهاست جز دوسه جمله که بنابر آن
 بر اختلاف احوال شاخ و برگ مقتضای هر زمان است مثل آنکه سفر بسیار کنی وزن
 مخواه و نخوان که امر و زعم برین ضرور نیست و این وصایا را شرح است که شیخ
 خوب السرد رحمه الله تعالی در آن کشف هر جمله کرده و گفته که مضمون این وصایا
 مبارک بسیار نزدیک است با مطلب و صایای شیخ الشیوخ قدس سره که باین

عبارت دیده شد انتق بعد عبارت عربی شیخ اشیروخ را ذکر کرد و جزئی
چند کم و بیشی در آن نیست بعد گفته که خواجہ نجرانی رح خلیفہ خواجہ یوسف
ہمدانی است کہ با شیخ عبدالقادر گیلانی معاصر بود و شیخ اشیروخ از آنجناب
مستفید است ولادت شیخ شہاب الدین سہروردی در ۵۳۹^ق بود است و وفات
در ۶۳۲^ق و وفات صاحب وصایای فارسیہ در ۶۱۵^ق پس اتحاد ہر دو وصیت
شاید از آن راہ باشد کہ ہر دو کس را از شیوخ خود رسید چنانکہ از او آخر ہر دو
وصیت ظاہر است و یکی بزبان عربی و دیگری بزبان فارسی بیان کردہ و اسد
اعلم بالصواب انتق و از آنجا کہ مشائخ نقشبندیہ در اتباع سنت و اقتدار ظاہر
شرعیہ پیشقدم جملہ طوائف تصوف و سلوک اند و سلسلہ بیعت و ودان
بحضرات نقشبندیہ منتهی میشود لہذا بر نقل این وصایا قصر کردیم ورنہ وصیتہا
مشائخ و وصایای اکابر اہل علم از سلف و خلف کہ مصداق اخلاصنا ہم
بخالصتہ ذکر می الدامر بودہ اند بسیار و بیشمار است و ہر کہ از اہل علم است
و معرفت بعلم حدیث دارد و فراول قرآن و سنت و باذل اوقات در دریافت
مدارک این ہر دو اصل اصول اسلام بودہ است و می مستغنی است از جملہ وصایا
خلق زیرا کہ ہیچ وصیت اگر چه از علم علماء و افضل فضلا بسیارید ہرگز بوصایا
اکمل المرسلین و خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نمیرسد و ہمچنین ہر کہ
خود را متعلی بآداب شریعت مطہرہ کردہ و اخلاق ظاہر و باطن خود را بمنزلان
سنت سنجید ہمہ کمالات در ذات او حاصل آمد و گویا جملہ مراحل سلوک و
منازل تصوف سنی را کہ بلسان شرع موسوم باحسان است طی کردہ و امر و نہی

وجود مشایخ و علماء و نیندار حکم غقا و کیمیا گرفته و طالبان مخلص از حصول
صحبته همچو صاحب و صایا یا یوس گشته چاره نیست از آنکه طالب آخرت
و باغی خیر و سالک سبیل نجات انماک در تحصیل علم کتاب و سنت کند و خودش
شیخ و استاد نفس خود گشته خویش را منضیع بصنع آداب و احکام حدیث شریف
گرداند و کثرت در روزگارم گیرد و تلاوت قرآن بتدریس نماید و ربانیت و ریاضت
شاقه را که عارفه فقر او متصوفه ایجاد کرده اند ترک داده بر عبادات حقّه و معالمت
صادقه که سلف صلحا از صحابه و تابعین و تبع ایشان بر آن مقتصر بوده اند قصدا
نماید و هر که چنین کند امیدست که برکات و سعادات آن زمان در تنگی ظاهر
شدن گیرد و آن حالت صالحه در صورت استمرار و دوام بر آن لازم حاصل این
کس گردد و حاجت بارش دشمنی در میان نماند و کیف که علماء و مشایخ دین
زمانه هم بسیار اند و زمی صلحا دارند اما اگر از حقیقت الامر حساب گرفته آید
و پرده از روی کار برداشته شود و بواطن ایشان را نیکتر بشکافند دریابند که
در خانه کسی نیست.

خویش را بر لوک ترگان ستم کیشان ندیم	آنقدر زخمی که دل میخوایست در خنجر زود
-------------------------------------	---------------------------------------

و صییت دیگر آنست که نزد ما از اسباب دنیا هیچ نیست مگر بعض عمارت
که بضرورت بشریه از برای اخلاف بنا نهادیم و اسرافیه که در آن بنیاد خدا
آگاه است که بقدر قاصر بوده ورنه میدانیم که مال مبذول در عمارت برابست
چنانکه خباب از آنحضرت صلعم آورده که فرمود ما انفق مؤمن من نفقة
الا جبر فیها الا نفقته فی هذا التراب رواه الترمذی و ابن ماجه

وعن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم النفقة كلها في سبيل الله
 الا البناء فلا خير فيه رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب ودر
 حديث دیگر از وی رضی الله عنه است مرفوعاً اما ان کل بناء و بآل علی
 صاحبہ الا مالا الا مالا یعنی الا مالا بد منه رواه ابو داود و عن علی قال
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا المیسارک للعبد فی ماله جعله فی الماء والطین
 وعن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اتقوا الحرام فی البیان فانه اساس
 الخراب رواهما البیهقی فی شعب الایمان دیگر قدری مال است که بدو
 استشراف حاصل شد و تحقیقش آنست که و سیکه اقطاع از ریاست دادندی
 کفایت نمابر آنکه اولاً از یاده بر حاجت بود و دوم آنکه بعضی رقوم محاصل بر زمینداران
 از ان جنس است که شرع رخصت اخذش نمیدهد و گذشتن آن بخلاف قاعده
 ریاست در حد اختیار مانیست ناچار بقضای من ابتلی ببلیتین فلیخذ
 اھونھما انظرم و نسق اورا چنانکه بود بدست کار پردازان دولت گذشته آمد
 و دخل خود برداشتیم و بانداز جمع جاگیرستاندن ز نقد در سال تمام از خزانه
 بآستانه مقرر کردیم لعل الله یحدث بعد ذلک امر و تاملی تو انیم دین
 آمدنی انچه از حقوق شرعیہ و صلہ ارحام برداشته ماست مؤدبی میسازیم و در
 اشاعت کتب علوم سنت می کوشیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرماید ان هذا المال
 خیرة حلولة فمن اخذها بحقه و وضعه فی حقہ فمعم المعونة
 هو و من اخذها بغير حقہ کان کالذی یأکل ولا یشبع و یکن شھیداً
 علیہ یوم القیامة متفق علیہ من حدیث ابی سعید الخدری

والحمد لله تعالی که ما را در نفس خود مرصی بر جمع حطام دنیا نیست و دل بر کفان
صابر و پر غنای نفس قانع و برین زیادت شاکر و کیف که در حدیث کعب
بن عیاض است مرفوعاً ان لكل امة فتنه و فتنه امتی المال رواه
الترمذی و در حدیث ابی هریره آمده قال قال رسول الله صلعم من
طلب الدنيا حلالا استعفا فاعن المسئلة وسعيا على اهله و
تعطفا على جاره لقي الله تعالى يوم القيامة ووجهه مثل القمر
ليلة البدر و من طلب الدنيا حلالا مكاثرا مفاخر امرا ثيا لقي الله
وهو عليه غضبان رواه البيهقي في شعب الايمان و ابو نعيم في الحلية
و شك نیست که اگر استعفاف از سسله و سعی بر اهل نمی بود این همه در کارند استیم
اخلاف ما را نیز زیبا آنست که طلب فرید دنیا نکنند و کفاف را اگر بی گرا هست
و حرمت میسر آید غنیمت بارده انکارند و قلت مال را سبب حسن مال شناسند
زیرا که اقبال دولت راه بسیاری زده و یکی در هزار و اندکی از بسیار باشد که
بغیر و مال از جا زفت

باده نوشیدن و بهیشتن سهل است	اگر بدولت رسی و مست نگردی مری
------------------------------	-------------------------------

آفتابی که در دولت و حکومت ست عشر عشیر آن در فقر نیست از آنجمله یکی
حب مدح و بعضی ذمست مردم در مواجبه چیزی میگویند و در غیبت چیزی
دیگر غایت ابلهی باشد که مدح اینان با وزن نهاده آید یا از ذم غائبان ایشان
رنجشی بدل رسد یا این حرکات بی برکات فرج و طرح زاید مارا گوش برین بزره
سرائی مردم نیست اما گاهی مصلحت تقضی سکوت بر سمع خراشی میشود چه می باید

کرد باری الحمد لله که هیچگاه فریبی نفس باین ستایش حاصل نشد و شنیدن
 ذم مردم نسبت خود خلشی در خاطر و فکر از آلتان از خویش دامن دل نگرفت
 و با بجمله این شستی از مال که فراهم آمده آنچه از آن بعد از بذل تا مرگ ما بماند
 در آن حصص هر سه فرزندان بموجب فریضه عاده مقرر داشته ایم با سهام هر دو
 زوج باین تفصیل مسئله ۸۰ ابن ابن بنت زوج زوج اول
 منطوق کریمه للذکر مثل حظ الانثیین است و آخر منطوق این آیه عظیمه
 فان کان لکم ولد فلهن النعم مما ترکتم من بعد وصیة و خواهر مارا و
 اولاد او را با وجود اخلاف ما خود حق درین مال نباشد قال تعالی ان امرء هلاک
 لیس له ولد وله اخت فلها نصف ما ترک وهو یرثها ان لم یکن لها ولد
 و فرضا اگر یکی از هر دو زوج بخش خود نستاند و بگیرد بلکه با اولاد خود در شکل فریضه
 این چنین باشد مسئله ۱۴ زوجہ ابن ابن بنت و همچنین اگر از هر دو
 از وراج یکی سهم خود بگیرد بخش پس قسمت فریضه چنین می تواند شد مسئله ۲۰
 زوجہ ابن ابن بنت لکن آنچه زودتر بنحاط میرسد صورت نخستین
 والله اعلم علی کل حال فرزندان سعادتمند را وصیت میکنیم که در مضار
 این فریضه عاده بتقصیری از خود رضی نگردند و باین رگبذر در ورطه هلاک
 دنیا و عقاب آخرت نیفتند علی الخصوص در ادا کردن سهم مادر دیگر خود آنکه
 این همه اوج و موج طفیل بهمت و محبت اوست و منت های بسیار از وی
 برگردن ما و شماست هرگز کوتاهی نمیتوان کرد و می باید دانست که آنچه نزد
 ماست همه بخشیده اوست و این همه بخشش بابی سابقه که ام استحقاق

از جانب او بوده چه

تو دادی همه چیز من چیز تست	تیاوردم از خانه چیزی نخست
----------------------------	---------------------------

والحمد لله تعالی که مهر ستمی ادا کردیم و نفقه در هر ماه میدهم آنچه باقی است
 همین سهم فرضیه است و معذک اگر بعد از ما امری خلاف مفروض از ایشان
 نسبت شما ظاهر گردد و زیاده از فرضیه ستانند باید که انقباضی از آن بجا
 شما راه نیابد و متوکل علی الله شما از همه دست بشوئید که مظلوم بودن بهتر
 از ظالم آمدن باشد با آنکه ظاهر حال مقتضی این معامله نیست و بر شما باد که
 کسب معیشت بپامردی دست خودش بکنید و تا توانید بر جا گیر و تا نکار حاضر
 مطمئن نبوده نوکر می را بر چنین گذران تقدیم دهید تا در نظر خلق خوار و زود
 خالق بی اعتبار نباشید و با اولاد رئیس راه دانشندان بسپارید و باید که شما را
 با بیچکس کینه در خاطر نبود و از طرف احدی غشی در دل نباشد که صفت مؤمن
 همین است و اطاعت امر او واجب است در هر عسر و سیر و مشط و مکره و مادام که
 نماز میگزارد و این جمله از برای آن گفتیم که حکم شریعت دیگرست و راه و رسم
 ریاست در مواجهه و غیبت و حیات و ممات هر یکی دیگر یکی را با آخرناستی
 نیست و جنس امارت مغایر جنس جمع بنی آدم است چنانکه سعدی گفته بسلاهی
 برنجند و بدشنامی خلعت دهند رخ در خاطر ایشان جز بمحبت در رضای ایشان
 و تقدیم مرضی و مراد این طائفه بر همه مرادات خویش و بیگانه صورت نمی نهد
 و با جمله شارع علیه السلام فرضیه عادله را قسیم آیه محکمه و سنت قائمه گردانید
 چنانکه در حدیث ابن عمر و نزد ابوداؤد و ابن ماجه وارد است و گذشت و بر علم

آن تحریر فرموده چنانکه در حدیث مرفوع ابی هریره آمده تعلوا القرآن و علموا
 الناس رواه الترمذی و لکن درین امت تعال آن از عمر دران چنان بر افتاده که گویا شرع منسوخ
 ست و مانند کائنات قلیل علامانش اقل قلیل و این نیست مگر یکی از اشراط ساعت و امارات
 قیامت پس بر شما باد که تعال این فرضیه در خانه خود همیشه دستور دارید و هرگز تعلم
 آن فرو نگذارید که موجب رخنه در دین و فساد در دنیا است و سبب اضاعت حقوق
 بسیاری از عباد و حرمان اهل استحقاق از سهام فرضیه است و مواخذة آن سخت
 و تجاوز ازین عقبه کوه جزیر کیست که ایمان بخدا و روز آخرت دارد نمی تواند آمد و درین
 علم که عبارت از فرضیه عادله است رسائل و مسائل بسیار فراهم کرده اند اما آنچه درخور دستک باشد
 جز آنچه در کتب فقه سنت است و در کتاب و حدیث آمده و دیگر نیست و فرائض ثابتة از
 کتاب و سنت در روضه ندیه و نیل الاوطار مذکور است و در ماوراء آن اجتهاد و فقهی
 اجتهاد است که محل نظیر بر نظیر و بنظر در منصوصات متفق علیها نزد ترسید امی تواند
 آورد قدری استفراغ جمدان دران در کار است پس بس سوم از اسباب ظاهری
 کتابخانه بس انض نفیس است که بصدد جانکاهی و زرافشان بدست آورده ایم و قدر
 و قیمت آن نمیداند مگر بر که علم علما و اکمل اتقیا و افضل محققین و اتقن مؤمنین باشد
 و اغراین کتب مولفات علامه ربانی قاضی محمد بن علی شوکانی رحمه الله تعالی است
 شکر الا مثل فلا مثل و این کتابها را از بلاد دور دست عرب و عجم بهم رسانیده ایم
 و در درستی جلوه و وقایه آن مصارف گرانمایه بر متحمل شده و بعض کتب را بقیسمی باری
 کرده ایم که همت احدی بدان نمی گراید و بعض نوشته دست پدر عالی قدر رحمه الله تعالی
 بوده و بر بعض دستخط اصحاب تالیف و دیگر شیوخ مسلم الثبوت است و اکثر بر طبع

[illegible]

مصر و جزآن پس منجمه این کتاب خانه هر کتاب که قلمی است و از مؤلفات ائمه حدیث
ست بر شما باد که آنرا دوست تر از جان دارید و در حفظ آن از ته دل کوشید
و آنچه مطبوع است منجمه آنها هر کتاب که عزیز الوجود بوده و احوال نسخه دیگران
میسرنی آید از احکم قلمی است و آنچه از ان تعلق بعلم ادب و تاریخ و جزآن از علما
ایمه دارد حفظ آن سرسری کافی است و فرست این صحائف جداگانه و مسئله ایست
و غیره بقلم آمده و می باید دانست که از امتعه دنیا و اتمه این سپنجی سهره چهره تدبیری
میسری آید مگر کتاب که در بعض احوال هیچ فکر دست بهم نمیدهد پس ناگزیر است که قدر
آن از همه اموال بالاتر باشد چنانکه نزد جلالان هیچ قدرش نیست و به پیشری بلندی
و بر شما باد که در حفظ مؤلفات کاشش و کوشش بسیار بمیان آرید زیرا که خلاصه عمارت
تمام عمر و نتیجه اشتغال جمله اوقات مادر علم همان است و هر کتاب از ان کتب در باب خود
معنی از دفاتر آراست و با آنکه نشر این کتب بجمده تعالی از شرق تا غرب از جنوب
تا شمال شده و بلاد عرب و عجم را فرا گرفته و علماء عصر و ائمه و محض بدین وسواد
گرفتن از ان تقریفا نوشته فرستاده اند و غایبانه ستوده لکن شمار ناگزیر است که
در ان نظر کنید و سعت رحمت الهی را دریابید و بدین و تدیس این کتب بعد از ما نیز اثر
تاثری از آثار باقی ماند و بسبب مغفرت و خلاص ما از آفات آخرت گردد و روح ما از شما
خوش شود و شود زیرا که در حدیث شریف آمده اذا مات الانسان انقطع عنه عمله الا من ثلثه
الا من صدقة جاریه او علم ینتفع به او ولد صالح یدعوا له رواه مسلم عن ابی هریرة
رضی الله تعالی عنه اما صدقه جاریه پس منجمه آن چاپها و سرای و مسجد است که متعدد
بناساخته ایم و اما علم متفع به پس منجمه آن کتابخانه مذکور است عشت خانگی بصفت و بهم کردیم

[illegible]

و اما ولد صالح پس از شمایان و خواهر شما امید داریم که ما را بعد از حلول اجل سسمی در
 آخر نماز پنجگانه فراموش نکنید و پیوسته چنانکه ما از برای والدین خود و شما دعای
 مغفرت میکنیم شما از برای ما میکرده باشید و اگر زیاده توانید ببالاها اغفر لی و
 لوالدی و لمن توالدا و ارحمهم کما سببنا فی صغیرنا الخ اقتصار نمودن بسندست و همیشه
 از خدا ترسان و امیدوار بوده در اصلاح خود و اولاد خود بکوشید و یک لحظه از دعا و
 سؤال از حضرت خداوندی بجلت عظمت و عمت رحمت غفلت نورزید که ما را
 انچه میسر شده و نصیب آمده همه از آثار اجابت دعا است و محرومی از دعای خدا در
 خلوت و جلوت یکی حرمان عظیم از جمله سعادات دایرین و برکات نشأتین است و بر تائید
 اجابت یاس بهر ساندین نشان کفران است ممکن نیست که دعا پذیرا نشود الا لا بد است
 در آن از حضور خاطر و اخلاص تواد و الحاح در مسئله و دین باب کتاب است که در آن
 جمله آداب و واجبات ادعیه ذکر کرده اند و معلوم شما باد که قسمت اکثرا و اموال
 و کتب تا ممکن است در حیات خود نموده بشما تفویض مینماییم ان شاء الله تعالی تا بعد
 از اوقتی مر شما را روی ندهد و نزعی با خواهر و برادر در میان نیاید و همچنین ما نزد ایم
 تسویه و ربهات و عطا یا ملحوظ نظر است و در هر چه قصوری براه بشریت رود و
 باقی ماند و نش بجز ان شرع بلا روی و رعایت احدی و بلا خصوصیت با هم شما
 است تا زنده ما بهر وجه از انواع مظالم خویش و بیگانه بری باشد و الحمد لله تعالی
 که نزد ما از امانات و ودائع و قرض و وام و دیگر حقوق انام چیزی موجود و
 واجب الا دبر ذمه ما نیست که درباره آن وصیتی کنیم انچه هست همین چیز است
 که کشف حقیقت آن کردیم و انچه دین چنین نگارش بیاد آمد تو شتیم و از او تعالی

درازی عمر شاهزاده در مضیقات و سبب بابرکت در ذات و مال و علم و دولت و کمال
و حسن عاقبت و خیریت مال بدل میجوئیم و هر دم دعای این خیر مبارک زبان داریم و ما
را معلوم نیست که دعای از وی تعالی کرده باشیم که قبول نشده پس امید قوی است
که این ادعیه که از برای شما میکنیم هم با جابت رسد ان شاء الله تعالی ع
این دعا از من و از جمله جهان آمین باد —

و حصیت دیگر که تعلق بولادت و مرگ ما دارد آنست که دیروز که از صد نیزه
بهجت چهل و هشت سال گزشته بود روح علویم با کالبد خلکی پیوند گرفت و در تن
ساگی سایه پدیدار سر برخواست در کنار مهر مادر و برادرش یافتیم و قریب ز ماه شو
در طلب علم برآمده جاده سیاحت چند بلده سپردیم و بعزبت ساگی در تلاش معاش برآیدیم
و از سی و پویه ماهوار بمشاهره هشت هزار و سه صد و سی و سه و پویه ماهوار بلکه قدری
زائد ترقی گرفتیم و آنچه هرگز استحقاق آن نظر بحالات دنیا و ابناء دنیا داشتیم محض
بفضل خدای تعالی بدست آوردیم اینست حال بدایت و نهایت ما و در انامی این
هر دو حالت آنچه از آفات فاقه کشی و خوف هلاک در زمانه گذر بهند و تهدیدی و عجز از
هر کار و عدم قدرت بر روزگار و عدم نصرت از ابناء جنس دیدیم و بدشتیم دهستانی
بس دور و درازست و هرگز نتکش احمدی از هیچشان نشدیم و با هر کس از مردم
زمانه خواه دوست باشند یا دشمن ممانکن سلوک مسلک خلق و احسان نمودیم معذرا
از یگمان الا ماشاء الله تعالی خلاص در مودت و طمانینتی در صاحبیت نمی یابیم که
هست در بندگانش و خود غرضی خویش هست و در ظاهر شک و در باطن شکای و در
برآمد کار خود خلاف نفس الامر در و درون شاد و در و درون باکی درین زمانه که از صد

سیزدهم سه سال باقی ست و حیات فانی مرا مرطه چهل و هشت سال گذشته معلوم نیست
 که از انقاس ستار چند نفس در گزرت و با فرمای رحیل چند منزل در پیش و انچه
 عمر میگذرد خواب در پی بیداری ست و خجالت گنا مان و نداشت بزهره کاری عکلا و
 در پی دل آزاری حق تعالی را امیدوارم که دنیا را از برای ما حجاب آخرت نگر واند
 بلکه فرعه مغفرت سازد و قید این جای را سبب آزادی آنجا کند و دیکه وعده مؤخر
 بر سر وقت گزرنماید زبان و دل را بکلمه طیبیه شهادت گویان و تحفه آخریوم از ایام
 دنیا فرماید و بر رفیق اعلی رساند در حدیث عباد بن صامت ست رضی الله تعالی عنه
 قال سمعت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يقول من شهد ان لا اله الا الله وان محمدا
 رسول الله حرم الله عليه النار رواه مسلم وعن عثمان رضي الله تعالى عنه قال قال رسول
 الله عليه وآله وسلم من مات وهو يعلم انه لا اله الا الله دخل الجنة رواه مسلم ايضا
 وعن جابر رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ثنتان
 موجبتان قال رجل يا رسول الله ما الموجبتان قال من مات يشرك بالله شيئا دخل
 النار ومن مات لا يشرك بالله شيئا دخل الجنة اخرجه مسلم و الترمذي و غيره
 خود در تمام عمر خویش شرکی و بدعتی نکرده ایم و از دیگری بر آن راضی نشده و اگر
 در علم آتی قصوری در علم و فتوری در عمل رفته باشد بهزار دل و زبان از ان توبه میکنیم
 و او تعالی ثواب و رحیم است این است مرحومه را بر خطا و نسیان و اگر راه مواخذة نمیرساند
 و محبتی که در جان از اسلام و ایمان و احسان و خلاوتی که از ان در مذاق باطن می یابیم
 خدا آگاه است که چون و چندان ست که ظاهر حال بمجبوری و معذوری بنابر موانع خارجی
 مساعدت و تصدیق آن کند و در چشم ظاهر بنیان جلوه دروغ و لاف زنی دهد

هر کسی در وطن خود شد یار من | از درون من نخست اسرار من

ولنعم ما قیل

مردم اندر حسرت قسم درست | اینکه می گویم بقتد رفتم تست

و از جمله نعم الهی برین پیچیز کس پرس کیی آنست که آنچه در شرع حرام یا کبیره یا مکروه یا ناجائزست در ارتکاب آن میلی در خود و جبلته نمی یابد و هر چه چلال طیب و مستحب و مندوب است همه باطبع فطره مرغوب دل ماست اگر چه ابتلاء و استحسان با اول نزدیک و از ثانی دور باشیم آنست که گوید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ثلاث من کن فیہ وجد بهن حلاوة الایمان من کان الله ورسوله احب الیه من سواهما و من احب عبدا لا یحبه الله و من یکره ان یعوذ فی الکفر بعد ان انقذه الله منه کما یکره ان یلقى فی النار متفق علیه باجماع مسلمانان اضرأ است که این هر سه صفت در خود و هم رساند تا لذتی از ایمان ربوده باشد اثر صفت اول آنست که در برابر حکم خدا و رسول حکم احدی را ترجیح و تقدیم ننهد اگر چه اکبر که او علم علما و امام ائمه و شیخ مشایخ و ابوالآبار بود و این حاصل نمی شود مگر با تباع کتاب و سنت و ترک تقلید احاد امت و اثر صفت دوم آنست که آدمی روز قیامت همراهِ دوست خود باشد و در سایه عرش بود و حدیث المرء مع من احب و آنچه درین معنی دلالت دارد بر آن و محبتی که مسلم مؤمن را با اصحاب و عترت و دیگر ائمه و صلحا و اولیا و علمای می نباشد بلا غرض دنیوی از همین جنس است پس کیسه بدلی آشفته محبت خداست و بجان شیفته مودت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از وی چه می توان گفت و الذین امنوا اشد حبا لله و اتبعونی یحببکم الله و اثر صفت سوم آنست که اگر

تمام دنیا در امن او نهند و خواهند که از اسلام روگردان شود و بگیتی دیگر گرداید بگز
 اونی میل از وی بسوی آن بوجود رسد بلکه اگر نکره شود تا بهم دل برگ نهد و از تحید
 بزرگتر و داینجا استخوان قوت و ضعف ایمان بر وجه خوب و ست بهم میدهد در حدیث عباد
 بن عبدالمطلب آمده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ذاق طعم الايمان
 من رضى بالله رباً وبالاسلام ديناً وبمحمد رسولاً و آبوز رضی الله تعالی عنه
 گفته آیت النبى صلی الله علیه و آله و سلم و علیه ثوب ابيض و هو نائم ثم اتيت به و
 قد استيقظ فقال ما من عبد قال لا اله الا الله ثم مات على ذلك الا دخل الجنة
 قلت وان نرني وان سرق قال وان نرني وان سرق قلت وان نرني وان سرق
 قال وان نرني وان سرق قلت وان نرني وان سرق قال وان نرني وان سرق
 على رغم انف ابى ذرو كان ابو ذر اذا حدث بهذا قال وان رغم انف ابى ذر متفق
 علیه و در حدیث عباد بن صامت آمده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 من شهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمداً عبده ورسوله وان عيسى
 عبد الله الى قوله والجنة حق والنار حق ادخله الله الجنة على ما كان من العمل
 متفق علیه ای حسناً کان او سيئاً قليلاً كان او كثيراً و معاذ بن جبل رضی الله تعالی
 عنه گفته قال لي رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مفاتيح الجنة شهادة ان لا اله
 الا الله رواه احمد و بخاری و ترجمه باب زیاده کرده قال و هب بن منبه ليس مفتاح
 الاوله انسان فان جئت بمفتاح له انسان فتم لك والا لم يفتح لك و نیز در حدیث
 معاذ است که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را میفرمود من لقى الله
 لا يشرك به شيئاً و يصلي الخمس و يصوم رمضان غفر له قلت افلا ابشرهم يا

رسول الله قال دعهم يعملوا رواه احمد و بالجمله اصل نجات در قول باین مقاله
 طایفه است و عمل صالح معداوست و کمال اسلام بهیچ باشد و مرگ بر آن سبب مغفرت
 ذنوب و موجب دخول در جنت است اما تنالله تعالی و اخلافا علی ذلك و چون
 امرنا گزیر پیش آید باید که مراتب تجنیز و تکفین و غسل و دفن را بر وجه سنت صحیح
 مستفیضه ادا کنند و نماز جنازه بجماعت کثیر و امام صالح بجا آرند و بعد از تکبیر
 اولی سوره فاتحه بخوانند و بعد از مردن من از رسوم دنیوی هیچ رسم نکنند
 و کردن ندهند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نهاده از سه روز تا مگر کردن
 جایز نداشته بلکه حرام ساخته است و از گزیر روزاری خود را باز دارند و زنان خانه را
 از آن منع بلیغ نمایند این بنده در حالت حیات خود باین چیزها رضانداده و با اختیار خود
 احدی را کردن نداد و خود بجهده تعالی در خاندان ماری از رسوم جاهلیت که شرع
 بمنع از آن وارد شده مروج نیست و رسم سیوم و چهل و نوحان همه بدعت و ظلمت و
 ضلالت و مصیبت بحت است را آنچه از آن کتاب و سنت استشمام نمی توان کرد و گاهی
 در خاندان مانده آری امداد بدعا و ختم قرآن و استغفار و درود و صدقه از مال حلال
 با خفاء مضائقه ندارد و در بعض اخبار آمده است در قبر همچو غرق متعوض است انتظار یکشد
 دعوت را که از جانب پدر یا برادر یا دوست بوی ملحق گردد و در کتاب ثار التکلیف شرح
 ابیات التبتیت مسئله چیز مانیکه از زنده بمرده میرسد و از سنت صحیح و اوده شرعی
 نقلیه ثابت است نوشته ایم و هم وصیتی مختصر در آنجا تحریر ساخته آنرا در نظر آورده اند
 ممکن باشد بجا آرند و آنچه نتوانند ترک دهند و بنا کنند بر گور و گنج کردن آن
 انداختن جامه بر آن و نوشتن چیزی بالای آن و بلند ساختن آن زیاده بر

یک شبر موجب لغت خدا و رسول است هرگز چیزی ازین ماناید کرد این سوم
 را جمله صوفیه و سفاه اهل دول برآورده اند در شرع شریف اثری و عینی
 از آن نیست و بعد از آنکه شمار اطلاع بر مولفات مادر حیات ما حاصل گردد خود
 حاجت و صیت باین چیز مانیت زیرا که در جمله ابواب عبادت و معاملات که متعلق
 بحیات و موات است احکام سنت مطهره را بر وجه تحقیق حق و ترجیح راجح تحسین
 نموده ایم و آنچه هر فرد بشر را از زمره اسلامیان در امور دنیا و دین محتاج الیه
 بوده است بکشف و تبیین آن بر طریق لائق و بسط فائق پرداخته ایم و لکن در اینجا
 مقصود تنبییه است بر بعضی آن امور باحواله باقی بر کتاب و باید که سلوک شما بعد
 از ما برابر و خواهر چنان باشد که روح ما را الکی نرسد و در حال سیر و عشر نشاط
 و سخط با یکدیگر چنان باشید که گویا جان و مال شما جان و مال دیگرست و در حفظ
 آبرو و اثاث البیت و رفع فقر یکدیگر معاضد و مساعد همدگر باشید

بنی آدم اعضای یکدیگر اند	که در آفرینش ز یک جوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار	وگر عضو ما را نماند ترا

و چون این معامله با عاقله مؤمنین مأمور به است با عذر که از یک مادر و پدر
 باشند چه رسد و مراد مادر مردن آنست که مرگ در یکی از دو حرم محترم پیش آید
 و اجل محترم و قضاء مبرم همانجا روی نماید اما اگر تقدیر مرگ درین سرزمین
 باشد در جایی تنها زیر خاک باید سپرد و در گورستانهای اینجا مقبور نباید کرد
 که تنها بودن سائر ترست از برای ذنوب یا در همسایگی کسی باید گذاشت که
 صلاح حال و مال او متفق علیه جمعی از مسلمانان بی خل و غش باشد زیرا که چو

صلحا در حیات و ممات هر دو خوب است و گویا خام بی رونق کسی که کسی آنرا نشناسد
 و از قبور عامه مؤمنین و مسلمین ممتاز نبود برکتی دیگر دارد و گاه گاه برقی از برای
 زیارت آمدن و لقا تحفه و دعایا و نمودن موقوف بر توفیق و محبت و تعهد شهادت
 و یکی از انوار صله رحم است که بعد از فوت و موت موجب انس و رفیع دشت باشد
 از خاطر ما که باشما الفتی بسیار دارد و آینده آنچه مقدر است پیش آید چون مرگ را
 وقتی معین نیست و فرقی در جوان و پیر نمی کند و حسابی از من و تو بر نمی گیرد
 پس یادداشتن آن مازم لذات باشد و معلوم نیست که پیام اجل در کدام وقت از
 عمر شب یا روز میرسد و بکدام پنج روان از تن روان می شود و هر دمی که از ما
 میگذرد و هر نفسی که می برآید ما را با اوقات مرگ نزدیکی می سازد پس ناگزیریم
 که این وصایا نوشته پیش ما و شما و دیگران که معرفت دارند موجود باشد
 تا هر که بر امضا آن قدرت یا بد بذاته یا بغیره کوتاهی را در آن رواندارد و بیاید
 شما و یا دیگران بیکم ایشان را درین کار دخل باشد بهر دو ذمه ما و شما و ذمه
 خود را پاک کند و توفیق بدست او سبحانه است بنده را با بخت و اتفاق و قدر
 و قضایستیزه نیست و تکلیف شرع از بیچاره مرده و سگین میت مرتفع و وبال
 تبدیل بر کسی ثابت که در آن تفاوت نماید و بی موجب شرعی عصبیت خود را
 جلوه اظهار بخشد قال الله سبحانه و تعالی فمن بدله بعد ما سمعه فانما
 اشه علی الذین یبدلونه و بالله التوفیق

تنبیه

اینست بیان نصائح و وصایا و خلاصه قول این مزایا آنست که وصیت گاه

واجب است و گاه مندوب و گاه مکروه و گاه حرام و ثبوت مال جائز و کم از
 ثلث اولی تر و نخستین وصیت مابین اولاد از سنین بر اسلام و مردن بر اوست
 و نگزیدن دین دیگر بر ملت محمد علیه صاحبها الصلوة و التحیة و چنگل زدن بکتاب عزیز
 و سنت مطهره و اعتقاد و عمل و اثبات حق بر خلق و بیعت نکردن با شایخ این زمان
 و امر کردن بمعروف و نهی نمودن از منکر بر مقدار امکان که منجر بفساد و زیان
 مال و جان نشود و لعنف در ترک فرائض و ارتکاب کبائر و اکتفا نمودن در مسائل
 مختلف فیها قیاد یا حدیثا بر رسانیدن آیت و حدیث وارد در آن باب و اعتقاد
 نیک داشتن در حق صحابه و معترت و التزام نمودن مذاهب اهل سنت و جماعت و
 اصحاب اثر و حقارت دنیا و قرب موت در نظر آوردن و مرگ را بسیار یاد
 کردن و اعتماد نمودن بر مال و جاه و دل در آن نه بستن و بر مقدار کفاف قنات
 فرمودن و کسب معیشت و نفقه از برای خود و اهل و عیال خویش کردن و اموال
 نگرفتن و از کسی چیزی نخواستن و در انفاق و عسر و سیر جاده اقتصاد پیوند
 و بر اقبال دنیا خوشدل نشدن و بر آدابارش رنج نبردن و در همه حال راضی
 بودن بخدا و در طلب علم از تیر دل کوشیدن و بموجب آن تا امکان و دسترس
 کار بند شدن و تحصیل علم بر طریق مقرر تعلم که در کتاب طلب الادب و رساله دانشمندی
 و اسجد العلوم مرقوم است نمودن و در حصص بیض فقر که قنات بقا و انسلخ را اهل
 مطلوب نشان میدهند نیفتادن و ظاهر و باطن و صورت و معنی و اندرون
 و بیرون و پنهان و آشکار خود را بر زیور واضح سنت مطهره و کتاب عزیز و
 ظاهر نظم این هر دو اصل اسیل آراستن و پیراستن و از مسئله وحدت وجود و

و شهو و دقایق این راه و نحو آن جدا ماندن و سکوت نمودن و عربیت نسب و
 عربیت لسان و اتصال تخمه را بسید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم فتح خود داشتن
 و در حفظ آن کوشیدن و تا ارکان آنرا از دست ندادن و صحت نسب را در پدران
 مقصود شناختن و در کفایت اسلام و حسن حوادث و سیر را مقدم نمودن و در مهر و
 صدق و کاین سپهران و دختران و زنان خاندان خود مها اکمن قلمت و کمی کردن
 و در سرور و شویون و ماتم و شادی اسراف مال و متاع ننمودن و کجای ثانی بیوگان
 را رواج دادن و با هیچ کس از اهل علم و عمل و انبای دنیا در امری از امور دین
 و دنیا بحث علم و عمل ننمودن و طرف نشدن و دشمنی نکردن و از تبس احوال
 فرزندان عصر ششم پوشیدن و با کسی کاری نداشتن و از مواقع جنگ و جدل و رتر
 گریختن و از شرکت و رفتن و آفات حکام و جمله انام از خاص و عام خود در جسد
 داشتن و آنچه ناگهان بدون دخل و احتمال خود برسد و ابتلا بدان خدا نخواسته است
 و در آن صابر و نشکینا ماندن و از او سبحانه و تعالی و غلا و ملا در هر لحظه و لحظه دعای
 حفظ و حصول از شر و آفات زمان و اعدا نمودن و سلام جناب نبوت صلی الله علیه
 و آله و سلم بحضرت روح الله عیسی بن مریم علیهما السلام بر تقدیر دریافت زمان آن جناب
 رسانیدن و مصلحت دین را در هر مقام و در هر حال بر مصلحت دنیا و می تقسیم
 بخشیدن و با وابستگان خود از شتم و خدم و فرزندوزن و کنیز و غلام و اجاب
 و اصحاب شیوه حسن معاشرت گزیدن و با دوستان و با دشمنان بهدار
 پیش آمدن و علم آداب و اخلاق را از دو این صفت اسلام حاصل نمودن و بعد
 از مرگ با تقسیم حصص در جائداد موجوده از کتب و مکان و چیز آن بموجب فرائض

اسد ساختن و در آن اهل نوعی و ضرر و ضرار و آلف حقوق یکدیگر را داشتند
 و برابر و خواهر خود را موردارین مطابق شرع شریف معاونا و موافق بودند
 و زراعی بر سر دنیا و متعلق آن با هم برانگیختن و آواز استن جان پاک را بطریق
 ختم نمودن و لا اله الا الله گویان از دنیا بسوی آخرت سفر کردن و لا تموتن
 الا و انتم مسلمون را هر دم نصب العین داشتن و بعد از امرنا گزیرا بدها و صدقه
 یا آوردن و در کفن و دفن بالموجب سنت مطهره در هر تقیه و قطعه کار بستن و
 کفیند و منصفه بران بنیاد ساختن و سازنده را بر شمع ما زین امور آگاهانیدن از
 رسوم جاهلیت که او ایلا و فریاد بر آوردن و مانند آن باشد هیچ رسمی بجا نیاروند
 و مقدار یک ذره خلاف کتاب و سنت در موات و حیات ما و خود را و انداختن
 و تفصیل این مجملات پیش از حادثه مرگ و ذائقه موت ما زین وصایا جستن آزار
 در خاطر داشتن تا بر عین وقت حاجت و ضرورت حرجی بمان نیاید و مدامکن
 و حتی الوسخ و اتمثال مطالب این رساله بجان و دل کشیدن تا دژمه ما و شما هر دو
 در هر دو سرای پاک گردد و باز پرسی و خلاف و صیتی ما زین وصایا دانگی حال مال نشود
 و بالله التوفیق وهو المستعان و علیه التکلیل

خاتمة الرسالة وعاقبة المقالة

ترجمه خودم که محتوی بر حال ولادت و یتیم و تحصیل علم و طلب معاش و سیر و سفر
 ممالک هند و عرب و جزآن از دیگر ماجریات است اولاد در خطه و آسایا در تحاف النبلأ
 و آثا در شمع نجم و رابعا در اسجد العلوم و خامسا در حظيرة القدس و سادسا

در ریاض المراتب و سابعاً در مغنم بارد و ثانیاً در تلج کلل و ثالثاً در قصاص و حاشراً
و غیر آن باجمال تفصیل نوشته ایم و تلك عشرة كاملة و تزیید الله فی الخلق ما یشاء
و ذکر نموده ایم که سال ولادت مادر دوازده صد و چهل و هشت هجری روز یکشنبه نوزدهم
ماه جمادی الاولی است و در حین کتابت این عبارت سال پنجاهم شروع شده

ای که پنجاه رفت و در خوابی	مگر این پنجم روز در یابی
----------------------------	--------------------------

و معلوم نیست که طول یا قصر حیات باقی چندان است و هر چه باشد امید از لطف
عام خالق انعام آنست که چنانکه از جمله حوادث و اوقات زمانم تا امروز نگاہ داشته
ست و این هیچگاه رادر سایه عاطفت و ربوبیت خویش پرورده همچنان در
سائر عمر در صون و عون خود نگاہ دارد و از مکاره اعداء و حساد دنیا و دین
عفو و عافیت روزی فرماید و ولادت شما که اکبر فرزند انید در تحاف و جز آن
به چو فرع نامی نوشته شده و آن روز چهارشنبه بست و یکم حجب سنه دوازده
صد و هفتاد و هشت هجری است وقت صبح صادق پیش از طلوع مهر در بلده
بهوپال و این روزی است که در آن یونس بن متی علیه السلام متولد شده و فتح
غزوه اخزاب بر دست صحابه رسول صلی الله علیه و آله و سلم گردیده و این ماه
ماهی است که معراج نبوی صلعم در آن بوده و شد الحکم برادر شمانیم شب روز پنجشنبه
چهارم ربیع الآخر سنه دوازده صد و هشتاد و سه در بلده حمیمه بهوپال علیه
لباس هستی پوشید و این تاریخ نیز موافق است با تواریخ موالیه بسیاری از کسب
مشایخ و امرا چنانکه از نظر در کتب سیر واضح می شود و ولادت خواهر شما بست
پنجم ربیع الاول روز دوشنبه نیم شب در دوازده صد و هشتاد هجری اتفاق افتاده

و عذرش بر وفق سنت مظهره روز دوشنبه چهارم بیج الثانی در ۱۲۹۹ هجری مسجد
 حاجی صاحب زری موقی محل بحضور اعیان و اکابر ریاست از اخوان و ارکان دولت
 نبیالایت جدا درجی شهاب در امام صاحب بهادر نائب ریاست محمد جمال الدین خان
 دهلوی صدیقی غایب هم اند تعالی بشهادت برادران اخیا فی شما محمد سحر و محمد
 بعد از نماز و گریه بین العصر و المغرب بوقوع آمده و مولوی عبدالقیوم فرزند مولوی
 عبدالحی مرحوم خطبه خواندند و دستها بدعا بلند شد و رسمی از رسوم بدعت بیان
 نیامد و تسبیح و این تاریخها در کتاب اتحاف و رساله فرغ نامی و جزآن بکرات و مرت
 نوشته شده و درینو لاکه دهم جادوی الاولی ۱۲۹۹ هجری ست عقود و سرت آمد و شما
 هر دو برادر در قصبه بسوه ضلع فتحپور که میان آله آباد و کانپور واقع است بنائید
 حیدر علی صاحب که از نجبای سادات قریه یثقی بوده اند در مجمع عظیم از اخوان اعیان
 ریاست بحضور اهل علم و قربات از اهل صهریان عصر و مغرب بخطبه خواندن سید پاک
 و عالم و ذک عبدالسلام نقشبندی صاحب هم اند تعالی دست بهم داد و دوش از بار ادا
 این مفروض بکسار گردید و سدا محمد یارک الله لکما و علیکما و فیکما و اخرج
 منکما اکثر الطیب و از برای هر یکی از شما و خواهر شما اقطاع جدا گانه از ریاست
 و تیول مستقل از و الیه دولت حفظها الله تعالی مقررست خواهر شما سالانه جاگیر
 شش هزار روپیه می یابد و شما هر دو سالانه دوازده دوازده هزار روپیه میستانید
 و یزید الله فی الخلق ما یشاء و نظر مرحمت مادر مهربان و لیسخت شما و اب و پسران
 حفظها الله و سلم و ترز اند ترقیات شماست و این همه که اند دست مکرمت و احسانش
 شما بگمان رسیده و برسد بدون استحقاق و قبل از سابقه کدام خدمت است پس

بر شما با و شکر این نعمت خداوندی جلت نعمته و سپاس احسان این نعم مجازی و
دولته در هیچ حال از دل فراموش نکنید که هر که شکر مردم نکرد و می شکر خدا نکرد
و ادای شکر محسن صید فرید و قید عبیدست و کفران نعمت ولی نعمت استجلب عذاب
شدید پس ایما آیه که می آید اعمال آل داؤد شکرا و قلیل من عبادی الشکور العین
خود داشته قیام یوم یوظا لف خدمت محسن بجان دل در حضور و غیبت فرض عین بشاید
و همواره خود را قاصر در شکر نعم او دانید

سنت منته که خدمت سلطان همی کنم	سنت شناس از و که بخدمت بداشت است
--------------------------------	----------------------------------

محبت طبعی و شرعی که بوجه اتحاد محم و دم ما را با شماست مقتضی آنست که چنانکه دین
پسینجی سر در بند حیات ستار جدائی خود از شما و جدائی شما از خود نمی پسندیم و در
یک شهر و یک محله و یک خانه روز را شب می آریم همچنان در دار آخرت که حسن
آنجا از برای اهل تقوی جاگزین یک منزل و نزیل یک محل باشیم آن منزل
که اقامت منطوق که می آن الذین امنوا و عملوا الصالحات کانت لهم جنات
الفردوس و من نکات لکن نزول درین منزل و قبول باین محل نه با اختیار است و نه
دست قدرت شما اینقدر است که هر که شرک کرده و آلوده چرک بدعت نشانه
دل بجله طبعی گردیده و نادشگاه خویش در اعمال صاحه کوشیده و خلوص صواب
و دثار خود ساخته و زبان را با استغفار و درود و تلاوت کتاب محبوب دار بسته و جان
و اعضا را از کبائر و مملکات و موبقات برکبران داشته و جان و تن را وقف مرضیات
آلهی و اتباع سنت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم و تحصیل ملکات بنحیات ساخته
و از زای و تقلیدات رجال و قیل و قال اجیال و اقوال که جهانی از عمر در آن

که قرار است دور داشته و با حق سبحانه گمان نیک بهم رسانیده و خاتمه عمر و کلام
 او بر علم یا قول لا اله الا الله محمد رسول الله شده است امید است که رسول
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم باذن رب لغت جل مجده لب شفاعت وی کشاید
 و او تعالی که ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین است بر رحمت و مغفرت گراید و عفو و
 آمرزش فرماید و ما ذلک علی الله بعزيز و اولاد صالح را با آبار آنا یکجا فرماید کند
 در آخر کتاب شیر ساکن الغرام الی روضات دار السلام فصلی مرقوم است که در آن ذکر
 مستحقین شجارت بخت بوده و آنچه ملائم این حال و مناسب این مآل است در اینجا
 بسین گشته پس بر شما باد که در آن نگاه غائر کنید و حتی الوسع خود را بآن اوصاف
 متصف سازید تا الحاق ذریت بآبار بنا بر اتحاد در وصف ایمان و تقوی و عمل
 جمیل و نیت صالح صورت بر بندد این حرف از برای آن گفتیم که ما نیز امید آ
 ریاس بآبار کرام و سلف عظام خوشیم اگر چه در عمل قاصیم و قصور واضح داریم
 و علم خود که ام عمل نداریم چه اعمال ما در برابر عمل سلف صالح وزن پر کاه بی مقابل
 این بی نیار داما او سبحانه و تعالی در کتاب غرر فرموده الذین امنوا و اتبعوه
 منکم اهل الایمان الحقن بهم ذریتهم و ما التناهم من عملهم من شیء و احی
 و یقولون تر از خالق نیست و من اصدق من الله قیلا و آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم ارشاد کرده المؤمن مع من احب و انت مع من احببت و وی علیه السلام
 صادق صدوق است و درین باب حدیثهاست که دلالت میکند بر معیت و رفاقت
 محب با محبوب اگر چه در عمل بر تبه او نرسیده باشد و محبت مسلم مؤمن با خدا و
 رسول خدا و یاران و عترت و ذریت و اهل بیت و از واج رسالت و جمله حدیث و

نقله روایت و اتباع او از اهل علم و صلاح و احسان و جمیع سلف امت و ایمنه ملت
 و مجتهدین دین و محدثین این چیزی است که انکار آن نتوان کرد مگر آنکه یکی را
 غشاً و تقلید و فسق و بدعت از برکات این الفت و دوستی از ازال آنزال
 محروم و اعی ساخته باشد و نفوذ بالله منه و محبتی که آدمی را با آدمی زاده دیگر
 باشد اگر خالص از برای خداست خواه آن محبوب زنده باشد یا مرده یکی از
 خصال موجب ظلال عرش ذوالجلال است و این خصال را بر وجه بسط در آخر
 کتاب دلیل الطالب بیان کرده ایم و هر چه را در مغفرت ذنوب متقدمه متاخره
 دخل است آنرا بدان نظم ساخته پس بر شماست که در تحصیل این خصال و تکمیل
 این قال و حال چیست و چا لاک باشید و چندان کشش و کوشش کنید که فردا
 همراه آبا و اجداد و اهل بیت عظام و اولیاء عالی مقام و محدثین فحارم در یک
 منزل و مقام ساکن شوید و پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اتباع او
 بالاحسان شرمند و بخل نگر و بدحیف باشد که از نسل شریف نبوی شمرده شویم
 و فردی از افراد عترت ظاهره و ذریه مطهره نبوت باشیم و مع ذلک بر غیر طایفه
 رسالت مآب و سائر گرویم و غیر سنت مطهره نبوت ماکه عصای محمدین و جبا عنده
 آثار بین حرف حرف آن را از صفحات روی زمین بهزار خست و جفا یکجا فرمایم کرده اند
 و بار منت لاتعد و لا تحصى بر قباب احم اسلام نناده اند و راه هدایت تمام و ارشاد عام
 تمام انام از خاص عام و انوده دیانت خود سازیم و برگشته زید و عمر و از صراط مستقیم
 مصطفوی و اتباع هدی و یوم نبوی تعزج نایم خوشی و ناخوشی انبار جنس با چیزی
 نیست و رد و قبول خلق در برابر رضای خالق و قهی ندارد و آنچه هست مستحضر و رضا

خدا و رسول اوست مسلم اهل دنیا را گاه اقبال دولت و گاه و گاه رسوم متعارف
 پگاه و بیگاه و گاه اندیشه زوال عزت و شمت و گاه خوف فقر و قلت و ذلت و گاه
 هوس نام آوری و شهرت و گاه قبول در نظر عام و خاص و گاه تقرب بدرگاه امر
 و رؤسای ذی جاه و گاه مزید امتیاز و اعزاز در هیچمان و گاه موافقت با اهل شهر
 و محله و گاه مراقت با اهل قرابت و اثنال این خصوصیات و اسباب حجاب را به نسبت
 و عائق طریق معرفت و حقیقت می شود و دین پرستان خدا شناس و اخلاص موزان
 سنت اقتباس ادر برابر آثار حق بر خلق و اختیار صواب بر خطا و تسک بجلال محرام
 بین و ترک مشبهه این همه مواد فاسده لهو و لعب پیش نمی نماید و این حجب موانع
 در نظر باریک بین ایشان بقدر جوی نمی آرد و وزن پر کا هی نمی آرد و قل الله
 شود هر هوی خوض هم یلعبون پس سید از خلف ما بلکه تمامه امت کسی است
 که سلف امت و ائمه ملت را قدوه گیرد و صدر اول و طراز نخستین را اسوه و آیین خود
 سازد و دنیا و مافیها را در برابر آن جفیه مردار شمارد و آخرت را در قیمت مخزن نذر
 و معدن جوهر گیرد و این را فانی و آنرا باقی اعتماد کرده دمی از اکتساب مدارج علیا
 و معارج حسنی و تحصیل ملکه موجب فردوس و مواد عفو و عافیت نیاساید و هما اکمن از
 دریافت مقامات احسان و تحصیل مراتب عرفان که عبارت از سلوک مسلک مشایخ اگر
 و محدثین عظام است بتقصیری از خود رضاند هر که شناخت طریقت و حقیقت مغز
 شریعت و دیانت است پس نخستین مراحل اسلام طی کند بستر مقاصد و شعب ایمان
 نیکتر و رز و پیش تکمیل مراتب احسان کند بعد از آن برین حالات استقامت نماید که این
 استمرار فوق کرامت است و یکی از عمده منازل یقین و مراحل دین متین است و حق تعالی

لا تأتينا بغير مستدركين آيد وجان از تن بر کلمه طيبة شهادت بدرود و بجا می آید
 گر این آمده بود و بر این زبانه خندان بسوی گلزار خبت خرامد و در جوار قدس
 و خطیره انس عند ملیک مقتدر ببار آمد هذا والعبد الآن يسأل الله تعالى
 الذي لا اله الا هو الحليم الكريم رب العرش العظيم ان يحسن خاتمه ويذيله
 من خير الدارين مرامه وسيدته في اقواله وافعاله ويبارك له وعليه في
 نفسه وجميع فعاله وخصاله وينزع حب الدنيا من قلبه وقالبه حتى ينظر
 الى الحقيقة فيفوز بنيل دقائق المعرفة وحقائق الطريقة اللهم اجذبني الى
 حنايك العلى جذبة يصح عندها من سكر غرورة وافقر له خوذة يتخاضر
 بها عن حجاب المظلم وشروبه ولا تخرجه من هذا الدار الا بعد ان يسبح في
 بحار حبك ويغسل ادمان قلبه بمياه قرباك فانت اذا اشتئت وضعت في
 القول والفعل سدا واذا اردت جعلت المرید مراد

اذا كان هذا الدمع يجري صباية على غير ليلى فهو دمع مضيع

ولست اقول كما قال من قال هـ

وكيف ترى ليلى بعين ترى بها سواها وما طهرتها بآلدا مع
 وتلد منها بالحديث وقد جرى حديث سواها في خروق المسامع

بل اقول كما قال الآخر هـ

الا ان وادي الجزع اضحى تراه من المسك كافورا واعواده رندا
 وما ذاك الا ان هذا عشية تمشت وجرت في جوانبه بردا

واقول هـ

واقف تحت حکمه	انا راض بما قضی
لخیر من حسن ختمه	سائل ان افوز بآ
وما احسن قول من قال ۵	
العفویرجی من بنی آدم	فکیف لایرجی من الرب
واقول عجیزا لهذا البیت ۵	
فانه اراف بی منهم	حسبی به حسب به حسب
اللهم اهدنی فی من هدیت وعافنی فیمین عافیت وتولنی فیمین تولیت وبارک لی فیما اعطیت وقنی شرما قضیت فانک تقضی ولا یقضی علیک انه لا یدل عن والیت ولا یعز من عادت تبارکت ربنا وتعالیت نستغفرک وتوب الیک و	
صلی الله علی النبی وسلم	
بسم الله الرحمن الرحیم	
خاتمه طبع مع قطعه تاریخ از ناشر ماہر ناظم ساجد ولوی قاضی حکیم سید	
اعظم حسین صاحب سند یلوی سلمه الله تعالی	
کاریکه می باید گرفت و شغلی که میتوان پذیرفت خدا را یاد کردن و نبی را درو گفتن میتواند شد بدین شیوه در ساختن و بدان کارپرداختن از گرامی گوهران دوده نبوت که رحمت جاوید بر آنان باد آموخته ایم و از همدان بزم رسالت که خدای برتر از ایشان راضی باد بر گرفته خوشامردیکه هم می بینان	

برداشت و هم گام بر گام آنان گزاشت خود را سپاس گزاریم که دنیا را پوی
 این کاروانیم و در بهای مروری درین وادی بهر سو نگران بود که توفیق
 یابوری کند و اقبال رهبری هم بدین جستجو که باز گفتیم راه بجائی برده ایم
 و سر و برگ کی بگفت آورده همانا دانش سواد بایضی و تبش نصاب کتابی
 پیشم نهاده اند و از حکمت آموز آینه‌ها نشانم داده که هم بران سوال کار بین
 باید ساخت و هم بدین دستور بنیانی دون میتوان پرداخت مجموعه و صایای نشین
 ست موسوم به مقاله فصیح فی الوصیة و النصیحة و فرهنگ کار دانی دانشوران
 حقیقت آئین ست بهم آورده اند شیه دانش پیشه آرسطوی سکندر سریر فلاحون
 روشن ضمیر پیش نگاه بصیرت افزور دانش نپاه حقیقت آموز کتابت آراخی جسم
 نقاط محض طراز ثریا بابطاجاده سپای تحقیق باده پالای تدقیق عدالت پرو
 و الاشکوه خورشید منظر بهرام خنجر کاؤس عنان فریدون نشان جمشید بزم
 سهراب رزم فرخ القاب عالی خطاب جناب والاجاه امیر الملک نواب سید
 محمد صدیق حسن خان صاحب بهادر دام له المحمود و التقاضی ندانم این خسروند
 روشن دل خود از عالم دید و دانش چه قدر سرمایه دارست که عطا نش بدین
 پایه و نوالش بدان مقدارست درین ایام سینت فرجام که دوره و ساد آرائی
 نوزاد به نوشیروان عدالت الفتوای سنجار امارت ست آغنی خیرت نشان خلوت
 نشین دولت قرآن دانش قرین پرویز اختر جمشید ساغر سعادت محرم سیادت
 توام جناب نواب شاه جهان بیگم مخاطب بعالی خطاب رئیس دلاور عظیم طبقه
 اعلای ستاره هند و تاج هندوستان در نیسه بهوپال دام لها العز و الاقبال

فرمان جناب مولف بطبع این همایون صحیفه از شگرفان کار آگاه عرقریزه بیا
 بکار رفت تا باندک فرصت بدارت خان رفیع المکان ششی احمد خان صاحب
 صوفی عاقله الرحمن در مطبع نامی مفید عام واقع نزهت آباد اکبر آباد رونق
 انطباع برگرفت

قطعه تاسیخ

<p>شوکت جسم در مقام بازیزید مشتری باز هره توام آفرید نقش توبقیع سلیمانی و سید کاقاب از خم افلاطون چکید ثابت و سیار از افلاک چید از فلک عقد ثریا را خرید دیدنیهای نهان بی پرده دید نعمهای پر عسائی را شنید سایه شب زنده داران را رسید زان همه سرمایه دینی برگزید یوز نتوانست بر آهو دوید پورستان مانده صد منزل بعید در کند آوردن گره و آفرید فتح باب گنج ناپید اکلید</p>	<p>داد حق نواب و الاجاره را از برای طالع او کردگار سر به برش تار ساید از ورق باده اشراق پا لود آنچنان بر بابط نثر تا پاشد بشار تا بسلك نظم گوهر در کشد زین نهائش کز حجابی بیش نیست زین دف و نی کز درون آمدنی تافت بروی آفتاب سیف حق هر دو گیتی ارغوان آورد بخت تا بخود رسم شبانی برگرفت هفتخوان پیمای مردی کز رهش تنگ سهراب افکنان لشکرش یک اثر از جنبش ابروی اوست</p>
--	---

حرف حرف دفتر یونان شست نقل برداران لفظش را مدام داد ترتیب وصیت نامه پند آموزانه آینهها نهاد هر چه با آن رفت ایما از خبر نفر گفتاری که از راه خرد هر که اتوفیق آمد پیش رو	جز و جز و ژند و ستارادید برز بانها رفته اقوال سدید نفر از گفتار دانا یان کشید از برای فهم رسم داد و دید هر چه فرمان کرد و فرقان حمید میتوان بروی اساس کار چید هر که اشد رهنمون بخت سعید
--	---

سر بسر سرائیه بنیش فزای
مصرع تبار بخشش آوردم پدید

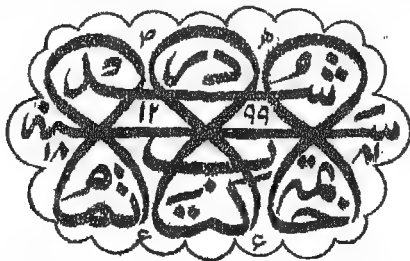
خاتمه کتاب مقاله فصیح از شاعر نازک خیال معتمد
طویر نظیری نظیر افتخار الشعر احاطت نواب سید
به شهر سلسله اللهم این خسرونده

که تا که عطانش بدین
که پیر و پادشاه آرائی

در معالمت شور و شین زینجا زو
که چین ناز به پیشانی تقاضا زد
می نشاط به پیرانه تو را زد
که بند سحر بپای غرور عطا شد

فروغ انجمن معدلت امیر الملک
چنان بلند برآمد بنای همت او
چه یوسفی ست که دولت بخت خدای
حضور همت او این اوست سائل را
خوشا کی که بمنجانه عنایت او
قبول عام اسیر بیان اوست بخت

<p> بدست او نبود کلک غبر چو چیت بلند بر دچان شعله بصیرت را قدم گزاشت بمیدان شوکت اشا هزار زمره تازه و گریه بر لب برون ز فکر و در صورت وصیت را زهی کتاب که بعد از شنیدن و صفش خوشم که بر سر افواج جمل و بیابانی سر بر سر زخمش آچنان بدل جا کرد باده اشراق بشکله از عبارت اوست بر براط نه صورت و هیچ دل نگذاشت تا بسک نظم گوشت شک حال صورت او زین نمائش که حجابی بیش نیست زین دف و نی که درون آمد تافت بروی آفتاب فیض نرسد گفتم از معانی این </p>	<p> که کوس دولت و اقبال لفظ معنی زد که آتشی به نهانخانه سحر زد علم بعرصه مرد آزما می انشا زد نفس به پیچ و خم نغمه و صایا زد بنوک نشتر قدرت رگ همیلا زد سیکه حرف زد از عالم تمت زد جنود شوکت میدان علم و تقوی زد که خمیه در طرف ساخت سواد زد هزار ناوک غم در دل متفان زد ره تردد غار تنگه ان لیس زد که رنگ روی پر چهرگان بصفرا زد طپانچه موج بروی غرور دریا زد که برق عجز بصد و دمان عوی زد گلی ز گلشن توفیق حق تعالی زد که تیر بر بدف ناوک سیاح زد </p>
---	---



ترجمہ حضرت مولف دام مجدہ حرہ

نخستین ترجمہ کہ حضرت ایشان نگاشته اند خاتمہ کتاب خطہ ست سیفر مایند
 ما انا باء بهذا الوادی واول مدی لذلک الرحیق فی النادی بل علمت بسنة
 الاثمة الهداة و سلکت مسلک العلماء الثقات ان کرم ^ص صور ^ص قدوم
 میمنت لازم ایشان درین عالم مظاهر و میلتوان بروی ایشان ^ص از شنیدن و ^ص
 مشاهده در بلد کمری بی سوطن اتم مغفرت تو اسرار شد در پنهان جمل و بیابانی
 و باخار سال ششم خودش داعی جمل البیک اجابت ^ص چنان اذکر سب علم
 در سیه در کانپور و نواح وطن و دہلی و سفر بہوپال و تحصیل علم حدیث از ابنا
 قاضی محسن بن محمد سعید انصاری مینی و استحصال سند از شیخ محمد یعقوب
 صاحب کمری متوفی در مکہ مکرمہ روز جمعہ بست ششم ذی قعدہ ۱۲۸۶ فرمودہ
 و گفته تاریخ وفات ایشان کریمہ الان اولیاء اللہ لا خوف علیہم ولا یحزنون
 ست ثعلقال و قدر زرق بحدہ سبحانہ طبعاً سلیملاً اعوجاجہ فیہ
 و قلباً مستقیماً لا انزعاج معہ احبا العلم و اہلیہ و علیہ جلیت و انقض
 الجہل و ذویہ و لہ خلقت و در اتحاف النبلا بشرح کتب تحصیلنیہ نام نہا
 و نشان بحث و مقام پرداختہ و اتصال اسانید بشان کرام بیان نمودہ و نوشتہ
 کہ بعد از تحصیل علوم و حصول مرتبہ اجازت و روایت توفیق الہی و تگیری
 کرد و در خدمت علم شریف حدیث در مقام استقامت نشاند و جز علم
 سنت از ہر ضائع و علوم بیگانگی دست بہم داد و طریقہ او در تالیف و تصنیف

نقل ترجمه عبارات قوم و رجوع بکلام ائمه دین و اکابر محدثین است و تخریج
 این مقام از فضول کلام و در باره مولفات زمان بدایت طلب علم نوشته که دل
 به هیچ یکی از این اشی نیست زیرا که ضعیفه القوی ظامیه الروی و اهیه العده
 کثیره العده دست الی قوله الحق حذر انکه ملکات می افزاید ساخته و پرداخته
 پیشین تقویم پاریه بنظر می آید سپهر بعض اشعار فارسی و ابیات عربی تنجیمه
 فکر خود ایراد فرموده و قصه سفر حج در ۱۵ ساله بعبارت شیرین و اشارت
 نمکین تحریر کرده و این حکایت را هم بعبارت عربی در آخر رساله رحله اصدیق
 تحریر نموده و تلمذ خود با احاد و مخاد بیان فرموده یعنی نخستین شیخ ملت جناب
 رسول خداست صلعم که اسم سامی و نام ناعیش محمد است سپس محمد نام شافعی و
 احمد نام ابن جنبل بعده احمد نام ابن تیمیه و محمد نام ابن القیم عقب آن محمد نام
 صاحب سبل السلام و هم نام شیخ السنت شوکانی است باز احمد نام شاه ولی الله
 محدث دهلوی است و قس علی ذلک الا ما اشار اند و درین کتاب بذکر تالیف
 تفسیر خود فتح البیان پرداخته و گفته

روز قیامت هر کسی در دست گیر دانا	من نیز حاضر می شوم تفسیر قرآن و نقل
----------------------------------	-------------------------------------

پس تربست و پنجم شعبان ۱۲۸۴ هـ را عقد نکاح نخستین خود با دختر نائب ریاست
 و ۱۲۸۵ هـ را تاریخ عقد ثانی خود را بار بیسه معظمه بهوپال نشان داده و از ۱۲۸۶ هـ
 مخاطب بمجتهد المهاد و نیابت دوم ریاست شده و از غره صفر ۱۲۸۹ هـ بخطاب
 نوابی با جمله لوازم آن از اقطاع و شلک سلامی و استقبال و نذر خوان و ارکان
 ریاست و جزآن امتیاز انداخته و در آخر ترجمه مذکور نوشته که این همه عروج

منزلت در نظر من بیچ و بیوج می آید و بر دعای حسن خاتمه ختم سخن فرموده و در
 کتاب شمع انجمن بزرگ اسفار خسته خود بلا و عرب و عجم پرده ختم و در کتاب بجزر العلوم گفته قد
 ختمه الله بکرمه الوافر لهذا المهدی الاخر تبذروا احکام الاسلام علی الوجه المأثور عن السیّد
 والسلف الکرام علی نوع لم یسبق الیه احد من علماء الدیار الهندیة والله یختص برحمته نیش
 و در جزر سوم از کتاب مذکور ترجمه جمعی از احکام بر علوم متداوله نگاشته و ترجمه پدر و برادر و بر
 پسر خود و تحریر فرموده و زیر ترجمه خویش نوشته ثم القی عی النسیان والذرحال بحسبته بهو یال من
 بلاد ما لولة الدکن فنزل بها نزول المطر علی الامن و اقام بها و نزل و اولد و قول و قول و تولد
 استور و نواب و آلف و صنف و عاد الی العمران بعد خواب کان فضل الله علیه عظیم الی قوله مع ما هو
 مبتلی به من سیاسته الیاسة و فقد لاجة و لانصار و کثرة الاعداء الجاهلین و المرحومین الله ان
 یجعل من قال فیهم و اتیناه فی الدنیا حسنة و انه فی الآخرة لمن الصالحین بعده اسماء و سولات خود
 مرتباً ذکر نموده و همچنین بر و آسمی آمواد و کتاب حضرات اجمعی پرده ختم و شماران بنصب و یک
 کتاب باین مختصر و بطول رسانیده و خط حضرت سلطان روم عبدالحمید خان و سید خیر الدین
 صدر علم اسلامبول ایام خود نقل فرموده و آید نشان مجیدی از بنی را نشان اوده تمانی
 اهل علم و مؤخرین شعر او را بر حصول این مراتب علیه ذکر نموده و عقبات کتاب ابر ترجمه مستطاب
 نواب شاه جهان بکیم صاحب و الیه عالمه ریاست محمیه فرموده و گفته ان زمانها هذا و ان السعاده
 و اوان ترقی العلوم و موسم المسرة لكل خادم و عهد و مکلف و هی تاجر الهند و رأس الاروس قد قبل
 فی المثل السائر لا عطر بعد عروس و در کتاب حقیقه القدس جغرافیة بهو یال و قنوج نوشته و
 را تحقیق داده و هم در ریاض المراض بذکر این هر و ببلده پرده ختم و در تفصیل ترجمه خود
 نگاشته و از کیف و کم صورت و معنی خبر داده و نیز ترجمه شریف اوجمی باین فضل و علم و کتب

متعدد واولا اكل وختيم وواوين مدونه نوشته اند از انجمله ترجمه ملخصه باول تفسير فتح ليبيا
 است از سيد ابو الحسن والفقار احمد نقوي واز انجمله ترجمه شيخ عبد الرشيد شوياني است ضمنا در
 رساله نزل من اتقى بكشف احوال المنتقى و مستقلا و كتاب قطر الصيب في ترجمه الامام ^{الطيب}
 ودر رساله مذكوره گفته هوالامام الهمام الذي تخاطبه الخروق و يفر الشيطان من ظله كما
 كان يفر من ظل الفارق جهد في بث السنة والكتاب ما يحتاجوا اليه يمكن ويفوق و احق الحق
 وابطل الباطل و الباطل له نهوق و محال لالة التقليد و الليل لا يبقى بعد الشروق و عند الراح
 من المرحوم و اما ط الأراء و الشقوق الخ و اين رساله در ششمه امير بهلي مطبوع شد و قطر الصيب
 در سلا بمول مطلوب گر و يده ترجمه سيد ابو اخير مير نور الحسن خان طيب در روض بساط ترجمه
 شريفش بر و اخته و گفته و اما حضرة الاب الرحيم قدر جنته مدونه في مؤلفاته و مؤلفات
 غيره حافله كاملة جامعة الى قوله سار ذكره في الدنيا سيد المثل و طلعت اخبار طالع
 اشهب في الفلك الاول و انتشرت تاليفه الممتعة في شاسع البلاد و ولعت به طبائع الخضر
 و الباك و رؤى له منامات صالحة الخ و غير ترجمه شريف وى و اواكل و اخر كتب مطبوعه مصر
 قاهره مطبوع و لهاست مثل نيل الاوطار و جلال العنين و غير ما شيخ علامه محمد قاسم مصري
 در خاتمه روضه نذير شرح در برهيه مؤلفه حضرت وى در ميج كتاب مذكوره نوشته شرح
 سلك فيه حفظه الله تعالى سلك الانصاف و جانب في الترجيم بسبيل الحق و الاعتناء
 و ذكر مذاهب الاسلاف و ما وقع بينهم من الوفاق و الخلاف مع ترجيح ما عظمه الله لها
 من غير نظري في ذلك الى خصوصية انسان را بيا ان الحق احق بان بعض بالثور عليه
 وان ما سواها بطرح في نزوايا الامهال ولا يقول عليه الخ كويم حالت حكمة مقالات و مؤلفات
 دام حجة بهمين است كراين علامه بيان انصاف فرموده و هر كس بالغ مبلغ علم نافع و عار ج معرج

تحقیق صادق است دل و زبانش بدان گواهی میدهد و اما اعدا جمله پس از
ایشان هیچ پیرس چپاین همان قوم است که امام محمد شاگرد امام ابوحنیفه رحمهما
الله تعالی درباره ایشان رشاد فرموده لوملکه تم لا اعتقتهم و آن کیفیت که او غایب
بروی حسد نبوده اند و از دست لئام به فلام غیر لئام نگشته این نیز یکی از
سنن انبیاء علیهم السلام است مع هذا در استقرار این حقیقت گزرا جز چهار نفر دیگر
معلوم نیست که خارج بغض این امام در دلش خلیده باشد و با وجود عدم سابقه
معرفت با احدی از این قوالم اربع زبان بسقط گفتن کشاده یکی در مدرسه و
دیگر در آوده و سوم در سلط و چهارم در پانی پت و هم کاتوی فی سکر هم یصحن
و عن العلم بالجهل و الحسد مشغولون نازم بر علوهیت و سمونیت و نهایت
ممانت و غایت حلم و وقار این عالم نامدار که مبالغاتی به نیتق این طائفه نکرده و حساست
از نیتق این جبرگه نبرده هر که در بحر برآز کند بر روی او آید و هر که بر مهر خاک اندازد
بر سرش افتد مع هذا عصابه از اهل سنت و جماعه از علما ملت بکشف حجاب این طائفه پرتخته اند
و در دنگو باین آماخانه ایشان سانیده و بارز غی اینها کرده و بطرد در معقول ناقبول
شده و لئام محمد و گرفتیم که مزاحمت در تالیف میکنند باری باید فرمود که مقاومت در تالیف
قسم می توانند کرد و آنجا حسد خبر سوختن حسانت سوود دیگرند و اینجا ابراز و در غیره و
بغیظ که نتیجه آخر نیار و اینکه گفتیم عارضی از کلام بود مقصود غیر از بیان حقایق حالات حجاب
ترجمه نیست خدا را منت که آنچه از حالت ایشان میدانیم آنست که امر در حل و عقد ریاستی نکر
بست است و فرمایش برشت لک کن فذو حکام وقت تعظیم واجب میفرمایند و حرف و سخن او را
پذیرا مینمایند استقام گرفتن از اعدا و درین حالت نزدش آسان خیر است لکن تا قدم درین عالم نهاد

احدی البسط گفتن و مخط نمودن و در فرمودن زار نداده و بر جسد و بغض هیچ کی آشفته
 خاطر نمی ظاهراً نفرموده و با احدی خبر حسان و عطا و صدق و صفاسلوک ننموده و دست
 باز آله عرض کی از اهل علم و انبیا جبل و اخوان دنیا نکشوده بلکه با هر دشمن جاده دوستی سپرد
 و با هر جاهل علم بجای برده و اعرض عن الجاهلین و اذا اخاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً
 را کار نبوده و ما انا من المتکلفین را هر دم پیش نظر گرفته و از احدی منت نستانده و با
 احدی خشت در خیز نموده اگر نیک نگری معلومت شود که بلوغ این مرتبه نحو صله بهرست قسمت
 ست و ترقی برین پایه بقدر هر جریان نصیب و ما یلقاها الا الذین صدقوا و ما یلقاها
 الا ذو حظ عظیم اوسمانه همین نیت خیر طوبی او را دریافته ست که چنین قبول عظیم در دنیا
 و دستان خویش از رانی داشته و از مکائد و مصائد حرف گیران و دشمنان محفوظ نموده
 الذین آمنوا و عملوا الصالحات یسجل لهم الرحمن و کلاً زبان شرق و غرب بشامی دعای می میرد
 ست و جهان اهل تقوی و دیانت بجا نبودت و احترامش معطوف آفات و لطف خفی و جلی خست
 خداوند عالم اصل مجده هر لحظه در صد کار و بار اوست و رحمت عامه الی علم نواله هر دم حافظ ضما
 و اظهار او درین نزدیکی از نکارم مؤلفاتش و در نسخه زیر طبع است کی عون الباری محل
 ادله البخاری و دوم السراج الوهاج من کشف مطالب صحیح مسلم
 بن الحجاج و تاجر مکمل و طبقات اهل حدیث علاوه این هر دو و بدو را همه
 خود از قالب مطبع برآمده آفتاب جهانباز گردیده و روض انجیبت این جیست نامه که
 می بینی از مطبع اگر ه ساطع شده روشنی دیگر لعالم و لها بخشید آنچه در کالیف انطباع و در او
 اسلام و مصارف چاپ کتب سنت خیر انام صلعم تا این زمان نبل شد گیونید عدد و عدد و
 کتاب و نفقه بلکه مبلغ میرسد و این همه صنف و اسفار عجم را تا عرب شرق را تا غرب گرفته

و اکابر و اصاغر من عالم را در بر آورده قره الاعیان و مصرت الاذهان
 مؤلف سلیم فارس اندکی فرزند صاحب جواب را باید ملاحظه کرد که شاهد
 عدل این دعوی است و جاسوس علی القاموس را که درین و لا باسوا
 جلوه تازه گرفته باید نگریست که تالیف این چنین کتاب غریب از برای چیست

جوهر جام جم از طینت کان در گریست | تو توقع ز گل کوزه گران میداری

در باب و بابیت تحقیقی که در روض خصب و تلج مکمل و مواد العوائد خصوصاً
 در آخر رساله موسوم با ستم تاریخی تاریخ بلده بهیو پال تحریر فرموده اند شبهات اعدا

اهل حدیث را از صفقه دل‌های حکام گورنٹ عالم کرده و مکائد اهل بدع و
 اصحاب ای ایدامته بالجملة تا الجاسن میان را که بر او شامت و شامل
 فلان می توان شمر و بهتر آنست که ختم این کلام بر دعای حسن ختام

نموده آید اللهم اید بر روح القدس و احفظه من مکائد الاعداء و الجملة
 بما تحفظ به عبادک الصالحین و اختله بالحسن و زیاده

حرره عظیم حسین عفا الله عنه و نساه

بسم الله الرحمن الرحیم

کاتب الحروف محمد بن لکنوی محمد بن مولوی محمد یادی علی خوشنویس
 مرحوم و مغفور

جدول تصحیح غلط مقاله فصیح

صفحه	سطر	خطا	صواب
۴	۳	یعقوب ان	یعقوب یا بنی ان
۸	۶	وامر باحسان	وامر باحسان
۳۰	۹	صمیمه	صمیمه
۲۱	۲	باز علاج	باز علاج
۳۵	۱۶	قبول ازدیاد	قبول و ازدیاد
۳۷	۶	عمر و جستجوی	عمر و جستجوی
۳۰	۸	خواهی	خانی
۳۹	۱	آثار تی	اشار تی
۵۴	۱۵	آخرت	آخرت
۵۵	۱	فائزوا	فائزوا
۶۰	۱۹	آبیات	الهیات
۶۸	۲	طیب	طیب
۷۱	۹	شماره	نماید
۸۱	۱	اگر	اگر
۹۲	۱	الطب	الطیب
۹۶	۳	لایخافون فی الله لومه	لایخافون لومه

صواب	خطا	سطر	صفحه
سکینه	سکینه	۱۰	۱۱۴
فقه سنت	فقه سنت	۱۱	۱۱۷
تبيين	تبيين	۱۴	۱۱۸
واولئک	اولئک	۱۳	۱۲۰
احاد	اجاد	۵	۱۲۱
ذکر	فکر	۱	۱۳۲
تو	لو	۱۳	۱۳۷
نفقة	نفقة	۱۹	۱۴۰
قرآن	قرآن	۱۷	۱۴۴
سر بسیرایه بنیش فرای	سر بسیرایه بنیش فرای	۸	۱۴۸
۹۱ مصرع تا رخیش آوردم پدید	۹۱ مصرع تا رخیش آوردم پدید	۹	
۱۲ مصرع تا رخیش آوردم پدید	۱۲ مصرع تا رخیش آوردم پدید		
و عرّه	حرره	۱	۱۷۰
النادی	النأوی	۳	۱۷۱
الدمن	الامن	۷	۱۷۲
بالنواجذ	بالنورجذ	۱۷	۱۷۳
تمام شد			

12.

CALL No. { ۲۲۱۵۰ ACC. No. 4954

AUTHOR: عبد القیوم حسن، سید محمد

المقالة الفقهية -

No. 11



MAULANA AZAD LIBRARY

ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

